بسم الله الرحمن الرحیم

ناقوس گمراهی

نقد مدعی یمانی

نصرت الله آیتی

سرشناسه	: آیتی، نصرت‌الله
عنوان و نام پدیدآور	: ناقوس گمراهی: نقد مدعی یمانی/ نصرت الله آیتی.
مشخصات نشر	: قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، ۱۳۹٦.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۵ ص.
شابک	: ۹۷۸-٦۰۰-۷۱۲۰-۸۹-۷
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
عنوان دیگر	: نقد مدعی یمانی
موضوع	: بصری، احمد، ۱۹۷۰ - م.
موضوع	: مهدویت -- مدعیان
موضوع	: Mahdism -- *Claimers
موضوع	: شیعه -- دفاعیه‌ها
موضوع	: Shi'ah -- Apologetic works
رده بندی کنگره	: BP۲۲٤/٦/آ۹ن۲ ۱۳۹٦
رده بندی دیویی	: ٤٦۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ٤۷٥٥۸٤۹

ناقوس گمراهی (نقد مدعی یمانی)



- **مؤلف:** نصرت‌الله آیتی
- **ویراستار:** فاطمه اکبری
- **ناشر:** انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود
- **طراح جلد:** ابوالفضل بیگدلی نسب
- **صفحه آرا:** مسعود سلیمانی
- **نوبت چاپ:** اول/ تابستان ۱۳۹۶
- **شابک:** ۷-۸۹-۷۱۲۰-۶۰۰-۹۷۸
- **شمارگان:** ۱۰۰۰نسخه
- **قیمت:** ۷۰۰۰ تومان

- قم: خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ پ: ۲٦/تلفن/۱-۳۷۸٤۱۱۳۰-۰۲٥/ نمابر: ۳۷۷٤٤۲۷۳-۰۲٥
- تهران: خیابان انقلاب/خیابان قدس/خیابان ایتالیا/پ:۹۸/ تلفن: ۸۸۹۹۸٦۰۰-۰۲۱/ نمابر: ۸۹۷۷٤۳۸۱-۰۲۱
- *www.mahdaviat.ir*
- *info@mahdaviat.ir*
- *Entesharatbonyad@chmail.ir*

فهرست مطالب

سخنی با خوانندگان

آنچه پیش روی شماست تلاشی برای نقد شخصیت احمد بصری معـروف بـه احمد الحسن یکی از مدعیان معاصر است که با طرح دعاوی خود در گوشه و کنار گرد و غباری برانگیخته و در سایه آن به صورت محدود برای خود پیروانی دسـت و پا کرده است. جریان مورد نظر گرچه در وضعیت فعلی خود در انـدازه‌ای نیسـت که شایسته توجه باشد؛ ولی از آنجا که جریان‌های انحرافی بزرگ معمـولاً نقطـهٔ آغاز کوچک و بی اهمیتی دارند، اما آرام آرام قارچ گونه رشد مـی‌کننـد و ویـروس گونه تکثیر می‌شوند، شایسته است در همـان آغـاز پیـدایش از نقـد و روشـنگری غفلت نگردد و پیش از کارگر افتادن ترفندها و بـه دام افتـادن مومنـان سـاده دل برای خاموش کردن آتش فتنه آن تلاش درخوری انجام گیرد. این وجیزه کـه بـا همین دغدغه نگارش یافته، گامی است هر چند کوچـک در مسـیر روشـنگری و دفاع از حریم مولای انس و جان حضرت صاحب الزمان﷣ و امید است کـه آن عزیز با نظر لطف خود در آن بنگرد و نویسنده را از الطاف کریمانـه خـود محـروم نفرماید.

در پایان به‌جاست از فاضل ارجمند حجت الاسـلام و المسـلمین دکتـر محمـد صابر جعفری جانشین سابق مدیر عامل محترم بنیاد امام مهدی﷣ که با حمایت های خود سهم بسزایی در فراهم آمدن این اثر داشتند، تشکر نمایم.

حوزه علمیه قم

بهار ۱۳۹۶

مقدمه

ستیز با حقیقت با شعار حقیقت خـواهی و جنـگ بـا مـذهب بـا حربـه مـذهب کارآمدترین شیوه جریان باطل برای ستیز با حقیقت و بـه انـزوا کشـیدن مـذهب است و این شاه کلیدی است که سپاه تباهی در طول تـاریخ قفـل‌هـای ناگشـوده بسیاری را به کمک آن گشوده و دروازه‌های بسته فراوانی را به وسیلهٔ آن باز کرده است.

درستی ادعای یادشده را با مروری گذرا بر حوادث گذشته تاریخ و آنچه در زمان حاضر اطراف ما می‌گذرد، به راحتی می‌توان ثابت کرد و مصادیق متعددی از ایـن واقعیت را می‌توان برشمرد. مگر این ابلیس نبود که وقتی می‌خواست آدم و حوا را بفریبد و آنان را برای خوردن میوه ممنوعه وسوسه کند، به خیرخواهی تظاهر کـرد و برایشان قسم یاد نمود که من از خیرخواهان شمایم؟[1] مگر این قرآن نیست کـه می‌گوید منافقانی که نیتی جز فساد و فتنه انگیزی ندارند نیز کار خـود را بـا شـعار اصلاح طلبی به پیش می‌برند؟[2] در این باره مناسب است به نامـه‌ای کـه معاویـه برای امیر مؤمنان نوشته، با دقت توجه کنیم؛ نامه‌ای برای فریب مشـتی مسـلمان نادان که در آن رندانه برای آن حضرت جا نماز آب می‌کشد؛ از خدا می‌گوید، خـود

---

۱. ﴿فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما ووری عنهما من سوآتهما وقال ما نهاکما ربکمـا عن هذه الشجرة إلا أن تکونا ملکین أو تکونا من الخالدین . وقاسـمهما إنـی لکمـا لمـن الناصحین﴾؛(أعراف(۷)، ۲۰-۲۱).

۲. ﴿وإذا قیل لهم لا تفسدوا فی الأرض قالوا إنما نحن مصلحون .ألا إنهم هـم المفسـدون ولکن لا یشعرون﴾؛(بقره(۲)، ۱۱-۱۲).

را بنده خدا می‌خواند و به آیات قرآن استشهاد می‌کند، برای بـاب مدینـه العلـم از پیامبر روایت می‌خواند، بر حضرت شفقت می‌ورزد و او را از روز واپسین می‌ترساند و ... این سالوسی به اندازه‌ای است که هر کس که معاویه را نمـی‌شناسـد، گمـان می‌برد این نامه از سوی قدیسی پارسا به اندرز و موعظت نگارش شده است:

> از بنده خدا معاویة بن ابوسفیان بـه علـی بـن ابیطالـب؛ امـا بعـد خداوند در کتاب محکمش می‌فرماید: و قطعاً به تو و به کسـانی که پیش از تو بودند وحی شده است: «اگـر شـرک ورزی حتمـاً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد».
>
> و من تو را بیم می‌دهم که عملت و سابقه‌ات با ایجـاد اخـتلاف در امت اسلام و متفرق کردن جماعتشان از بین برود؛ پس تقـوا پیشه کن و روز قیامت را بـه یـاد آر و از فـرو رفـتن در خـون ریزی مسلمین دست بکش، چرا که من از پیامبر خدا شنیدم کـه فرمود: «اگر اهل صنعا و عدن یکدیگر را بر کشتن یک مسـلمان یاری دهند، خداوند آنان را با بینی در آتش دوزخ می‌افکند ...».[۱]

و این حکایت مخصوص دیروز و امروز نیست، بلکه در همیشه تاریخ با مـذهب به ستیز مذهب رفته‌اند و با دیانت گلوی دیانت را بریـده‌انـد. مگـر نبودنـد خـوارج

---

۱. «من عبد الله معاوية بن أبی سفيان إلی علی بن أبی طالب، أما بعد، فان الله تعالی يقـول فی محكم كتابه: (ولقد أوحی إليک وإلی الذين من قبلک لـئن أشـركت ليحـبطن عملـک ولتكونن من الخاسرين)، وإنی أحذرک الله أن تحبط عملک وسابقتک بشق عصا هذه الأمة وتفريق جماعتها، فاتق الله واذكر موقف القيامة، وأقلع عما أسرفت فيه من الخوض فی دماء المسلمين، وإنی سمعت رسول الله ﷺ يقول: «لو تمالا أهل صنعاء وعدن علی قتـل رجـل واحد من المسلمين لأكبهم الله علی مناخرهم فی النار...»؛(*شـرح نهـج البلاغـة*، ابـن أبـی الحديد، ج۱۴، ص۴۲).

نهروان که با دست‌آویز قرار دادن آیه‌ای از قرآن بر قرآن ناطق شوریدند و مگر غیر از این است که مذاهب و فرقه های منحرف از اهل سنت با همه شاخه‌ها و انشعاباتش گرفته تا کیسانیه، اسماعیلیه، واقفه و تا بابیت، بهائیت، قادیانه و... جز با استناد به ظواهری از کتاب و سنت انحراف خود را بنیان نهادند.

و این برای آنان که گوشی شنوا دارند و می‌خواهند از گذشته عبرت بگیرند، درس‌های بسیار دارد که نیرنگ‌بازان مسلط بر قرآن و حدیث بسیارند و نه این است که هر کس ادعای خود را با آیاتی از قرآن و روایاتی از اهل بیت علیهم السلام همراه کرد دعوتش حق است و نیتش خالص. چرا که قرآن محکمی دارد و متشابهی؛ هم چنان که احادیث پیشوایان دینی محکمات و متشابهات دارد. افزون بر اینکه پاره‌ای از روایات موجود از سرچشمه زلال ولایت نجوشیده‌اند، بلکه در جریان‌های دنیا طلب و قدرت‌خواه جعال و وضاع ریشه دارند و این خود بهترین دلیل است که مفتون مستندات به ظاهر دینی جریان های موج‌سوار نشویم و با رجوع به دانشمندان دین که پاسبانان مذهب و مدافعان حریم دیانت در عصر غیبت هستند، محکم را از متشابه و سره را از ناسره شناسایی نماییم و چه گواهی بهتر از این فرمایش امیر مومنان علی علیه السلام که وقتی ابن عباس را برای گفتگو به سوی خوارج نهروان فرستاد، از آنجا که نیک می‌دانست که این مردم به ظاهر مسلمان مفتون برداشت های سطحی خود از قرآن هستند، به او چنین سفارش کردند:

> لا تخاصمهم بالقرآن فإن القرآن حمال ذو وجوه تقول ويقولون؛[1] با آنان با قرآن به مناظره برنخیز، چرا که قرآن تحمل معانی گوناگون دارد، تو چیزی از قرآن می‌گویی؛ آنان چیز دیگر.

---

۱. *نهج البلاغه*، ج ۳، ص ۱۳۶.

این سفارش به روشنی گواه آن است که حتی از قرآن نیز می‌توان تفسیرهای خودخواسته و موافق امیال ارائه کرد؛ از اینرو نباید مفتون فراوانی آیات و روایاتی شد که فرقه‌ها و دسته‌جات خلق‌الساعه به آن‌ها استناد می‌جویند. البته چنانچه گذشت درمان این درد ارجاع آیات و روایات متشابه به آیات و روایات محکم و جداسازی روایات صحیح از غیر صحیح است و این مهم جز از عهده عالمان فرهیخته دین که با سال‌ها تمرین از خرمن قرآن و حدیث خوشه برچیده‌اند، ساخته نیست.

جریان انحرافی احمد الحسن که در کثرت استناد به دلایل قرآنی – حدیثی و تأویل و تفسیر آن‌ها به روش مطلوب خود گوی سبقت را از هم‌قطاران خود ربوده و با حربه تظاهر به شریعت‌مداری و حقیقت‌خواهی برخی از مؤمنان ساده‌دل و بی‌بهره از بضاعت علمی را مفتون خود کرده، یکی از این جریان های خودساخته است که در سال های اخیر از کشور عراق سر برآورد و دامنه تبلیغات آن پاره‌ای از مناطق ایران را نیز به صورت محدود تحت تأثیر قرار داد. سرکرده این جریان انحرافی «احمد بصری» معروف به «احمد الحسن» است؛ او درسال ۱۹۷۰م (۱۳۴۹ش) در شهر بصره[۱] عراق متولد شد و تحصیلاتش را تا مقطع کارشناسی و دریافت مدرک مهندسی معماری ادامه داد.

بنابر ادعای او، در اواخر سال ۱۹۹۹ م(۱۳۷۸ ش) و در سن ۲۹ سالگی، به امر

---

۱. بصری بودن احمد الحسن تداعی کننده این روایت است:
«علی بن أبی طالب خطب بالکوفة، فقال: یا أیها الناس ألزموا الأرض من بعدی، وإیاکم والشذاذ من آل محمد، فإنه یخرج شذاذ آل محمد، فلا یرون ما یحبون، لعصیانهم أمری، ونبذهم عهدی، ... وإیاکم والدجالین من ولد فاطمة، فإن من ولد فاطمة دجالین، ویخرج دجال من دجلة البصرة، ولیس منی، وهو مقدمة الدجالین کلهم»؛(*الملاحم والفتن*، ص۲۴۸ـ۲۴۹).

امام مهدی علیه السلام به نجف هجرت می‌کند و چنین می‌پندارد که روش تدریس در حوزه علمیه دارای خلل علمی است. او طی سال‌های حضورش در نجف، با حوزه در تماس بوده، اما در آن تحصیل نمی‌کرد. به گمان یارانش، وی در سال ۲۰۰۲م (۱۳۸۱ ش) و پس از دیدن حضرت مهدی علیه السلام در خواب‌های متعدد، به اصلاح اموری پرداخته؛ همچنین پس از مدتی دعوت مخفیانه و ایمان آوردن برخی افراد، به دستور امام مهدی علیه السلام آشکارا به مردم اعلام کرد که فرستاده امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. او دعوت مردم را در ماه جولای سال ۲۰۰۲م برابر با جمادی الاول ۱۴۲۳قمری در نجف اشرف آغاز کرد.[۱]

نامبرده افزون بر آنچه گذشت، ادعاهای زیاد دیگری نیز دارد، برای نمونه خود را قائم، مهدی، وصی، جانشین و فرزند امام مهدی علیه السلام می‌داند و حتی خود را امام سیزدهم و معصوم معرفی می‌کند. آنچه در ادامه می‌آید تلاشی در جهت برافکندن پرده تزویر از چهره بنیان‌گذار این جریان انحرافی است. امید است این تلاش ناچیز مقبول آستان بلند قطب دایره امکان صاحب‌العصر والزمان قرار گیرد.

---

۱. *ادله جامع یمانی*، احمدالحسن، ص۳۶ [با تلخیص].

شیوه‌های نقد احمد بصری

این جریان را از زوایای بسیاری می‌توان به بوتهٔ نقد کشید، می‌توان این نقدها را در یک تقسیم بندی کلی به چهار دسته تقسیم کرد:

نقد مبانی و پیش فرض ها

نقد نخست نقدهایی است که مبانی و پیش‌فرض‌های اعتقادات این جریان انحرافی را به چالش می‌کشد؛ برای مثال از آنجا که بیشتر روایاتی که بر ادّعای این جریان دلالت دارد، از نظر سندی ضعیف و غیرقابل اعتمادند، آنها برای اینکه مستندات روایی خود را از نقد سندی در امان نگه دارند، ادعا می‌کنند که علم رجال بدعت است؛ برخوردار بودن امام مهدی علیه‌السلام از همسر و فرزند ، تحقق بیشتر نشانه ظهور و ورود انسان‌ها به آستانه ظهور از دیگر مبانی و پیش‌فرض‌های این جریان انحرافی است. از نقدهایی که به این بخش از اعتقادات جریان یاد شده ناظر است، با عنوان نقد مبانی و پیش‌فرضها یاد می‌کنیم.

نقد کبروی

مقصود از نقد کبروی این است که جریان یاد شده یک باور اساسی دارد و آن این است که پس از امامان دوازده‌گانه مهدیان دوازده‌گانه که از نسل امام مهدی علیه‌السلام هستند، جانشین آن حضرت خواهند شد و اولین فرزند امام مهدی علیه‌السلام پیش از آن حضرت قیام می‌کند و زمینه‌های ظهور را فراهم می‌نماید. پیروان جریان مورد نظر بر این باورند که این مطلب را می‌توان از آیات و روایات

بسیاری ثابت نمود. نقدهایی که این اعتقاد را به چالش می‌کشند و ثابت می‌کننـد که اعتقاد به مهدیان دوازده‌گانـه پـس از امـام مهـدی‌علیه‌السلام قابـل اثبـات نیسـت، نقدهای کبروی هستند.

نقد صغروی

جریان انحرافی مورد نظر همچنین بر این باور است که احمد بصری اولین نفـر از مهدیان دوازده‌گانه است و به گمان خود این ادعا را با دلایلـی ثابـت مـی‌کنـد. نقدهایی که این دلایل را به چالش می‌کشد و به اثبات می‌رساند که هـیچ دلیـل موجهی نمی‌تواند ثابت کند که احمد بصری فرزند امام مهدی‌علیه‌السلام و جانشـین آن حضرت است، نقد صغروی هستند.

نقد شخصیت احمد بصری

این انتقادات، نقدهایی است که متوجه شخص احمد بصری است. در این نگـاه سخنان او بررسی و تحلیل می‌شوند و از لابلای آن، اشتباهات و تعارضات نهفتـه در کلمات و سخنان بی اساس و غیرقابل اثبات او کشـف و اسـتخراج مـی‌شـوند. بدیهی است اگر ثابت شود مدعی مورد نظر از بضـاعت علمـی چنـدانی برخـوردار نیست و او در مواضع مختلف سخنانی اشتباه بر زبان رانده، یا در تفسیر آیه‌ای بـه خطا رفته، یا از فهم حدیثی ناتوان بوده و یا در جایی تلاش کرده تا مخاطب خـود را فریب دهد و... به راحتی می‌تـوان از چهـره حقیقـی او پـرده برداشـت و چهـره واقعی او را از پس انبوهی از سخنان به ظاهر درستش شناسایی کرد.

اکنون پیش از ورود به بحث مروری خواهیم داشت بر بخشی از مقامات علمـی و معنوی که احمد بصری برای خود برشمرده است. توجه به این بخش از ادعـای او از این جهت ضرورت دارد که وقتی کسی برای خود یک فهرست بلنـد بـالا از

مقامات علمی و معنوی ارائه می‌کند، باید بتواند در همان اندازه ظـاهر شـود و بـه لوازم آن نیز متعهد باشد، برای مثال کسی که از بلند کردن تخته سـنگ کـوچکی عاجز باشد، نمی‌تواند ادعا کند که قوی ترین مـرد جهـان اسـت و یـا اگـر کسـی توانایی حل کردن یک مسأله ساده ریاضی را ندارد، نمـی‌توانـد خـود را پـدر علـم ریاضی بخواند؛ بنابراین اگر احمد بصـری مرتکـب خطاهـای پـیش پـا افتـاده یـا تعارض در گفتار شده باشد و یا در فهم آیات و روایات به خطا رفته باشد، ادعاهای بلند بالای علمی وعرفانی او دروغـی بـیش نخواهـد بـود؛ از همـین رو در ادامـه مروری خواهیم داشت بر پاره‌ای از مقاماتی که احمد بصری برای خـود برشـمرده، چرا که توجه به این مقامات در ارزیابی شخصیت وی در پرتو سخنانی که بر زبان رانده مفید خواهد بود.

مقامات احمد بصری

چنانکه گذشت، احمد بصری برای خود فهرست بلند بالایی از مقامات معنوی و علمی برشمرده است. او در منزلت تراشی دارای اشتهای بسیار زیادی است تا آنجا که کمتر مقامی را می‌توان سراغ گرفت که او به گونه‌ای ادعای آن را نکرده باشد. این حجم گسترده از منزلت‌تراشی، انسان را به یاد این ضرب‌المثل معروف می‌اندازد که «دروغ هرچه بزگتر، باورپذیرتر». برخی از این مقامات عبارتند از:

حجر اسماعیل و رکن یمانی

احمد بصری در این باره چنین می‌نویسد:

> من همانم که در آسمان به ستاره صبح و سپر انبیا و دژ محکم معروفم. من حبیب پیامبرم، من همان «ص» هستم که نهری در بهشت است و اعمال بندگان در آن به یکدیگر می‌پیوندد، من حجر(اسماعیل) و رکن یمانی‌ام.[1]

دانش به کتاب‌های آسمانی

او درباره دانش به کتب آسمانی چنین ادعا می‌کند:

> و من این بنده مسکین و جاهل در مقابل پروردگار، داناتر از

---

۱. «اناالمعروف» فی السمابنجمة الصبح و درع الانبیا و الحصن الحصین انا حبیب الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و انا «ص» نهر من الجنة تلتقی فیه اعمال العباد انا الحجر و الرکن الیمانی»؛ (*المتشابهات*، احمدالحسن، ج۳، ص۱۹۸).

همه آنها بـه قـرآن و انجیـل و تـورات و همچنـین بـه مواضـع تحریف هستم، با آن علمی که خداوند تبـارک و تعـالی بـه مـن عطا فرموده است، بلکه هیچ کدام از آنها قـدرت پاسـخ بـه ایـن علمی که خدا از علم وآگاهی‌اش به من داده است را ندارد.[۱]

او در جایی دیگر دربارهٔ دانش خود چنین می‌نویسد:

و او پس از ائمه داناترین انسان‌ها بـه قـرآن و انجیـل و تـورات است.[۲]

احمد بصری در جایی دیگر ادعا می‌کند که امام مهـدی علیه السلام سرچشـمه دانـش وی به کتاب خدا است:

من برخی از علمـا را دعـوت بـه منـاظره بـا قـرآن و یـا شـنیدن تفسیرهای من از قرآن کریم کردم تا اینکه برایشـان روشـن شـود آنچه من می‌گویم آیا قابلیت فراگیری دارد و یا اینکه دانشی اسـت مخصوص اهل بیت عصمت و کسی که با آنها در ارتبـاط اسـت، ولی آنان دعوت مرا اجابت نکردند... .

اما اکنون من دعوت به مناظره با قرآن کریم را به برخی از مراجـع تقلید یادآوری و تکرار می‌کنم تا برایشان ثابت گردد هـر آنچـه از علم نزد خود دارم، برگرفته از علـم امـام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اسـت و مـن فرستاده‌ای از جانب ایشان هستم تا اینکه بهانه‌ای برای کسی بـاقی نماند.[۳]

---

۱. *خطبه ملاقات*، احمدالحسن، ص۱۴.

۲. «و هو اعلم الخلق بعد الائمة بالقرآن و الانجیل و التوراة»؛ *المتشـابهات*، احمدالحسـن، ج۳، ص۲۲۸).

۳. احمد الحسن، بیانیه۱۷شوال۱۴۲۴، شهریور۱۳۸۲.

باطن آیات قرآن

او آیات زیادی را در ارتباط با خود تأویل می‌کند و باطن بسیاری از آیات را خود می‌داند:

(نذیراً للبشر) یعنی انذاردهنده است و او همان وصی و مهدی اول (یمانی) است که امام مهدی به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده پیش از عذاب شدید او را می‌فرستد تا اینکه آن که می‌خواهد جلو رود و آنکه خواهد از رکاب امام مهدی عقب افتد.[1]

«فی جنات یتسائلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین» مقصود از «لم نک من المصلین» این است که ما از موالیان ولی خدا و وصی امام مهدی و مهدی اول (یمانی موعود) نبودیم.[2]

قرآن ناطق

او می‌نویسد:

و در آیه‌ای دیگر آمده: «از چه می‌پرسند از خبر بزرگ؛ یعنی از مهدی اول و یمانی. او قرآن کریم است یعنی مهدی اول قرآن

---

۱. «نذیرا للبشرای منذر و هو الوصی و المهدی الاول (الیمانی) یرسله الامام المهدی بشیرا و نذیرا بین یدی عذاب شدید لیتقدم من شاء ان یتقدم و یتاخر من شاء ان یتاخر عن رکب الامام المهدی»؛(*المتشابهات*، احمدالحسن، ج۳، ص۱۲۳).

۲. «فی جنات یتسائلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین‌ای لم نک من الموالین لولی الله و وصی الامام المهدی و المهدی الاول (الیمانی الموعود)»؛ (همان).

ناطق است؛ چرا که مهدی اول را جز پاکان مس نمی‌کنند، یعنی چیزی از حقیقتش را جز پاکان نمی‌فهمند که آنان ۳۱۳نفر از اصحاب امام مهدی هستند».[۱]

دابة الارض

او می‌نویسد:

و پیش از رجعت قیام قائم است و همچنین برای اوست جنبنده‌ای (دابة) که با مردم سخن می‌گوید و ضعف ایمانشان نسبت به آیات حق خداوند در ملکوت آسمان‌ها که همان خواب و کشف در حالت بیداری است را برایشان تبیین می‌کند و بیان می‌کند که اکثر مردم در طول مسیر انسانیت بر روی کره زمین به آیات ملکوتی خداوند یقین ندارند و به رؤیا و کشف در ملکوت آسمان‌ها ایمان نمی‌آورند؛ چرا که نگاهشان را تنها به زمین و مادیات دوخته‌اند و بهره آنان از علم همین مقدار است و نه بیش از آن.[۲]

۱.«فی آیه اخری عم یتساءلون عن النبا العظیم‌ای هو المهدی الاول و الیمانی انه لقرآن کریم ای انه القرآن الناطق لان اول المهدیین لا یمسه الا المطهرون لایعرف شیئا من حقیقته الا المطهرون وهم الثلاث ماة و ثلاثة عشرة اصحاب المهدی»؛ *المتشابهات*، احمدالحسن، ج۴، ص۲۶۷).

۲. «قبل الرجعة قیام القائم عليه‌السلام و ایضا له (دابة تکلم الناس) وتبین لهم ضعف ایمانهم بایات الله الحقة فی ملکوت السماوات و هی الرویا و الکشف فی الیقظة و تبین لهم ان الناس علی طول مسیرة الانسانیه علی هذه الارض اکثرهم لایوقنون بایات الله الملکوتیة و لا یومنون بالرویا و الکشف فی ملکوت السموات لانهم قصروا نظرهم علی هذه الارض و علی المادة و هی مبلغهم من العلم لایعدونها الی سواها»؛(همان، ص۲۳۳).

و اذا وقع القول علیهم ـ قولی که بر آن‌ها واقع می‌شود، خروج قائم است که همان قیامت صغراست ـ «اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لایوقنون» منظور از «دابة»، مهدی اول است که پیش از قیام قائم قیام می‌کند و با مردم سخن می‌گوید و آنان را نکوهش می‌کند و کفر آنان به آیات ملکوتی خداوند (خواب و کشف) و اعتمادشان به مادیات و شهوات و اعراضشان از ملکوت آسمان‌ها را به آنان گوشزد می‌کند.[1]

همراهی با امیر المومنین در عذاب اقوام گذشته

در این باره چنین نوشته است:

همانا روح مهدی اول از سپاهیان خداوند است و او همراه علی بن ابی طالب بود، هنگامی که آن حضرت سپاه خداوند از فرشتگان عذاب را بر عاد و ثمود و فرعون که در شهرها طغیان کردند، فروفرستاد.[2]

من همان شیری هستم که با کرار(امیر المومنین) در بدر و احد

---

۱. «و اذا وقع القول علیهم – فالقول الذی یقع علیهم هو خروج القائم و هو القیامة الصغری –اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لایوقنون – و الدابة هو المهدی الاول الذی یقوم قبل القائم و یکلم الناس و یبکتهم و یبین لهم کفرهم بایات الله الملکوتیة (الرویا و الکشف)و رکونهم الی المادة و الشهوات و اعراضهم عن ملکوت السموات»؛(همان، ص۲۳۵).

۲. «ان روح المهدی الاول هی من جند الله و کانت مع علی بن ابیطالب علیه‌السلام عند ما انزل جند الله من الملائکة العذاب بعاد و ثمود و فرعون الذین طغوا فی البلاد»؛(همان، ص۲۶۸).

و حنین حمله می‌کردم.[۱]

وی در جایی دیگر چنین می‌نویسد:

پدر و مولایم محمد بن الحسن المهدی علیه‌السلام به من دستور داد تا چنین بگویم: من سنگی هستم در دست راست علی بن ابیطالب علیه‌السلام که آن را روزی برای هدایت کشتی نوح افکند و روز دیگر برای نجات ابراهیم از آتش نمرود آن را افکند و روز دیگر برای خلاصی یونس از شکم ماهی آن را افکند و موسی به کمک آن بر طور سخن گفت و آن را عصایی قرار داد که دریاها را می‌شکافت و سپری برای داوود بود و در احد آن را به تن کرد و در صفین آن را با دست راست خود پیچید.[۲]

فرماندهی فرشتگان

افزون بر آن چه گذشت، احمد بصری مدعی است فرشتگان سر در اطاعت او دارند:

و فرشتگان و سپاهیان خداوند از مهدی اول دستور می‌گیرند همچنان که او از امام مهدی دستور می‌گیرد تا اینکه به علی برسد و همین‌طور علی از محمد اطاعت می‌کند و محمد از

---

۱. «انا الاسد الذی کر مع الکرار فی بدر و احد وحنین»؛(همان، ص۱۹۸).

۲. «امرنی ابی و سیدی محمد بن الحسن المهدی ان اقول هذه الکلمات انا حجر فی یمین علی بن ابیطالب القاه یوما لیهدی به سفینة نوح و مرة لینجی به ابراهیم من نار نمرود و تارة لیخلص یونس من بطن الحوت و کلم به موسی علی الطور و جعله عصا تلفق البحار و درعا لداود و تدرع به فی احد و طواه بیمینه فی صفین»؛ (*الجواب المنیر*، احمد الحسن، ج۱، ص۱۸).

خداوند دستور می‌گیرد پس آنکه عذاب را بر امت‌های سرکش نازل کرد، خداوند سبحان بود و او محمد بود و او علی بود و او امام مهدی بود و او مهدی اول بود و آنان فرشتگان خداوند هستند که از فرمان سپاه خداوند متعال تبعیت می‌کنند.[1]

بر اساس آنچه گذشت احمد بصری برای خودش شخصیتی فرا تاریخی قائل است و ادعا می‌کند در همیشه تاریخ حضور داشته است.

مکلم موسی علیه‌السلام

او در جایی دیگر ادعا می‌کند کسی که از سمت راست طور با موسی علیه‌السلام سخن گفت، هم اوست:

پس آنکه متکلّم بود، مهدی اول (یمانی) بود: «و از جانب راست طور، او را ندا دادیم، و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم».[2]

افضل از انبیاء

احمد بصری خودش را از انبیا؛ حتی انبیاء اولوالعزم از نظر عصمت، طهارت و دانش بالاتر می‌داند. پرسشگری از او سوال می‌کند که روح القدس چیست؟

---

۱. «و ملائکة الله و جنود الله یاتمرون بامر المهدی الاول کما انه یاتمر بامر الامام المهدی حتی یصل الامر الی علی و هکذا علی یاتمر بامر محمد و محمد بامر الله فالذی انزل العذاب بالامم المتمردة هو الله سبحانه و تعالی و هو محمد و هو علی و هو الامام المهدی و هو المهدی الاول و هم ملائکة الله الذین یاتمرون بامر جند الله سبحانه و تعالی» (همان، ص۲۶۸).

۲. «فالمکلم المباشر هو المهدی الاول (الیمانی) و نادیناه من جانب الطور الایمن و قربناه نجیا»؛(*جواب المنیر*، احمدالحسن، ص۳۱۰).

وی در پاسخ می‌نویسد:

روح القدس روح طهارت و عصمت است، پس هنگامی که بنده نیتش را برای خداوند سبحان خالص کرد و فقط خداوند را خواست خداوند آن روح را در او حلول می‌دهد و فرشته‌ای را بر او موکل می‌گرداند که او را به هر خیری وارد و از هر شری خارج می‌نماید. او را به سوی مکارم اخلاق سوق می‌دهد و روح القدس واسطه انتقال دانش به کسی است که موکل او شده و روح القدس‌ها بسیارند و یکی نیستند و آنکه با عیسی و با انبیا بود پایین‌تر از آنی است که با محمد و علی و فاطمه و ائمه است و این همان روح القدس اعظم است که فرود نیامد مگر با محمد و پس از رحلت آن حضرت منتقل به علی و سپس منتقل به سایر ائمه شد و پس از آنها منتقل به مهدیان دوازده‌گانه می‌شود.[1]

در جایی دیگر راز رسیدن به مقامات یاد شده را فروتنی خود می‌داند؛ چنانچه از او پرسیدند که تو چه ویژگی‌هایی داری که به عنوان مهدی انتخاب شده‌ای؟ او در پاسخ نوشت:

---

۱. «روح القدس هو روح الطهارة و العصمة فاذا اخلص العبد بنيته لله سبحانه و تعالى و اراد وجه الله احله الله و وكل الله به ملكا يدخله فى كل خير و يخرجه من كل شر و يسلك به الى مكارم الاخلاق و يكون روح القدس واسطة لنقل العلم للانسان الموكل به و ارواح القدس كثيرة و ليست واحدة و الذى مع عيسى عليه السلام و مع الانبيا دون الذى مع محمد صلى الله عليه وآله و على عليه السلام و فاطمة عليها السلام و الائمة عليهم السلام و هذا هو روح القدس الاعظم لم ينزل الا مع محمد صلى الله عليه وآله و انتقل بعد وفاته الى على عليه السلام ثم الى الائمة عليهم السلام ثم بعدهم الى المهديين الاثنى عشر»؛ (*المتشابهات*، احمدالحسن، ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۸۷).

چون خداوند با موسی سخن گفت به او فرمود: چون برای مناجات می‌آیی با خود کسی را بیاور که تو از او بهتری، پس موسی کسی را انتخاب نمی‌کرد مگر اینکه جرأت نمی‌کرد بگوید من از او بهترم پس از مردم منصرف شد و به حیوانات پرداخت تا اینکه به سگ گری رسید و گفت: این را با خود می‌برم، در گردنش طنابی آویخت و او را با خود برد. در مسیر به آن سگ نگاه کرد و گفت: من نمی‌دانم او با چه زبانی خداوند را تسبیح می‌کند، پس چگونه من از او بهترم؟ پس سگ را رها کرد و به مناجات رفت. خداوند پرسید: ای موسی آنچه به تو دستور داده بودم، چه شد؟ موسی عرض کرد: خداوندا آن را نیافتم. پس خداوند فرمود: ای موسی اگر آن سگ را رها نکرده بودی، اسمت را از دیوان نبوت پاک می‌کردم.

احمد بصری در ادامه می‌نویسد:

و من بنده حقیری هستم و در ذهنم خطور نمی‌کند که من از سگ گری بهترم، بلکه می‌بینم گناه بزرگم را در مقابل پروردگار رئوف و مهربان.[۱]

---

۱. «عندما کلم الله موسی علیه السلام قال له: اذا جئت للمناجاة فاصحب معک من تکون خیرا منه فجعل موسی لا یعترض احدا الا و هو لایجتری ان یقول انی خیر منه فنزل عن الناس و شرع فی اصناف الحیوانات حتی مر بکلب اجرب فقال اصحب هذا فجعل فی عنقه حبلا ثم مر به فلما کان فی بعض الطریق نظر موسی علیه السلام الی الکلب و قال لا اعلم بای لسان تسبح الله فکیف اکون خیرا منک ثم ان موسی علیه السلام اطلق الکلب و ذهب الی المناجاة فقال الرب یا موسی این ما امرتک به فقال موسی یا رب لم اجده فقال الرب یابن عمران لولا

دارای مقام رسالت و ولایت

او در جایی دیگر مدعی مقام رسالت و ولایت شده است:

اولین آنها ـ اولین مهدی از مهدیان دوازده‌گانه ـ حائز دو مقام رسالت و ولایت است؛ بنابراین در پاره‌ای از روایات از ائمه شمرده شده است.[1]

حائز مقام امامت

احمد بصری در نهایت خود را امام معرفی می‌کند: «پس او امامی واجب الاطاعه است».[2]

ائمه در کلامشان مهدی اول را از ائمه شمرده‌اند.[3]

آنچه گذشت گوشه‌ای از مقاماتی بود که احمد بصری برای خود برشمرده است، البته چنان که ملاحظه شد در این فهرست به جز مقام الوهیت همه منزلت‌ها وجود دارد و با اشتهایی که احمد بصری از خود نشان داده، بعید نیست که در آینده‌ای نه چندان دور این کاستی نیز جبران شود و به فهرست کمالات او مقام الوهیت نیز اضافه گردد. این مسأله آدمی را به یاد آن شعر معروفی می‌اندازد که خطاب به عایشه هنگام مخالفت با به خاک سپاری امام حسن مجتبی علیه‌السلام در کنار رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله سروده شد:

انک اطلقت الکلب لمحوت اسمک من دیوان النبوة»؛ (*الجواب المنیر*، احمد الحسن، ج۱-۳، ص۱۶).

۱. «ولاولهم مقاما الرسالة و الولایة... ولذا عد فی بعض الروایات من الائمة»؛(*المتشابهات*، احمدالحسن، ج۴، ص۳۰۵).

۲. «فهو امام مفترض الطاعة»؛(همان، ص۲۳۰).

۳. «انهم عدوا المهدی الاول من الائمة فی کلامهم»؛(همان، ص۲۵۳).

تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت؛[1] روزی سوار بر شتر شده و به ستیز با امیر مؤمنان پرداختی و روز دیگری سوار بر استر از دفن امام حسن مجتبی عليه‌السلام در کنار پیامبر اسلام ممانعت کردی و اگر زنده بمانی همچون ابرهه سوار بر فیل به جنگ با خدا خواهی پرداخت.

۱. *الخرائج و الجرائح*، قطب‌الدین راوندی، ج۱، ص۲۴۴.

نقد و بررسی شخصیت احمد بصری

هم چنان که گذشت احمد بصری را از زوایای مختلفی می‌توان به چالش کشید. با وجود این در اثر پیش رو برآنیم تا به چهارمین شیوه از شیوه‌های انتقادی مطرح شده بپردازیم و به طور انحصاری به نقدهایی بپردازیم که متوجه شخص احمد بصری است و کاستی‌ها، تعارضات، سوء برداشت‌ها و ناتوانی‌های او را در فهم آیات و روایات به تصویر می‌کشد. این شیوه در قیاس با شیوه‌های دیگر دارای مزیت‌های متعددی است که برخی از آن‌ها بدین قرارند:

۱. کوتاهی مسیر

این راه نزدیک ترین مسیر برای نقد احمد بصری است، زیرا چنانچه گذشت او مقامات بسیار زیادی برای خود برشمرده است؛ پس سخنان او باید دقیق و عمیق و از هرگونه خلل و خطایی خالی باشد. بر این اساس اگر در اظهار نظرهای او حتی یک خطا مشاهده شود، کاخ بلند ادعای او به سرعت فرو خواهد ریخت، زیرا کسی که مرتکب خطایی شود و یا از فهم قرآن و حدیث ناتوان باشد، قطعاً امام معصوم نخواهد بود و از مقام رسالت و ولایت نیز برخوردار نیست. بنابراین در این شیوه نیازی به نقد دلایل دیگر او وجود نخواهد داشت؛ در صورتی که اگر بخواهیم او را از مسیرهای دیگر به نقد بکشیم، چاره‌ای جز مخدوش کردن دست کم دلایل عمده او نیست.

۲. در امان بودن از تفسیرهای غلط

چنانچه پیش از این گذشت، افزون بر این که در جوامع روایی احادیث ضعیف و

مجعول وجود دارد، بخشی از آیات قرآن و نیز روایات اهل بیت متشابه هستند و قابلیت تفسیر باطل را دارند و می‌توانند دست‌آویز بیماردلان گردند، به همین دلیل قرآن مجید کسانی که فقط به آیات متشابه رو آورده و آن را دستاویز خود قرار می‌دهند، این چنین نکوهش می‌کند:

﴿هُوَ الَّذی أَنْزَلَ عَلَیکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیغٌ فَیتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْویلِهِ﴾.[1]

از سوی دیگر، اگر ما به نقد مبانی و یا دلایل کبروی و صغروی احمد بصری بپردازیم، از آنجا که بیشتر این دلایل از قرآن و روایات هستند ـ البته آیات و روایاتی که با تفسیرهای باطل و تاویل های بی اساس به عنوان دلیل قلمداد شده‌اند ـ برای او و پیروانش این امکان وجود خواهد داشت که با ارائه تفسیرهای خودساخته و تأویل‌های متناسب با اهداف خود از نقدها شانه خالی کنند، درحالی‌که این امکان دربارهٔ نقدهایی که به شخص احمد بصری ناظر است و اشتباهات و تعارضات کلمات او را برمی‌شمارد، به حداقل می‌رسد.

۳. بی اثر شدن تمامی ادله صغروی

سومین مزیت این شیوه این است که به‌وسیلهٔ آن می‌توان کارآیی همه دلایل صغروی احمد بصری را از بین برد؛ به این‌ترتیب که:

چنانچه بیان شد احمد بصری به گمان خود برای اثبات اینکه مهدی، قائم، امام سیزدهم و ...است، دلایل زیادی را اقامه می‌کند؛ برای نمونه خواب و استخاره را از جمله دلایل حقانیت خود می‌پندارد. اگر ما بخواهیم این بخش از دلایل او را

۱. آل عمران(۳)، ۷.

نقد کنیم، باید تمامی آیات و روایاتی که برای اثبات حجیت خواب و استخاره و دلایل دیگرش به آنها استناد کرده را به طور مفصل نقد نماییم و این یک راه طولانی و ملال آور است؛ اما اگر بتوانیم ثابت کنیم که احمد بصری از دانش بهره چندانی ندارد و یا در پی فریب مخاطب است، دیگر به نقد این بخش از دلایل او نیازی نداریم؛ زیرا نه یک خواب و استخاره بلکه هزاران خواب و استخاره نیز نمی‌تواند ثابت کننده این امر باشد که یک انسان بی سواد و یا فریب کار حجت خدا و امام معصوم است، به یقین یک فرد جاهل یا فریب کار نمی‌تواند امام باشد و خواب و استخاره و مانند آن قدرت اثبات چیزی را ندارد که با عقیده مسلم و قطعی دینی در تعارض است. همان‌طور که نماز از ضروریات دین اسلام است و هیچ مسلمانی در آن تردید ندارد؛ حال اگر به فرض محال کسی در عالم رؤیا رسول گرامی اسلام را ببیند و آن حضرت به او بفرمایند که نماز واجب نیست، آیا می‌توان به استناد این خواب ادعا کرد که نماز از واجبات دین نیست؟ بدیهی است که پاسخ منفی است و ما بدون هیچ تردیدی حکم می‌کنیم که این خواب شیطانی است؛ و آن کسی که در عالم رویا دیده شده پیامبر گرامی اسلام نبوده اند، زیرا خواب نمی‌تواند با ضروریات دین در تعارض باشد. باوجود اینکه دیدن پیامبر گرامی اسلام و پیشوایان معصوم در عالم رؤیا امکان پذیر است، اما همین که در چنین خوابی یکی از ضروریات دین نفی می‌شود، خود بهترین دلیل بر شیطانی بودن آن است؛ بنابراین خوابی که در تعارض با مسلّمات دین باشد، بدون تردید یک خواب شیطانی است و نمی‌توان ذره‌ای برای آن ارزش قائل شد. آنچه گفته شد درباره استخاره نیز صدق می‌کند و از این نظر میان خواب و استخاره هیچ تفاوتی وجود ندارد. احمد بصری با اندکی تفاوت به همین موضوع اعتراف کرده است. از او پرسیده شده که یک نفر برای ایمان به شما هفت بار استخاره

کرده و هربار خوب آمده است؛ اما با وجود این بار دیگر استخاره کرده که از شخص دیگر به عنوان یمانی پیروی کند و این بار هم خوب آمده است. احمد بصری در توضیح اینکه چنین چیزی چگونه امکان دارد می‌نویسد:

> چنین کسی از خداوند درخواست کرده است که از حال احمد حسن به او خبر دهد و خداوند نیز به او خبر داده ولی در سخن خداوند شک کرده و از آن اعراض نموده و دنبال هوای نفسش رفته و برای غیر احمد که موافق هوایش بوده، استخاره گرفته است، پس خداوند او را به همان هوای نفسش سپرده است؛ پس استخاره او بر غیر کسی که خداوند خیرش را در تبعیت او قرار داده، استخاره شیطان است و استخاره خداوند نیست چرا که او از خداوند طلب خیر کرده و خداوند با کتابش، قرآن، پاسخ او را داده ولی او از کلام خدا روبرتافته و دنبال هوایش و خواسته هوای نفسش که امرکننده به بدی‌هاست، رفته است.[۱]

چنانچه ملاحظه می‌شود احمد بصری نیز به حجیت استخاره به صورت مطلق باور ندارد بلکه معتقد است آنجایی که از سوی خداوند حجتی قاطع بر مطلبی وجود داشته باشد، اگر با وجود آن حجت قاطع ـ که البته به نظر او استخاره یکی از آنهاست ـ انسان استخاره کرد و استخاره برخلاف آن حجت آمد، آن استخاره

---

۱. و اما صاحب الاستخارة و امثاله فهو طلب ان یخبره الله عن احمد الحسن فاخبره الله فشک بکلام الله و اعرض عن کلام الله و طلب هواه فاستخار علی غیره لان هذا یوافق هواه فوکله الله الی نفسه ناستخارته علی غیر من خار الله له باتباعه هی استخارة للشیطان فهو قد استخار الله وکلمه الله و اجابه بکتابه القرآن فاعرض عن کلام الله و طلب هواه و ما تهواه نفسه الامارة بالسوء؛ (*مع العبد الصالح*، ص۴۳).

شیطانی است و هیچ ارزشی ندارد و این همان مطلب مورد نظر ماست؛ از ایـن رو در مسأله مورد بحث نیز همین ضابطه وجود دارد. پس اگر به استناد سخنان احمد بصری ثابت شد که او فردی فریب کار و یا بی سواد است، حتی اگـر هـزاران بـار پیشوایان دین را در خواب ببینیم و به ما دستور پیروی از احمد بصری را بدهنـد و یا هزاران بار استخاره کنیم و مضمون همه آنها پیروی از احمد بصری باشد، همـه را به دیوار می‌کوبیم و یقین پیدا می‌کنیم که خواب‌هایی که دیده‌ایم همه شیطانی بوده و استخاره‌ها همه بی اساس بوده است؛ زیرا پذیرش خواب‌ها و استخاره‌هـای یاد شده به این معنی است که شخص فریب کار و نادان مـی‌توانـد امـام معصـوم باشد در حالی که این مطلب به یقین باطل و غیر قابل پذیرش است.

حاصل سخن اینکه سومین مزیتی که شیوه چهارم نقد احمد بصـری دارد ایـن است که ما را از نقد همه دلایل صغروی او بی نیاز می‌کند و با اثبات آن خـود بـه خود همه دلایل صغروی او کارآیی خود را از دست می‌دهد.

آنچه در پی می‌آید نمونه‌هایی از اشـتباهات احمـد بصـری اسـت کـه نشـانگر بی‌اساس بودن ادعاهای بلند بالای اوست.

برداشت‌های غلط

اولین قسمت از نقدهایی که به احمد بصری وارد است، به تفاسیر و برداشت‌های غلط او از آیات و روایات ناظر است. بنابر آنچه در ادامه خواهد آمد، وی در موارد بسیاری در فهم معنای آیات و روایات مرتکب خطاهای فاحشی شده است که نشانگر بضاعت اندک علمی او و دلیل استواری بر بی اساس بودن ادعاهای پرطمطراق اوست. در این‌باره نمونه‌های گوناگونی را می‌توان بیان کرد که برخی از آن‌ها بدین قرارند:

تفسیر اشتباه روایات رجعت

یکی از اشتباهات احمد بصری در تفسیر روایات اهل‌بیت اشتباهی است که دربارهٔ روایات رجعت مرتکب شده است. او ادعا می‌کند که عالم رجعت پس از دوران دوازدهمین مهدی از نسل ا مام زمان‌علیه‌السلام آغاز می‌شود و همه روایاتی که از شروع رجعت در زمان مهدی‌علیه‌السلام سخن می‌گویند، به مهدی دوازدهم از نسل امام مهدی‌علیه‌السلام ناظر هستند و نه امام مهدی‌علیه‌السلام. او در این باره می‌نویسد:

> بدان که مهدیان (دوازدهگانه) نشانه های قیامت و فرا رسیدن وقت آن هستند، پس با آخرین آن‌ها این عالم مادی به انتها می‌رسد و عالم رجعت و پس از آن قیامت آغاز می‌شود.[1]

و در جایی دیگر چنین می‌نویسد:

> و عالم رجعت در انتهای حکومت مهدی دوازدهم آغاز می‌شود و او همان قائمی است که حسین‌علیه‌السلام در زمان او خارج

---

۱. «و اعلم ایضاً ان المهديين علامات الساعة و ميقاتها فباخرهم يختم هذا العالم الجسماني و يبدا عالم الرجعة ثم القيامة»؛ (*المتشابهات*، احمدالحسن، ج۴، ص۳۰۸).

می‌شود.[۱]

نقد و بررسی

ادعای احمد بصری به این دلیل است که او از یک سو، به مهـدیان دوازده‌گانـه پس از امام مهدی معتقد است و از سوی دیگر، در روایات متعـددی چنـین آمـده است که در انتهای حکومت امـام مهـدی، امـام حسـین علیه‌السلام رجعـت مـی‌کنـد و جانشین آن حضرت می‌شود. بدیهی است که با رجعـت امـام حسـین علیه‌السلام جـایی برای مهدیان دوازده‌گانه و جانشینی آنها از امام مهـدی علیه‌السلام نخواهـد بـود. احمـد بصری برای فرار از این اشکال به اجبار ادعا مـی‌کنـد کـه رجعـت پـس از دوران مهدیان دوازده‌گانه رخ می‌دهد. او به گمان خود به این ترتیب میان روایـات جمـع کرده است در حالی که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام مواردی وجـود دارد کـه تصـریح مـی‌کنـد دوران رجعـت در زمـان امـام مهـدی علیه‌السلام یعنـی فرزنـد امـام حسـن عسکری علیه‌السلام و امام دوازدهم آغاز می‌شود؛ مانند این روایات:

۱.عن سلمان رضی‌الله‌عنه، قال: قال لی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: إن الله (تبارك وتعالی) لم یبعث نبیا ولا رسولا إلا جعل لـه اثنی عشر نقیبا. فقلـت: یا رسـول الله، لقد عرفت هذا من أهل الکتابین. فقال: یا سلمان: هـل علمـت مـن نقبائی ومن الاثنی عشر الذین اختـارهم الله للأمـة مـن بعـدی ؟ فقلـت: الله و رسوله أعلم. فقال: یا سلمان، خلقنی الله من صفوة نـوره، ودعـانی فأطعته، وخلق من نوری علیا، ودعاه فأطاعه، وخلق من نور علی فاطمـة، ودعاها فأطاعته، وخلق منی ومن علی وفاطمـة: الحسـن، ودعـاه فأطاعـه، وخلـق منـی ومـن علـی وفاطمـة: الحسـین، فـدعاه فأطاعـه. ثـم سـمانا

---

۱. «و عالم الرجعة یبدا مع نهایة ملك المهدی الثانی عشر و هو القائم الـذی یخـرج علیـه الحسین»؛(همان، ص۲۹۳).

بخمسة أسماء من أسمائه، فالله المحمود وأنا محمد، والله العلى وهذا على، والله الفاطر وهذه فاطمة، والله ذو الاحسان وهذا الحسن، والله المحسن وهذا الحسين. ثم خلق منا ومن نور الحسين، تسعة أئمة، فدعاهم فأطاعوه، قبل أن يخلق سماء مبنية، وأرضا مدحية، ولا ملكا ولا بشرا، وكنا نورا نسبح الله، ونسمع له ونطيع. قال سلمان: فقلت يا رسول الله، بأبى أنت وأمى، فما لمن عرف هؤلاء ؟ فقال: يا سلمان، من عرفهم حق معرفتهم، واقتدى بهم، ووالى وليهم، وتبرأ من عدوهم، فهو والله منا، يرد حيث نرد، ويسكن حيث نسكن. فقلت: يا رسول الله، وهل يكون إيمان بهم بغير معرفة بأسمائهم وأنسابهم ؟ فقال: لا يا سلمان. فقلت: يا رسول الله، فأنى لى بهم وقد عرفت إلى الحسين ؟ قال: ثم سيد العابدين على بن الحسين، ثم ابنه محمد بن على باقر علم الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين، ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق، ثم ابنه موسى بن جعفر الكاظم غيظه صبرا فى الله‌عزوجل، ثم ابنه على بن موسى الرضى لأمر الله، ثم ابنه محمد بن على المختار من خلق الله، ثم ابنه على محمد الهادى إلى الله، ثم ابنه الحسن بن على الصامت الأمين لسر الله، ثم ابنه محمد بن الحسن الهادى المهدى الناطق القائم بحق الله. ثم قال: يا سلمان، إنك مدركه، ومن كان مثلك، ومن تولاه بحقيقة المعرفة. قال سلمان: فشكرت الله كثيرا ثم قلت: يا رسول الله وإنى مؤجل إلى عهده ؟ قال: يا سلمان إقرأ (فإذا جاء وعد أولاهما بعثنا عليكم عبادا لنا أولى بأس شديد فجاسوا خلال الديار وكان وعدا مفعولا ثم رددنا لكم الكرة عليهم وأمددناكم بأموال وبنين وجعلناكم أكثر نفيرا). قال سلمان: فاشتد بكائى وشوقى، ثم قلت: يا رسول الله، أبعهد منك؟ فقال: إى

والله، الذی أرسل محمدا بالحق، منی ومن علی وفاطمة والحسن والحسین والتسعة، وکل من هو منا ومعنا، ومضام فینا، إی والله یا سلمان، ولیحضرن إبلیس وجنوده، وکل من محض الإیمان محضا ومحض الکفر محضا، حتی یؤخذ بالقصاص والأوتار، ولا یظلم ربک أحدا، ویحقق تأویل هذه الآیة: (ونرید أن نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض ونجعلهم أئمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الأرض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون) قال سلمان: فقمت من بین یدی رسول الله صلی الله علیه وآله وما یبالی سلمان متی لقی الموت، أو الموت لقیه؛[1]

سلمان می‌گوید که پیامبر به من فرمود: خدا پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه برای او دوازده وصی قرار داد. عرض کردم: ای رسول خدا، من این مطلب را از یهودیان و مسیحیان شنیده‌ام. فرمودند: آیا می‌دانی جانشینان دوازده گانه من که خداوند برای امت برگزیده، چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. پیامبر فرمود: ای سلمان، خدا مرا از نور برگزیده اش خلق کرد و مرا خواند و من پذیرفتم و از نور من علی را خلق کرد و او را خواند و او نیز اطاعت کرد و از نور علی، فاطمه را آفرید و او را خواند. فاطمه نیز اطاعت کرد و از من و از علی و فاطمه، حسن را خلق کرد و او را خواند. او نیز پذیرفت و از من و از علی و فاطمه، حسین را آفرید و او را خواند. حسین نیز اطاعت کرد. سپس به پنج نام از نام‌های

---

۱. *دلائل الامامة*، محمد بن جریر الطبری، ص۴۴۷ ـ ۴۵۰.

خویش، ما را نامید. پس خداوند محمود است و من محمد، و خداوند علی است و این هم علی، و خداوند فاطر است و این فاطمه، و خداوند دارای احسان است و این حسن، و خداوند محسن است و این حسین؛ سپس از ما و نور حسین، نُه امام را آفرید و آنها را خواند. پس همه اطاعت کردند، قبل از آنکه آسمان افراشته و زمین گسترده را بیافریند و آنگاه که نه ملکی بود و نه بشری، ما نوری بودیم که خدا را تسبیح می‌کردیم و از او فرمان می‌بردیم.

عرض کردم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایتان، چه پاداشی است برای کسی که آنها را بشناسد. پیامبر فرمود: کسی که آنها را، چنانکه حق معرفت آنهاست، بشناسد و از آنها پیروی کند و دوستان آنها را دوست بدارد و دشمنان آنان را دشمن بدارد؛ پس به خدا قسم او از ماست. هر جا ما وارد شویم، او نیز وارد می‌شود و هر جا ما اقامت کنیم، او هم اقامت می‌کند. عرض کردم: ای رسول خدا، آیا ایمان به آنها، بدون شناختن اسم و نسب آنها، امکان دارد. فرمود: خیر. عرض کردم: ای رسول خدا، من چگونه می‌توانم آنها را بشناسم؟ فرمود: بعد از حسین، سرور عبادت کنندگان علی پسر حسین است، بعد از او فرزندش محمد باقر، سپس جعفر صادق، بعد موسی کاظم، نفر بعدی، علی بن موسی الرضا، سپس فرزندش محمد، بعد از وی، علی هادی، بعدی حسن، نفر بعد، محمد مهدی که قائم به امر خداوند است. سپس فرمود: ای سلمان، تو او را درک می‌کنی و هر کس مثل تو باشد و هر کس با این شناخت ولایت او را

بپذیرد. گفتم: خدا را شکر! آیا من تا زمان ایشان زنده مـی‌مـانم؟ پیامبر این آیه را در پاسخ به من خواند: «پس زمـانی کـه وعـده اول از آن دو وعده فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خـود را بر ضد شما برمی‌انگیزیم (رجعت)؛ خانه‌ها را جسـت و جـو می‌کنند و این وعده حق، قطعی است. پس شما را بر آنها چیـره می‌کنیم و شما را به وسیله دارایی‌ها و فرزندانی کمـک خـواهیم کرد و نفرات شما را بیشتر (از دشمن) قرار می‌دهیم».

در حالی که شوق و گریه‌ام شدیدتر شده بود، عرض کـردم: ای رسول خدا، آیا شما نیـز در آن زمـان حضـور خواهیـد داشـت. فرمود: بله، قسم به خدایی که مرا به حق فرسـتاده اسـت، مـن و علی و فاطمه و حسن و حسین و نُه فرزند او و هر کس کـه از ماست و همراه ما و در راه ما به او ظلم شـده، حضـور خـواهیم داشت. بله، قسم به خداوند، به راستی ابلیس و لشکریانش و هر کسی کـه ایمـان خـالص دارد یـا کـافر محـض اسـت، حاضـر می‌شوند تا از آنها قصاص گرفته شود و خـدا بـه احـدی ظلـم نمی‌کند و این است تأویل این آیه خداوند که می‌فرمایـد: «و مـا می‌خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشـوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشـان را در زمـین پابرجـا سازیم و به فرعون و لشکریانشان آن‌چه را از آنهـا بـیم داشـتند، نشان دهیم».

سلمان گوید از محضر پیامبر برخاستم، اما دیگر برایم مهم نبـود مرگ را ملاقات کنم یا مرگ مرا دریابد.

به تصریح این روایت، سلمان، امام مهـدی﵇ فرزنـد بلاواسـطه امـام حسـن عسکری﵇ را درک خواهد کرد، یعنی در زمان آن حضرت زنده خواهـد شـد. در نتیجه این روایت به صراحت بر آغاز شـدن عصـر رجعـت در زمـان حیـات امـام مهدی﵇ دلالت دارد و با دیدگاهی که دوران رجعت را به دوازدهمین مهـدی از نسل امام زمان﵇ مربوط می‌داند در تقابل آشکار است. آنچه گذشت بـه خـوبی نشان می‌دهد که فهم احمد بصری از روایات نادرسـت و بـرخلاف روایـات دیگـر است و جمعی که میان روایات برقرار کرده غلط و در تعارض با دسـته‌ای دیگـر از روایات است.

۲. امام صادق﵇ در روایتی طولانی در پاسخ به پرسش هـای مفضـل چنـین می‌فرماید:

> أول ولادته وقت الفجر من ليلة الجمعة، لثمان خلون من شعبان سنة سبع وخمسين ومائتين ... ويقف بين الركن والمقام، فيصرخ صرخة فيقول: يا معاشر نقبائى وأهل خاصتى ومن ذخرهم الله لنصرتى قبل ظهورى على وجه الأرض! ائتونى طائعين! ... ثم يصبحون وقوفا بين يديه، وهم ثلاث مائة وثلاثة عشر رجلا بعدة أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يوم بدر. قال المفضل: يا مولاى يا سيدى فاثنان وسبعون رجلا الذين قتلوا مع الحسين بن على﵉ يظهرون معهم ؟ قال: يظهر منهم أبو عبد الله الحسين بن على﵉ فى اثنى عشر ألفا مؤمنين من شيعة على﵇ وعليه عمامة سوداء ...فإذا دنت الشمس للغروب، صرخ صارخ من مغربها: يا معشر الخلائق قد ظهر ربكم بوادى اليابس من أرض فلسطين وهو عثمان بن عنبسة الأموى من ولد

یزید بن معاویة فبایعوه تهتدوا...؛[1]

...ولادت او شب جمعه بیست و دوم شعبان سال۲۵۷هنگام طلوع فجر است ...او بین رکن و مقام می‌ایستد و فریاد سر می‌دهد: ای گروه نقبای من و خواص من و کسانی که خداوند آن‌ها را برای یاری من پیش از ظهورم بر روی زمین ذخیره کرده است مطیعانه نزد من آیید... آنان که ۳۱۳ مرد به تعداد اصحاب پیامبر خداوند در جنگ بدرند صبحگاهان نزد او حاضر می‌شوند، مفضل پرسید: سرورم آیا ۷۲ نفری که با حسین بن علی‌علیه‌السلام به شهادت رسیدند، با او آشکار می‌شوند؟ امام فرمودند: از آن‌ها ابا عبدالله، حسین بن علی‌علیه‌السلام همراه با دوازده هزار نفر از شیعیان علی‌علیه‌السلام در حالی که بر سرش عمامه سیاهی است، آشکار می‌شود... چون نزدیک غروب شد، آواز دهنده‌ای از جانب مغرب فریاد می‌زند: ای مردم پروردگار شما عثمان بن عنبسه از فرزندان یزید بن معاویه از وادی خشک در سرزمین فلسطین آشکار شد با او بیعت کنید تا هدایت شوید... .

چنان‌چه ملاحظه می‌شود، این روایت از تولد امام مهدی‌علیه‌السلام در سال ۲۵۷ سخن می‌گوید و در ادامه به ماجرای رجعت امام حسین‌علیه‌السلام در زمان امام مهدی‌علیه‌السلام می‌پردازد؛ بنابراین نمی‌توان این روایت را ناظر به مهدی بیست و چهارم که هنوز زاده نشده، دانست؛ افزون بر اینکه در ادامه روایت به خروج سفیانی اشاره شده است؛ همان سفیانی که بر اساس روایات متواتر از نشانه‌های

---

۱. *بحار الأنوار*، علامه مجلسی، ج۵۳، ص ۶۹.

ظهور امام مهدی﷣ است و نه نشانه‌های مهدی بیست و چهارم و این نکته نیز خود دلیل دیگری است بر این مطلب که این روایت در ارتباط با امام مهـدی﷣ است و اعتقاد به آغاز شدن دوران رجعت در زمان دوازدهمین فرزند از نسـل امـام مهدی﷣ اعتقاد بی‌اساسی است.

۳. أبی جعفر﷣ قال:

قال الحسین بن علی بن أبی طالب﵉ لأصحابه قبل أن یقتل بلیلة واحدة: إن رسول اللهﷺ قال: یا بنی إنك ستساق إلی العراق، تنزل فی أرض یقال لها: عمورا وکربلا، وإنك تستشهد بها، وتستشهد معك جماعة، وقد قرب ما عهد إلی رسول اللهﷺ، وإنی راحل إلیه غدا، فمن أحب منکم الانصراف فلینصرف فی هذه اللیلة فإنی قد أذنت له، وهو منی فی حل، وأکد فیما قاله تأکیدا بلیغا فلم یرضوا وقالوا: والله ما نفارقك أبدا حتی نرد موردك. فلما رأی ذلك قال: فأبشروا بالجنة، فوالله إنما نمکث ما شاء الله تعالی بعد ما یجری علینا، ثم یخرجنا الله وإیاکم حین یظهر قائمنا فینتقم من الظالمین، وأنا وأنتم نشاهدهم و (علیهم) السلاسل والأغلال وأنواع العذاب والنکال. فقیل له: من قائمکم یا ابن رسول الله ؟ قال: السابع من ولد ابنی محمد بن علی الباقر، وهو الحجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابنی، وهو الذی یغیب مدة طویلة ثم یظهر ویملأ الأرض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما؛[۱]

حسین بن علی بن ابی‌طالب﵉ یک شب پـیش از شـهادت بـه

---

۱. *مجلة تراثنا*، مؤسسه آل‌البیت، ج۱۵، ص۲۰۸ – ۲۰۹ (به نقل از منتخب اثبات الرجعه فضل بن شاذان).

اصحابشان فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پسرم تو به زودی به سوی عراق سوق داده می‌شوی و در سرزمینی که به آن عمورا و کربلا گفته می‌شود، فرود می‌آیی و تو و عده‌ای دیگر در آنجا به شهادت می‌رسی. زمان تحقق آنچه پیامبر خدا به من فرمودند، فرارسیده است و من فردا به سوی او خواهم رفت. پس هر یک از شما دوست دارد برود، در این شب برود؛ من به او اجازه دادم و او را حلال کردم. آن حضرت در این باره تأکید بسیار کرد ولی یارانش راضی به رفتن نشدند و گفتند: به خدا سوگند از شما جدا نمی‌شویم تا اینکه به جایگاه شما درآییم. چون آن حضرت چنین دید، فرمود: بشارت باد بر شما به بهشت به خدا سوگند پس از آنچه بر ما خواهد گذشت، به اندازه‌ای که خداوند بخواهد درنگ خواهیم کرد پس از آن خداوند ما و شما را به هنگام ظهور قائم ما بیرون خواهد آورد پس او از ستمگران انتقام خواهد گرفت در حالی که من و شما آن‌ها را می‌بینیم و بر آنان زنجیر و غل است و به انواع عذاب و عقوبت گرفتارند. از آن حضرت سؤال شد: ای فرزند پیامبر خدا قائم شما کیست؟ فرمودند: او هفتمین فرزند از نسل پسرم محمد بن علی باقر است. او حجت فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند من است و او همان است که مدتی طولانی غیبت می‌کند و سپس آشکار شده و دنیا را آنچنان که آکنده از ظلم و ستم شده، از عدل و داد سرشار می‌کند.

دلالت این روایت بر اینکه دوران رجعت در زمان امام مهدی علیه السلام فرزند امام

حسن عسکری عليه‌السلام آغاز می‌شود و امام حسین عليه‌السلام در زمان آن حضرت و نه دوازدهمین مهدی رجعت می‌کنند، نیازمند توضیح نیست.

در این باره روایات متعدد دیگری نیز وجود دارد که در جایی دیگر به به‌طور مفصل بیان شده‌اند.[۱]

به این ترتیب احمد بصری در فهم مقصود اهل بیت عليهم‌السلام دچار خطا شده است و فرمایشات پیشوایان دین را به صورتی تفسیر کرده است که با صریح روایات در تعارض است و این خود دلیل روشنی بر فقدان صلاحیت علمی احمد بصری و کذب دعاوی بلند و بالای اوست.

اشتباه در فهم توقیع شریف

احمد بصری مدعی ملاقات با امام عصر عليه‌السلام است در حالی که در آخرین توقیع امام مهدی عليه‌السلام به نایب چهارم چنین آمده است :

> فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر؛[۲] هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه ادعای مشاهده کند، دروغ پرداز افترا زننده است.

توقیع مزبور به ظاهر نفی کننده ادعای او و امثال اوست؛ از همین رو وی برای فرار از این مشکل کوشیده است تا کلیت مضمون توقیع را نفی کند؛ چرا که اگر توقیع به صورت کلی مدعیان مشاهده را دروغ‌گو بخواند، احمد بصری نیز در زمره دروغ گویان قرار خواهد گرفت. او با استناد به قاعده‌ای از علم منطق که مخالفانش آن را قبول دارند، در این باره چنین نوشته است:

---

۱. ر. ک: *از تبار دجال*، نگارنده، ص۵۷– ۱۰۳ .

۲ .*کمال الدین و تمام النعمة*، ص۵۱۶.

قضیه مهمله در حکم قضیه جزئیه است و قضیه‌ای که در روایت سمری وجود دارد یعنی این قضیه: (فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کذاب مفتر). قضیه مهمله است، پس در حکم قضیه جزئیه است؛ یعنی مضمون آن بدین صورت است: برخی از کسانی که پیش از خروج سفیانی و صیحه ادعای مشاهده می‌کنند، دروغ پرداز افترا زننده هستند و هیچ قرینه خارجی که بر کلی بودن این قضیه دلالت کند، وجود ندارد بلکه قرینه خارجی بر جزئی بودن این قضیه دلالت دارد. آن قرینه روایاتی است که مضمون آن این است که امام مهدی در برهه‌ای پیش از قیام نماینده خود را می‌فرستند و نیز روایتی که پیش از این گذشت و روایت یمانی و غیر آن، که بسیار است.[1]

نقد و بررسی

پیش از بررسی ادعای یاد شده، یادآوری این نکته ضروری است که ما در نقد این ادعا در پی بررسی این مطلب که آیا در عصر غیبت می‌توان امام را ملاقات کرد یا نه، نیستیم؛ همچنین در پی این نیستیم که ببینیم این حدیث نفی ملاقات است یا

---

۱. «ان القضیة المهملة بقوة الجزئیة و القضیة الموجودة فی روایة السمری و هی (فمن ادی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر) قضیة مهملة فهی بقوة الجزئیةای تکون هکذا (فبعض من ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر)و لاتوجد قرینة خارجیة تفید کلیتها بل توجد قرینة خارجیة دالة علی جزئیتها و هی الروایات الدالة علی ارسال الامام المهدی من یمثله فی فترة ما قبل القیام و منها الروایة التی مرت و روایة الیمانی و غیرها و کثیر»؛(*نصیحة الی طلبه الحوزات العلمیة*، احمدالحسن، ص۱۲).

نفی نیابت؛ بلکه موضوع بحث در اینجا بررسی این ادعاست که «فمن ادعی المشاهدة» در حکم موجبه جزئیه است. حتی این موضوع که قرینه خارجی بر جزئی بودن مفاد این روایت دلالت دارد یا خیر نیز مقصود ما نیست، یعنی ممکن است ما بپذیریم که قراین خارجی عموم این روایت را تخصیص می‌زنـد؛ اما احمد بصری ادعا می‌کند که این روایت اساساً عمومیت ندارد و از همان ابتدا به خاطر مهمله بودنش در حکم جزئی است و ما در اینجا فقط و فقط در پی نقد همین ادعا هستیم.

اولاً، ترکیب مشابه ترکیب توقیع در قرآن فراوان به‌کار رفته و در آن‌ها اراده عموم شده است؛ مانند:

﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾[۱]

﴿وَمَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾[۲]

﴿وَمَن يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾[۳]

﴿وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ﴾[۴]

﴿وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾[۵]

﴿فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾[۶]

﴿وَمَن يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾[۷]

---

۱. بقره(۲)، ۱۸۴.

۲. بقره(۲)، ۱۰۸.

۳. بقره(۲)، ۱۲۱.

۴. بقره(۲)، ۱۲۶.

۵. بقره(۲)، ۱۵۸.

۶. بقره(۲)، ۱۸۵.

۷. بقره(۲)، ۲۱۱.

﴿ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾[1]

آنچه گفته شد، بخش اندکی از آیات فراوان با ترکیب مشابه توقیع است و روشن است که در تمامی آنها اراده عمومیت شده است؛ برای نمونه وقتی قرآن می‌فرماید:

﴿ وَمَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ؛ هر کس ایمان را تبدیل به کفر کند از راه مستقیم منحرف شده ﴾.[2]

مقصود این نیست که برخی از تبدیل‌کنندگان ایمان به کفر از راه راست منحرف شده‌اند، زیرا بدیهی است انحراف از راه راست برای همه کسانی است که از ایمان خود برمی‌گردند؛ بنابراین ادعای مهمله بودن این ترکیب با مفاد آیات قرآن در تعارض است.

ثانیاً، این مطلب را که ترکیب فوق مفید عمومیت است، عالمان بسیاری به‌روشنی بیان کرده‌اند. یکی از نویسندگان معاصر بخشی از کلمات علما را این چنین گردآوری کرده است . شیخ طوسی می‌نویسد:

فاما الفاظ العموم فکثیرة نحن نذکر طرفا فمنها «من» فی جمیع العقلاء اذا کان نکره فی المجازاه و الاستفهام.

محقق حلی نیز چنین بیان می‌کند:

«من» و «ما» اذا کانتا معرفتین بمعنی الذی لاتعمان و ان وقعتا للمجازاة او الاستفهام عمتا اذ لو کانتا مشترکین لوجب ان یتوقف سامع: من دخل داری اکرمته علی استفهام مستحق الاکرام و عدم

---

۱. بقره(۲)، ۲۱۸.

۲. بقره(۲)، ۱۰۸.

التوقف دلالة علی الاستغراق و ایضا فانه یجوز الاستثنا منهما و جواز الاستثنا دلاله علی التناول.

و شیخ بهایی هم در این‌باره چنین می‌نویسد:

صیغ العموم حقائق فیه لا فی الخصوص کاسم الشرط و الاستفهام و الموصول و اسم الجنس معرفا بلامه او مضافا و الجمع کذلک و النکرة المنفیة.[۱]

ثالثاً، اگر ما بپذیریم که این ترکیب به حکم موجبه جزئیه است، در این روایت قرینه‌ای وجود دارد که اقتضا می‌کند از آن موجبه کلیه اراده شده باشد؛ آن قرینه این است که این روایت در مقام بستن باب ادعاهایی است که درباره مشاهده بیان می‌شود. امام می‌فرمایند: «وَ سَيَأْتِي مِن شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ أَلَا فَمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ ...». اینکه امام در ابتدا می‌فرمایند به زودی برخی از شیعیان من ادعای مشاهده می‌کنند و در ادامه از دروغ‌گو بودن آنها سخن می‌گویند، روشن است که مقصود بستن باب این ادعاهاست و جلوگیری از سوء استفاده‌هایی است که از ادعای مشاهده می‌شود و آنچه باب این ادعاها را می‌بندد و از سوء استفاده‌های احتمالی جلوگیری می‌کند، نفی کلی آن است. و نفی جزئی آن نه تنها کمکی به نفی این ادعاها نمی‌کند بلکه مدعیان را گستاخ‌تر می‌کند؛ زیرا بنابر فرض، این روایت در پی بیان این نکته خواهد بود که برخی از مدعیان مشاهده دروغ می‌گویند و نه همه آن‌ها و هر مدعی مشاهده‌ای می‌تواند ادعا کند از دسته‌ای است که دروغ نمی‌گویند؛ بنابراین جزئی بودن توقیع مزبور بر خلاف هدفی است که حضرت از بیان این مطلب داشته‌اند

آنچه گذشت دلیل دیگری بر بی بهره بودن احمد بصری از بضاعت

---

۱. *المهدویة الخاتمة*، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۰.

علمی است.

اشتباه در انکار علم ائمه علیهم‌السلام به همه زبان‌ها

یکی دیگر از اشتباهات احمد بصری انکار علم ائمه به همه زبان‌هاست. او از آنجا که به دروغ ادعای امامت کرده است از هیچ یک از صفات امام برخوردار نیست؛ به همین دلیل با لطایف‌الحیل کوشیده تا ویژگی‌های امام را انکار کند و یا به صورتی که با خودش هماهنگ باشد، آنها را تفسیر نماید. یکی از این ویژگی‌ها علم به همه زبان‌هاست که روایات بسیاری به آن اشاره می‌کند؛ اما احمد بصری از آنجا که از این ویژگی برخوردار نیست و بیم آن را داشته که به همین دلیل مشتش باز شود، ادعا می‌کند که علم به همه زبان‌ها از ویژگی‌های امامان نیست. او در این باره چنین می‌نویسد:

> انصار باید بدانند که اعتقادات از هر روایتی و لو با واقعیت در تعارض باشد، اخذ نمی‌شود. برخی از معممین نادان به انصار می‌گویند طبق فلان روایت معصوم ویژگی‌ها و صفاتی دارد: سایه ندارد، جای پایش روی سنگ می‌ماند و به تمام زبان‌ها علم دارد و این معجزه‌ای نیست که زمان خاصی داشته باشد که به اذن خداوند ممکن باشد یک بار باشد و یک بار نباشد بلکه اینها ویژگی‌ها وصفات ثابتی برای خلیفه خداوند هستند. آنها چنین می‌گویند، ولی این سخن باطل است و به روشنی با واقعیت در تعارض است و هیچ ابلهی ان را به زبان نمی‌آورد و الا اگر بتوان اعتقاد را مستند به هر روایتی کرد، آیا آنان اعتقاد دارند که حمل معصومین در رحم نبوده آنچنان‌که در برخی از روایات وارد شده است ...آنها در حقیقت منحصراً به روایات

آحاد متروکی استناد کرده‌اند که عالمان مباحث اعتقـادی آنهـا را قبول ندارند... چگونه ممکن است از صفات امام این باشـد کـه مستمراً جای پایش روی سنگ بمانـد آیـا او بلـدوزر اسـت، راه می‌رود و خانه‌ها و خیابان‌ها را خراب می‌کند.[۱]

نقد و بررسی

این سخن احمد بصری که برای اثبات امور اعتقادی نمی‌توان بـه هـر روایتـی استناد کرد، سخن حقی است که احمد بصری بسیار دیر به آن اعتراف کرده اسـت و اگر او به واقع به لوازم همین سخن خود ملتزم باشد، بنای پوشالی ادعاهای بلنـد بالای او به سرعت فرو خواهد ریخت چرا که اندیشه مهدیان پس از مهـدی کـه سنگ زیرین تمامی ادعاهای اوست، به همین اشکال مبتلا است و مسـتندات آن چیزی جز چند روایت مبتلا به ضعف سند و دلالت نیسـت.[۲] ایـن مطلـب کـه بـا روایاتی این چنین نمی‌توان اعتقادی به این اهمیت را اثبـات کـرد همـان چیـزی است که تلاش چند ساله ما برای فهمانـدن آن بـه احمـد بصـری و طرفـدارانش

---

۱. «على الأنصار أن يعرفوا أن العقائد لا تؤخذ من أی رواية وإن عارضت الواقـع. يـأتيهم بعض المعممين الجهلة ويقولون لهم: هذه رواية تقول إن المعصوم له خصال وصفات: لـيس له ظل، ويؤثر قدمه بالحجر، ويعرف كل اللغات، وذلک ليس معجزة وقتية ممكن أن تـأتى وممكن لا بإذن الله، بل خصال وصفات ثابتة لخليفة الله. هكذا يقولون وهذا باطل، ويناقض الواقع بوضوح، ولا يقول به إلا أبله وإ لا فلو كل رواية تؤخذ منها عقيدة، فهل هم يعتقدون أن المعصومين لم يحملوا فی الأرحام بناء على بعض الروايات أيضا ؟!... هم فـی الحقيقـة يأتون بمجرد روايات آحاد متروكة لا يعتقد بها علماء العقائد، ...كيف تكون صفة الإمام أن قدمه تؤثر بالحجر على الدوام ؟ هل هو بلدوزر يمشی و يخرب بيوت الناس والشـوارع؟»؛ (***مع العبد الصالح***، ج ۲، ابوحسن، ص ۵۰-۴۹).

۲. در این باره نک: *از تبار دجال*، *ره افسانه* و *رهنمای کور*.

متاسفانه هنوز به ثمر ننشسته است.

به هر حال احمد بصری ادعا می‌کند که التزام به اینکه امام سایه نـدارد و جـای پایش بر روی سنگ می‌ماند و به همه زبان‌ها علم دارد، ادعـایی اسـت کـه هـیچ ابلهی آن را به زبان نمی‌آورد. احمد بصـری در ادامـه مـدعی شـده بـود کـه اگـر بپذیریم جای پای امام بر روی سنگ می‌ماند به معنای آن است که معصومماننـد بلدوزر است و هر جایی که راه می‌رود، آنجا را خراب می‌کند. ما نمـی‌خـواهیم بـا احمد بصری درباره این بخش از سخنان سخیفش سخن بگوییم؛ چـرا کـه هـیچ کس ادعا نمی‌کند که امام مانند بلدوزر همه جا را خراب می‌کند و به همین دلیـل او و نیز طرفدارانش که معمولاً سخنان او را مستند می‌کنند، برای ایـن ادعـای او هیچ مستندی ارائه نکرده‌اند. محققان می‌دانند که یکی از مفلوکانه‌ترین نقدها این است که منتقد برای اثبات انتقاد خود سخن خصم را نه منصفانه بلکه بـه بـدترین شکل ممکن تقریر نماید تا بتواند به صورت مطلوب خود بر آن بتازد؛ با وجود این، آنچه در اینجا مورد نظر ماست، بحث علم امام به همـه زبـان هاسـت کـه احمـد بصری ادعا کرده که هیچ ابلهی نمی‌تواند مدعی شود امام پیوسته از چنین دانشـی برخوردار است و روایات مربوط به آن خبر واحد متروک است. در این بـاره خـوب است توجه احمد بصری را به این مطلب جلب کنیم که از قضا درباره علم امام بـه همه زبان‌ها روایات متعددی در کتاب‌های معتبر وجود دارد، روایاتی که مورد توجه بزرگان امامیه همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق، محمد بـن حسـن صـفار قمـی، حمیری و... است که از عالمان طراز اول شیعه هستند و این روایات در کتاب‌های معتبری همچون *کافی*، *عیون اخبار الرضا*، *بصـایر الـدرجات*، *قـرب الاسـناد* و... منعکس شده است. با وجود این ادعای احمد بصری که این روایات متروک و خبر واحدند، دلیلی جز بی بهره بودن او از حداقل‌های علم حدیث ندارد. در ادامه برخی

از این روایات برای نمونه بیان می‌گردد:

عن أبی‌بصیر عن أبی‌الحسن الماضی علیه‌السلام قال: دخلت علیه فقلت: جعلت فداك بم یعرف الامام؟ فقال: بخصال: ... و یکلم الناس بکل لسان، فقال لی: یا ابامحمد الساعة قبل أن تقوم أعطیك علامة تطمئن إلیها. فوالله ما لبثت أن دخل علینا رجل من أهل خراسان فتکلم الخراسانی بالعربیة فأجابه هو بالفارسیة، فقال له الخراسانی: أصلحك الله ما منعنی أن أکلمك بکلامی إلا أنی ظننت أنك لا تحسن، فقال: سبحان الله إذا کنت لا أحسن أجیبك فما فضلی علیك؟ ثم قال: یا ابامحمد إن الامام لایخفی علیه کلام أحد من الناس و لا طیر و لا بهیمة و لا شیء فیه روح، بهذا یعرف الامام، فإن لم‌تکن فیه هذه الخصال فلیس هو به امام؛[1]

ابوبصیر گوید: به محضر حضرت ابوالحسن وارد شده، عرض کردم: قربانت گردم! امام به چه شناخته شود؟ فرمود: «به چند خصلت: ... و به هر لغتی با مردم سخن گوید». سپس به من فرمود: ای ابامحمد! پیش از آنکه از این مجلس برخیزی، نشانه‌ای به تو می‌نمایانم تا دلت آرام شود. پس به خدا سوگند طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و به لغت عربی با حضرت سخن گفت و امام به فارسی پاسخش را داد. مرد خراسانی گفت: قربانت گردم! به خدا، من از سخن گفتن به لغت خراسانی با شما مانعی نداشتم، جز این‌که گمان می‌کردم شما آن لغت را خوب نمی‌دانید! فرمود: سبحان‌الله! اگر من

---

۱. *قرب الاسناد*، عبدالله بن جعفر حمیری، ص۳۳۹.

نتوانم خوب پاسخت گویم، چه فضیلتی بر تو دارم؟! سپس به من فرمود: ای ابامحمد! همانا سخن هیچ‌یک از مردم بر امام پوشیده نیست و نه سخن پرندگان، نه سخن چارپایان و نه سخن هیچ جان‌داری؛ پس هر که این صفات را نداشته باشد، امام نیست.

هم‌چنین در کتاب *معانی الاخبار* آمده است:

عن أبی‌الجارود قال: سألت أباجعفر الباقر بم یعرف الامام؟ قال: بخصال: ... و یکلم الناس بکل لسان و لغة؛[1]

أبی‌الجارود می‌گوید: از امام باقر پرسیدم: امام به چه شناخته می‌شود؟ فرمود: به خصلت‌هایی... و با مردم با هر زبان و لغتی سخن می‌گوید.

این دو روایت نه فقط بر علم امام به همه زبان‌ها دلالت دارند، بلکه این علم را معیاری برای شناسایی امام معرفی کرده‌اند به این ترتیب که به وسیلهٔ آن می‌توان امام را شناسایی نمود. در برخی دیگر از روایات به اصل علم امام به همه زبان‌ها اشاره شده است بدون اینکه از معیار بودن آن برای شناسایی امام سخن گفته باشد؛ برخی از این روایات بدین قرارند:

نصیر الخادم قال: سمعت أبا محمد غیرمرة یکلم غلمانه بلغاتهم: ترك وروم وصقالبة، فتعجبت من ذلك وقلت: هذا ولد بالمدینة ولم یظهر لاحد حتی مضی أبو الحسن علیه السلام ولا رآه أحد فکیف هذا ؟ أحدث نفسی بذلك، فأقبل علی فقال: إن الله تبارك وتعالی بین حجته من سائر خلقه بکل شئ ویعطیه اللغات ومعرفة الأنساب والآجال و

---

۱. *معانی الاخبار*، شیخ صدوق، ص۱۰۱.

الحوادث ولولا ذلك لم يكن بين الحجة والمحجوج فرق؛[۱]

نصیر خادم گوید: بارها می‌شنیدم که امام حسن عسکری علیه‌السلام با غلامان ترک، رومی و صقالبی خود به لغت خودشان سخن می‌گفت. من تعجب کردم و با خود می‌گفتم: او که در مدینه متولد شد و تا (پدرش) ابوالحسن علیه‌السلام وفات کرد، پیش کسی نرفت و کسی او را ندید. من در این باره پیش خود فکر می‌کردم که حضرت متوجه من شد و فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی حجت خود را با سایر مردم در همه چیز امتیاز بخشیده و معرفت، لغات، انساب، مرگ‌ها، پیش آمدها را به او عطا فرموده و اگر چنین نبود، میان حجت و محجوج (امام و مأموم) فرق نبود.

۲. ... قال الرضا علیه‌السلام: فاعلموا أنه ليس بامام بعد محمد إلا من قام بما قام به محمد حين يفضى الامر إليه، ولا تصلح الإمامة إلا لمن حاج الأمم بالبراهين للإمامة. فقال رأس الجالوت: وما هذا الدليل على الامام ؟ قال: أن يكون عالما بالتوراة والإنجيل والزبور والقرآن الحكيم، فيحاج أهل التوراة بتوراتهم، وأهل الإنجيل بإنجيلهم، وأهل القرآن بقرآنهم، وأن يكون عالما بجميع اللغات حتى لا يخفى عليه لسان واحد، فيحاج كل قوم بلغتهم...؛[۲]

... امام رضا علیه‌السلام فرمودند: بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی امام است که قیام کند به آنچه پیامبر به آن قیام کرده است و بتواند کارهای او

---

۱. *الکافی*، کلینی، ج ۱، ص ۵۰۹.
۲. *الخرائج و الجرائح*، قطب‌الدین راوندی، ج ۱، ص ۳۵۰.

را انجام دهد و امامتش را با دلایل و براهین ثابت کند. رأس الجالوت گفت: دلایل امامت چیست؟

فرمود: اینکه امام به تورات، انجیل، زبور و قرآن احاطه داشته باشد و با هر کدام به کتاب خودشان احتجاج کند. و اینکه همه زبانها را بداند و با اهل هر زبانی، به زبان خودش، مباحثه کند.

۳. عن أبی‌الصلت الهروی قال: کان الرضا عليه‌السلام یکلم الناس بلغاتهم و کان والله أفصح الناس و أعلمهم بکل لسان و لغة فقلت له یوما: یابن رسول‌الله إنی لاعجب من معرفتك بهذه اللغات علی اختلافها! فقال: یا أباالصلت أنا حجة الله علی خلقه و ما کان الله لیتخذ حجة علی قوم و هو لایعرف لغاتهم أو ما بلغك قول امیرالمؤمنین عليه‌السلام: أوتینا فصل الخطاب؟! فهل فصل الخطاب إلا معرفة اللغات؛[1]

ابوصلت هروی می‌گوید: امام رضا عليه‌السلام با افراد به زبان خودشان گفت‌وگو می‌کرد؛ به خدا سوگند، فصیح‌ترینِ مردمان و عالم‌ترینِ اشخاص به هر زبان و لغتی بود! روزی به حضرتش عرض کردم: یابن رسول‌الله! من در شگفتم از اینکه شما به تمامی لغات با اختلافاتی که دارند، این‌طور تسلط و آگاهی دارید! فرمود: ای پسر صلت! من حجت خدا بر بندگان اویم، و خداوند حجتی بر قومی نمی‌انگیزد که زبان آنان را نفهمد و لغاتشان را نداند. آیا این خبر به تو نرسیده است که امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام فرمود: «اوتینا فصل الخطاب»؛ به ما فصل‌الخطاب داده شده؛ پس آن جز معرفت به هر لغتی است؟!

---

۱. *عیون أخبار الرضا* عليه‌السلام، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۵۱ـ۲۵۲.

آنچه گذشت، بخشی از روایات فراوانی است که در این‌باره در جوامع روایی وجود دارد و چنانکه ملاحظه شد، این روایات در کتاب‌های گرانسنگ و معروف شیعه مانند *کافی*، *عیون اخبار الرضا*، *معانی الاخبار* و *قرب الاسناد* آمده است و حتی محدث پر آوازه شیعه «محمد بن حسن صفار قمی» در کتاب *بصایرالدرجات* در این باره باب‌های زیادی گشوده و در هر کدام روایات فراوانی را گردآوری کرده است؛ عناوین برخی از این باب‌ها بدین قرارند: بابی در این باره که ائمه به همه زبان‌ها سخن می‌گویند، بابی در این باره که ائمه همه زبان‌ها را می‌شناسند، بابی در این باره که ائمه زبان پرندگان را می‌فهمند، بابی در این باره که ائمه زبان حیوانات را درمی‌یابند.[1]

علامه مجلسی نیز در این باره می‌نویسد:

> اما اینکه ائمه علیهم‌السلام به همه زبان‌ها علم دارند، روایات آن نزدیک به حد تواتر است و با ضمیمه شدن روایات عامی که درباره علم امام است، مجالی برای شک در آن باقی نمی‌ماند.[2]

با وجود این چگونه احمد بصری جرأت کرده نویسندگان این کتب را که از استوانه های تشیع هستند، به بلاهت متصف کند و این روایات را متروک معرفی نماید. آیا این دلیلی جز آن ندارد که او برای خود شعری سروده که در قافیه آن مانده است و برای نجات از رسوایی بدیهی‌ترین امور را نیز منکر شده است.

اشتباه در جمع بین روایات مربوط به کشته شدن شیطان

از احمد بصری پرسش شده که درباره سرانجام شیطان دو روایت وجود دارد:

---

۱. *بصایرالدرجات*، محمدبن حسن صفار، ص۳۵۳-۳۶۷.

۲. *بحارالانوار*، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۱۹۳.

بنابر یکی از آن‌ها او به دست امام مهدیعلیه‌السلام کشته می‌شود و بنابر روایت دیگر به وسیلهٔ پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله، کدام یک از این دو روایت درست است؟

پاسخ احمد بصری این است که هر دو روایت درستند؛ زیرا روایت نخست به کشته شدن شیطان به دست امام مهدیعلیه‌السلام در زمان ظهور ناظر است و چون شیطان از کسانی است که کافر محض است، براساس روایات هر کس کافر محض باشد، رجعت می‌کند، پس او هم رجعت می‌کند و در زمان رجعت که پس از مهدی بیست و چهارم است، به وسیله پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله کشته می‌شود.[1]

نقد و بررسی

پیش از نقد پاسخ احمد بصری بهتر است متن کامل دو روایتی که فرد پرسشگر به آنها اشاره کرده، بیان شود.

۱.وهب بن جمیع، عن أبی عبد اللهعلیه‌السلام قال: سألته عن إبلیس وقوله (رب فأنظرنی إلی یوم یبعثون قال فإنك من المنظرین إلی یوم الوقت المعلوم) أی یوم هو ؟ قال: یا وهب أتحسب أنه یوم یبعث الله الناس ؟ لا ولكن الله عز وجل أنظره إلی یوم یبعث قائمنا فیأخذ بناصیته فیضرب عنقه، فذلك الیوم هو الوقت المعلوم.[2]

۲.عن عبد الكریم بن عمرو الخثعمی قال: سمعت أبا عبد اللهعلیه‌السلام یقول إن إبلیس قال انظرنی إلی یوم یبعثون فأبی الله ذلك علیه فقال إنك من المنظرین إلی یوم الوقت المعلوم فإذا كان یوم الوقت المعلوم ظهر إبلیس لعنه الله فی جمیع أشیاعه منذ خلق الله آدم إلی یوم الوقت المعلوم وهی اخر كرة یكرها أمیر المؤمنینعلیه‌السلام. فقلت: وانها لكرات؟

---

۱. *المتشابهات*، احمدالحسن، ج۴، ص۲۹۶.

۲. *تأویل الآیات*، شرف الدین الحسینی، ج۲، ص۵۰۹ – ۵۱۰.

قال: نعم؛ انها لکرات وکرات. ما من امام فی قرن الا ویکر معه البر والفاجر فی دهره حتی یدیل الله المؤمن الکافر فإذا کان یوم الوقت المعلوم کر أمیر المؤمنین علیه السلام فی أصحابه وجاء إبلیس فی أصحابه ویکون میقاتهم فی ارض من أراضی الفرات یقال لها الروحا قریب من کوفتکم فیقتلون قتالا لم یقتتل مثله منذ خلق الله عز وجل العالمین فکأنی انظر إلی أصحاب علی أمیر المؤمنین قد رجعوا إلی خلفهم القهقری مائة قدم وکأنی انظر إلیهم وقد وقعت بعض أرجلهم فی الفرات فعند ذلك یهبط الجبار عز وجل فی ظلل من الغمام والملائکة وقضی الامر رسول الله صلی الله علیه وآله بیده حربة من نور فإذا نظر إلیه إبلیس رجع القهقری ناکصا علی عقبیه فیقولون له أصحابه أین ترید وقد ظفرت فیقول انی أری مالا ترون انی أخاف الله رب العالمین فیلحقه النبی صلی الله علیه وآله فیطعنه طعنة بین کتفیه فیکون هلاکه وهلاك جمیع أشیاعه فعند ذلك یعبد الله عز وجل ولا یشرك به شیئا ...[۱].

با دقت در این روایات روشن می‌شود که پاسخ احمد بصری به این پرسش اشتباه است؛ زیرا همچنان که در متن هر دو روایت به نقل از قرآن آمده است، شیطان از خداوند خواست او را تا روز قیامت مهلت دهد، ولی خداوند به او فرمود: «من تو را تا روز وقت معلوم مهلت خواهم داد؛ إنك من المنظرین إلی یوم الوقت المعلوم». نیازی به توضیح نیست که مهلت دادن به شیطان به این معنی است که او تا این روز زنده خواهد ماند و به اغواگری و گمراه کردن بنی آدم ادامه خواهد داد. این روز وقت معلوم که شیطان تا آن روز زنده خواهد ماند، براساس تفسیر احمد بصری از فرمایش امام صادق علیه السلام در روایت اول روز ظهور است و طبق

---

۱. *مختصر بصائر الدرجات*، حسن بن سلیمان الحلی، ص۲۶ – ۲۷.

روایت دوم روز رجعت است و این مساله قابل پذیرش نیست چرا که اگـر شـیطان تا روز رجعت مهلت داشته باشد نمی‌توان از مرگ او در زمان ظهور سخن گفـت و اگر او در زمان ظهور از دنیا برود نمی‌توان ادعا کرد به شیطان تا روز رجعت مهلت داده شده است؛ بنابر این جمعی که احمد بصری بین روایات کرده اشـتباه اسـت و تفسیر او از روایات مورد نظردارای تعارض است و به تعبیر دیگر احمد بصری ایـن نکته را درنیافته که نتوانسته تعارض بین روایات را حل کند و آن چه او گفته برای حل تعارض روایات کافی نیست.

به تعبیر دیگر، اگر حدیث دوم به‌طور مطلق از کشته شـدن شـیطان بـه‌دسـت پیامبر اکرمﷺ سخن گفته بود، بدون اینکه در مقام تفسیر آیه ﴿فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ باشد، جمعی که احمد بصری میان روایات کرده بود، قابـل پـذیرش بـود؛ زیرا بنابر حدیث نخست به شیطان تا روز ظهور مهلت داده شده اسـت و او در روز ظهور کشته خواهد شد و البته از آنجا که او از کفار محض است، دوبـاره در زمـان رجعت زنده خواهد شد و بنابر حدیث دوم در روز رجعت دوباره از بین خواهد رفت؛ اما او از این نکته غفلت کرده است که روایت دوم نیز مانند روایت نخست در مقام تفسیر آیه ﴿ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ۞قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ۞ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ است و در نتیجه روایت دوم نیـز فقـط از کشـته شـدن او در روز رجعت سخن نمی‌گوید، بلکه بر مهلت داشتن او تا آن روز نیز دلالت دارد؛ بنابراین براساس روایت دوم مهلت او نه در زمان ظهور که در زمان رجعت به پایان خواهد رسید؛ در نتیجه نمی‌توان از یک سو مدعی شد مهلت شیطان در روز رجعت تمـام می‌شود و از سوی دیگر ادعا کرد او در روز ظهور به وسیله امام مهدی‌عليه‌السلام کشـته خواهد شد و این نکته ظریفی است که احمد بصری از درک آن عاجز بـوده و بـه همین دلیل برای حل تعارض ظاهری روایات راه حل ناکارآمدی ارائه کرده اسـت

و این نکته را درنیافته با توجه به اینکه هر دو روایت در پی تفسیر این آیه هستند، راه حلی که او برای جمع روایات ارائه کرده، اشتباه است.

تفسیر اشتباه از حدیث بترالله عمره

در کتاب *جواب المنیر* یک نفر به احمد می‌گوید تو مدعی دروغ گویی هستی و او در پاسخ چنین می‌نویسد:

> با چه حجت و دلیلی مرا متهم به دروغ و نفاق می‌کنی درحالی که در قرآن آیه‌ای است که اگر آن را خوانده بودی، قسم یاد نمی‌کردی و مرا تهدید نمی‌کردی و برایم خط ونشان نمی‌کشیدی. خداوند متعال فرمود: اگر (محمد) بعضی از گفته‌ها را به دروغ به ما نسبت دهد، دست راستش را می‌گیریم (او را به‌شدت بگیریم) و شاهرگش را می‌بریم و امام صادق علیه السلام فرمودند: این امر را غیر صاحبش ادعا نمی‌کند مگر اینکه خداوند عمرش را قطع می‌کند.[۱]

از استشهاد به این روایت چنین برداشت می‌شود که احمد بصری مدعی است زنده بودنش دلیل بر راستی ادعای اوست؛ زیرا اگر به دروغ چنین ادعایی را کرده باشد، به گواهی این آیه و روایت باید مرده باشد.

---

۱. فبای حجة و بای علم تتهمنی بالکذب و النفاق و فی القرآن آیة لو قراتها لما ارعدت و اقسمت و هددت ﴿ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَينَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴾؛(الحاقة(۶۹) ۴۷) و قال الامام الصادق علیه السلام: «انَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يدَّعِيهِ غَيرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَه»؛(*الجواب المنیر*، احمدالحسن، ج۱، ص۷۹).

نقد و بررسی

استدلال احمد بصری باطل و بی اساس است؛ زیرا با رجوع به کتاب‌های لغت و نیز روایات روشن می‌شود معنای «بتر الله عمره» این نیست که هر کس به دروغ مدعی امامت باشد به سرعت می‌میرد به ویژه اینکه تاریخ پاسخ احمد به این سؤال سال۱۴۲۶است که حدوداً شش سال از آغاز ادعای او می‌گذشته است.

اصل روایت مورد نظر او این است:

الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يقُولُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يدَّعِيهِ غَيرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَه.

اکنون باید دید معنای «بتر اله عمره» چیست. «بتر» در لغت به معنای قطع شدن چیزی پیش از تمام شدن آن است. جوهری در این‌باره می‌نویسد: «بترت الشئ بترا: قطعته قبل الاتمام»[1] ابن منظور نیز می‌نویسد: «بترت الشئ بترا: قطعته قبل الإتمام».[2] «يقال بتر الشئ بترا من باب قتل: قطعه قبل الاتمام، ... وفى الحديث "من سد طريقا بتر الله عمره" أى قصر عليه أجله وقطعه».[3]

بر اساس کلمات اهل لغت بتر به معنی قطع چیزی پیش از رسیدن آن به انتهایش است و قطع شدن چیزی قبل از تمام شدنش لزوما به این معنی نیست که این قطع در همان ابتدا اتفاق بیافتد، بلکه این معنی هم در صورتی که این قطع به‌سرعت اتفاق بیافتد، وجود دارد و هم در صورتی که این قطع زمان ببرد. البته مقصود این نیست که بتر در دو معنی به‌کار رفته، بلکه در همه موارد «بتر» به همان معنی قطع شدن چیزی پیش از پایان یافتن است؛ ولی این قطع از نظر

---

۱. *صحاح*، جوهری، ج۲، ص۵۸۴.
۲. *لسان العرب*، ابن منظور، ج۴، ص۳۷.
۳. *مجمع البحرين*، شیخ الطریحی، ج۱، ص۵۰ -۵۱.

خارجی می‌تواند به هر دوصورت واقع شود و این مطلب هم مقتضای لغت است، و هم در روایات به آن اشاره شده است. برای نمونه از مواردی که این قطع سریع رخ داده، می‌توان به این روایت اشاره کرد:

و قال علی بن أبی حمزة: ...فلمّا رآه أبو الحسن قال: یا یعقوب قدمت أمس و وقع بك و بین أخیك شیء فی موضع كذا و كذا حتی شتم بعضكم بعضا، و لیس هذا من دینی و لا دین آبائی و لا نأمر بهذا أحدا فاتق اللّه وحده فإنّكما ستعاقبان بموت، أمّا أخوك فیموت فی سفره قبل أن یصل الی أهله، و ستندم أنت علی ما كان، و ذلك أنّكما تقاطعتما فبتراللّه أعماركما.

قال الرجل: جعلت فداك فأنا متی أجلی. قال: كان قد حضر أجلك فوصلت عمّتك فی منزل كذا و كذا فأنسأاللّه فی أجلك عشرین سنة. قال: فلقیت الرجل قابل بمكّة فأخبرنی أنّ أخاه توفّی فی ذلك الوجه و دفنه قبل أن یصل الی أهله؛[۱]

علی بن ابی حمزه می‌گوید: ... وقتی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام او را دید، به او فرمود: ای یعقوب بن یزید! تو دیروز آمدی و میان تو و برادرت در فلان مکان، خصومتی رخ داد و کار به ناسزا گویی کشیده شد. این عمل شما از آیین ما نیست. و ما کسی را این چنین دستور نمی‌دهیم. از خدا بترس؛ زیرا شما به زودی به وسیله مرگ، از هم جدا خواهید شد. اما برادرت در مسافرتی قبل از آنکه به خانواده‌اش برسد، می‌میرد و تو از کرده خود پشیمان می‌شوی؛ چون شما از هم قطع رحم می‌کنید و به

---

۱. *دلایل الامامة*، محمد بن جریر طبری، ص۳۳۴.

هم پشت می‌نمایید، خداوند نیز عمر شما را قطع می‌کند. آن مرد پرسید: یا بن رسول اللّٰه! اجل من چه وقت فرا خواهد رسید؟ فرمود: اجل تو هم رسیده بود؛ اما در فلان منزل، به عموی خود صله رحم کردی و خدا مرگ تو را تا بیست سال دیگر، به تأخیر انداخت. علی بن ابی حمزه می‌گوید: آن مرد را سال آینده در مکّه ملاقات کردم و به من گفت: برادرش قبل از اینکه به شهر خودش برسد، در راه مرد و همان جا دفنش کردند.

در روایتی دیگر چنین می‌خوانیم:

روی الحسین بن أبی العلاء قال: کنت عند أبی عبد اللّٰه‌علیه‌السلام إذ جاءه مولی له یشکو زوجته و سوء خلقها.فقال له أبو عبد اللّٰه‌علیه‌السلام ائتنی بها، فأتاه بها.فقال: ما لزوجك یشکوك؟ فقالت: فعل اللّٰه به و فعل. فقال لها أبو عبد اللّٰه‌علیه‌السلام: أما إنّك إن بقیت علی هذا لم تعیشین إلّا ثلاثة أیام. قالت: و اللّٰه لا ابالی إلّا أراه. فقال أبو عبد اللّٰه‌علیه‌السلام للزوج: خذ بیدها فلیس بینك و بینها أكثر من ثلاثة أیام، فلمّا كان الیوم الثالث دخل علینا الرجل. فقال أبو عبد اللّٰه‌علیه‌السلام: ما فعلت زوجتك؟قال: قد- و اللّٰه- دفنتها الساعة.قال: ما كان حالها؟قال أبو عبد اللّٰه‌علیه‌السلام: كانت متعدّیة علیه، فبتر اللّٰه عمرها؛[1]

حسین بن ابی العلا گفت: خدمت حضرت صادق‌علیه‌السلام بودم. یکی از دوستان حضرت آمد و از بد اخلاقی زن خود شکایت کرد. امام‌علیه‌السلام فرمود: او را بیاور. وقتی آمد به او فرمود: چرا

---

۱. همان، ص۲۷۵.

شوهر خود را اذیت می‌کنی؟ گفت: خدا او را چنان و چنین کند. امام فرمود: اگر بر همین وضع بمانی سه روز دیگر زنده نخواهی ماند.زن در پاسخ گفت: بهتر، من نمیخواهم او را ببینم. امام‌علیه‌السلام رو به مرد نموده، فرمود: زنت را ببر؛ سه روز دیگر با هم هستید. روز سوم که شد، همان مرد آمد. فرمود: زنت چه شد؟ عرض کرد به خدا سوگند یک ساعت قبل او را دفن کردم. سؤال کردم: چطور زنی بود؟ فرمود: زنی متجاوز بر شوهرش بود، خداوند عمرش را قطع کرد.

از مواردی که قطع پس از مدت طولانی رخ داده و به آن «بتر» اطلاق شده، می‌توان به این حدیث اشاره کرد:

قَالَ أَبو عَبْدِ اللَّهِ‌علیه‌السلام: عَلَيكَ بِالْبِرِّ لِلْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ الْإِنْسَانَ يكُونُ عُمُرُهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيكُونُ بَارّاً فَيجْعَلُهَا ثَلَاثَ وَ سِتِّينَ سَنَةً؛ وَ إِنَّ الْإِنْسَانَ يكُونُ عُمُرُهُ ثَلَاثَ وَ سِتِّينَ سَنَةً فَيكُونُ غَيرَ بَارٍّ، فَيبْتُرُ اللَّهُ عُمُرَهُ فَيجْعَلُهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً؛[1] امام صادق‌علیه‌السلام فرمودند: بر تو باد به نیکی به مؤمنان چرا که گاهی انسان عمرش سی سال است و چون نیکی می‌کند، خداوند عمرش را به ٦٣سال افزایش می‌دهد و گاهی انسان عمرش٦٣سال است و چون اهل نیکی نیست، خداوند عمرش را کوتاه کرده و سی سال قرار می‌دهد.

در روایتی دیگر این چنین وارد شده است:

مَنْ سَدَّ طَرِيقاً بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ؛[2] هرکس راهی را ببندد، خداوند

---

۱. همان، ص۲۶۹.

۲. *من لا یحضره الفقیه*، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۶.

عمرش را کوتاه می‌کند.

بدیهی است که هر کس راهی را ببندد، بلافاصله عمرش تمام نمی‌شود؛ بلکه مقصود این است که عمرش کوتاه می‌شود یعنی پیش از رسیدن به آن مقداری که در ابتدا برایش مقدّر شده بوده از دنیا می‌رود.

مجلسی اول نیز از این حدیث همین معنی را برداشت کرده و در شرح آن حدیث می‌نویسد:

> و در حدیث دیگر وارد شده است که «هر که راهی را ببندد، حق سبحانه و تعالی عمر او را قطع کند و کوتاه گرداند».[۱]

اینکه ایشان بلافاصله پس از تعبیر «قطع می‌کند» عبارت «کوتاه می‌گرداند» را آورده است، برای توضیح این معنی است که قطع به معنای کوتاه شدن است نه اینکه مرتکب این کار به سرعت می‌میرد.

این موضوع همچنین در روایتی دیگر به نقل از امام سجاد علیه‌السلام قابل مشاهده است. وقتی که ایشان به محمد حنفیه که مدعی جانشینی امام حسین علیه‌السلام بود، به وی نسبت به کوتاه شدن عمرش در نتیجه ادعای دروغین امامت هشدار می‌دادند:

> أبی جعفر علیه‌السلام قال: لما قتل الحسین بن علی علیه‌السلام أرسل محمد بن الحنفیة إلی علی بن الحسین علیه‌السلام فخلا به، ثم قال له: یابن أخی، قد علمت أن رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله کان جعل الوصیة و الإمامة من بعده لعلی بن أبی طالب علیه‌السلام ثم إلی الحسن علیه‌السلام ثم إلی الحسین علیه‌السلام. و قد قتل أبوك علیه‌السلام و لم یوص و إنا عمك و صنو أبیك و ولادتی من علی علیه‌السلام فی سنی و قدمی أحق بها منك فی حداثتك، فلا تنازعنی الوصیة و الإمامة و لا تخالفنی، فقال له علی بن الحسین علیه‌السلام: یا عم! اتق الله و

---

۱. *لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه*، محمدتقی مجلسی، ج ۱، ص ۳۰۱.

لا تدع ما لیس لك بحق، إنی أعظك أن تكون من الجاهلین. یا عم، إن أبی صلوات الله علیه أوصی إلی قبل أن یتوجه إلی العراق، و عهد إلی من ذلك قبل أن یستشهد بساعة و هذا سلاح رسول‌الله صلی الله علیه و آله عندی، فلا تعرض لهذا، فإنی أخاف علیك نقص العمر و تشتت الحال...؛[1] امام باقر علیه السلام فرمود: چون امام حسین علیه السلام کشته شد، محمد بن حنفیه، شخصی را نزد علی بن الحسین علیه السلام فرستاد که تقاضا کند با او در خلوت سخن گوید، سپس (در خلوت) به آن حضرت چنین گفت: پسر برادرم! می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت و امامت را پس از خود به امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او به امام حسن علیه السلام و بعد از او به امام حسین علیه السلام واگذاشت. و پدر شما کشته شد و وصیت هم نکرد، و من عموی شما و با پدر شما از یک ریشه‌ام و زاده علی علیه السلام هستم. من با این سن و سبقتی که بر شما دارم، از شما که جوانید به امامت سزاوارترم، پس با من در امر وصیت و امامت منازعه و مجادله مکن. علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: ای عمو از خدا پروا کن و چیزی را که حق نداری ادعا مکن. من تو را موعظه می‌کنم که مبادا از جاهلان باشی، ای عمو! همانا پدرم صلوات اللّه علیه پیش از آنکه رهسپار عراق شود، به من وصیت فرمود و ساعتی پیش از شهادتش نسبت به آن با من عهد کرد.این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است نزد من، متعرض این امر مشو که می‌ترسم عمرت کوتاه و حالت پریشان شود.

---

۱ . *الکافی*، ج ۱، ص ۳۴۸.

افزون بر این روایات نمونه‌های تاریخی نیز نشان می‌دهد که واژۀ «بتر» به معنی این نیست که مدعی امامت فوراً جانش گرفته شود، بلکه معنای «بتر الله عمره» همان چیزی است که گذشت؛ یعنی عمر مدعی پیش از به انتها رسیدن پایان یابد. برای نمونه محمد علی باب که مدعی مهدویت بود، در سال ۱۲۵۹ ادعای خود را آغاز کرد و در سال ۱۲۶۵ اعدام شد و یا محمد بن عبدالله بن الحسن در سال ۱۲۷ در ابواء سخنرانی کرد و ادعای مهدویت نمود؛ درحالی که در سال ۱۴۵ کشته شد.[۱]

بنابراین، معنای روایت مورد استناد احمد بصری این نیست که هر کس ادعای امامت کرد، بلافاصله جانش گرفته می‌شود.

درنتیجه احمد بصری از سر نادانی گمان کرده که معنی حدیث این است که هر کس به دروغ ادعای امامت کند، بلافاصله می‌میرد و به همین دلیل زنده بودن خود را دلیل بر درستی ادعای خود گرفته، درحالی که «بتر الله عمره» به معنی مرگ سریع نیست و به معنی پایان یافتن عمر پیش از رسیدن به نهایت خود است، پس اینکه احمد در فهم معنی حدیث به خطا رفته، دلیلی جز نادانی او ندارد.

آنچه گذشت، ناظر به بخش دوم کلام احمد بصری بود؛ اما در ارتباط با بخش نخست ادعای او یعنی استناد به آیه شریفه ﴿ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾[۲] باید گفت:

اساساً موضوع این آیه نه هر مدعی دروغین و بلکه پیامبری است که از پیش پیامبری او ثابت شده باشد. تأمل در آیات پیشین این آیه این مطلب را به خوبی

---

۱. *عباسیان از بعثت تا خلافت*، محمد الله اکبری، ص۹۲-۹۵.

۲. الحاقة(۶۹)، ۴۷.

روشن می‌کند.

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾[1]

چنان‌که ملاحظه می‌شود، آیات آغازین به این مطلب اشاره می‌کند که این قرآن سخن پیامبر گرانقدر است و سخن شاعر و کاهن نیست، بلکه کتابی است که از سوی خداوند فروفرستاده شده است و در ادامه چنین آمده است که اگر این رسول یعنی همان رسول کریمی که کتابش از سوی رب العالمین آمده، به دروغ چیزی را به ما نسبت بدهد، رگ گردن او را قطع می‌کنیم، بنابراین معنی آیه مورد نظر این است که اگر پیامبری که پیامبری‌اش با فرستادن معجزه از سوی خداوند تایید شده، به دروغ چیزی را به خدا نسبت دهد خداوند، رگ گردنش را قطع خواهد کرد؛ زیرا وقتی پیامبر به خدا چیزی را نسبت بدهد، سکوت خداوند نسبت به سخن دروغ او تأیید سخن اوست. آیت‌الله خویی در این‌باره چنین می‌نویسد:

و خداوند سبحان با این فرمایش خود﴿ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ به این مطلب اشاره کرده است و مقصود این آیه شریف این است که محمد صلی الله علیه و آله که نبوتش را ثابت کردیم و برای تصدیقش معجزه نشان دادیم، ممکن نیست که برخی مطالب را به ما ببندد و اگر چنین کند، دست راستش را می‌گیریم و رگ گردنش را قطع می‌کنیم؛ چرا که سکوت ما در برابر چنین مطالبی تصدیق ما نسبت به آنها و داخل کردن باطل در شریعت هدایت است. از

---

۱. الحاقة(۶۹)، ۴۰-۴۶.

این رو بر ما واجب است که شـریعت را در مرحلـه بقـا حفـظ کنیم، هم چنان که در مرحلـه حـدوث محافظـت از آن واجـب بود.[۱]

و علامه طباطبایی می‌نویسد:

و تهدید در ایـن آیـه متوجـه پیـامبری اسـت کـه در رسـالتش راستگو باشد. اگر چنین پیامبری چیزی را بـه خداونـد ببنـدد و آنچه از خداوند نیست را به او نسبت دهد و مقصود هر مـدعی نبوتی که با ادعای نبوت و اخبار از سوی خداونـد بـه خداونـد متعال افترا می‌زند، نیست.[۲]

به این مطلب در برخی از روایات نیز اشاره شده است.

محمد بن الفضیل، عن أبی الحسن الماضی علیه السلام ... قال: قلت: وما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون؟ قال: قالوا: إن محمدا کذاب علی ربه وما أمره الله بهذا فی علی، فأنزل الله بذلك قرآنا فقال: (إن ولایة علی) تنزیل من رب العالمین ولو تقول علینا (محمد) بعض الأقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین ثم عطف القول فقال: إن (ولایة علی)

---

۱. «وقد أشار سبحانه إلی هذا المعنی بقوله فی کتابه الکریم: ولو تقول علینا بعض الأقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین والمراد من الآیة الکریمة أن محمدا الذی أثبتنا نبوته، وأظهرنا المعجزة لتصدیقه، لا یمکن أن یتقول علینا بعض الأقاویل، ولو صنع ذلک لاخذنا منه بالیمین، ولقطعنا منه الوتین، فإن سکوتنا عن هذه الأقاویل إمضاء منا لها، وإدخال للباطل فی شریعة الهدی، فیجب علینا حفظ الشریعة فی مرحلة البقاء، کما وجب علینا فی مرحلة الحدوث»؛(*البیان فی تفسیر القرآن*، خوئی، ص۳۶).

۲. «وذلک أن التهدید فی الآیة متوجهة إلی الرسول الصادق فی رسالته لو تقول علی الله ونسب إلیه بعض ما لیس منه لا مطلق مدعی النبوة المفتری علی الله فی دعواه النبوة وإخباره عن الله تعالی»؛ (*المیزان فی تفسیر القرآن*، طباطبائی، ج۱۹، ص ۴۰۵).

لتذکرة للمتقین (للعالمین) وإنا لنعلم أن منکم مکذبین وإن (علیا) لحسرة علی الکافرین؛[1] محمد بن فضیل می‌گوید از حضرت ابوالحسن علیه‌السلام پرسش کردم از معنی این آیه: و آن سخن شاعر نیست، شما اندکی ایمان می‌آورید. فرمود: آنها گفتند: محمد به پروردگارش دروغ بسته و خدا او را درباره علی چنین دستوری نداده است. پس خدا آیه‌ای فرستاد و فرمود: همانا (ولایت علی) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. اگر (محمد) بعضی از گفته‌ها را به دروغ به ما نسبت دهد، دست راستش را می‌گیریم (او را به شدت می‌گیریم) و شاهرگش را می‌بریم. سپس سخن را متوجه این موضوع کرده و فرموده است: همانا (ولایت علی) یادآوری است برای پرهیزگاران (جهانیان) و ما می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب‌کنندگانید و همانا (علی) مایه افسوس کافران است.

بنابراین براساس تفسیر امام، این آیات درباره مسلمانانی است که حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به پیامبری قبول داشتند؛ ولی زیر بار ولایت امیر مؤمنان علیه‌السلام نمی‌رفتند. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «اگر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ که پیامبر خداست ـ به دروغ ادعای امامت امیرالمومنین علیه‌السلام را بکند، خداوند رگ گردنش را قطع خواهد کرد». بنابراین موضوع این آیه هر کسی با هر خصوصیتی نیست، بلکه موضوع آیه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خداست، کسی که پیامبری او به‌وسیلهٔ معجزه ثابت شده و اگر به دروغ چیزی را به خداوند نسبت دهد، به صورت طبیعی مردم آن را باور خواهند کرد و سکوت خداوند موجب گمراهی آنان خواهد شد، در نتیجه

---

۱. *الکافی*، کلینی، ج ۱، ص ۴۳۲.

خداوند باید درباره دروغ او موضعی سخت اتخاذ کند.

به این ترتیب استناد احمد به این آیه برای اثبات درستی ادعایش مثل استناد به روایت پیشین باطل است؛ چرا که وقتی فرد پرسشگر به احمد اعتراض می‌کند که تو فریبکار و دروغ گو هستی، معنی اعتراض او این است که برای من هنوز فرستاده بودن تو از سوی خداوند ثابت نشده و وقتی هنوز پیامبری کسی ثابت نشده باشد، دروغ بستن او به خدا عذابی الهی را در پی نخواهد داشت و در نتیجه از اینکه احمد از شرّ عذاب الهی ایمن مانده نمی‌توان صحت ادعای او را ثابت کرد.

آنچه گذشت سخن احمد الحسن در کتاب *جواب المنیر* بود که وی در سال۱۴۲۶در پاسخ به سؤالی چنین نگاشته بود، اما در سال ۱۴۳۳ یعنی هفت سال بعد وی در نوشته‌ای دیگر تقریر دیگری از ادعای یاد شده ارائه کرده است. او در مقام اثبات حدیث وصیت چنین نوشته است:

> توصیف وصیت به وصف نگهدارنده همیشگی از گمراهی باعث می‌شود محال باشد که مدعی دروغ گویی آن را ادعا کند و هر کس بگوید ممکن است دروغ‌گویان مدعی وصیت شوند خداوند را متهم کرده که او عاجز است از حفظ نوشته‌ای که آن را این چنین توصیف کرده: هر کس به آن تمسک جوید، نگهدارنده او از گمراهی است. یا اینکه خداوند را متهم به دروغ می‌کند؛ چرا که خداوند فرموده آن نوشته تا ابد نگهدارنده از گمراهی است در حالی که طبق سخن مدعی چنین نیست و یا خداوند را متهم به جهل کرده است؛ چراکه خداوند در حالی که نسبت به صفت آن نوشته جاهل بود، آن را به وصفی توصیف کرده که در آن موجود نیست و حاشا که چنین باشد.

او منزه است از این اوصاف و بزرگتر است از آنچه که ستمگران درباره‌اش می‌گویند؛ از این رو باید خداوند دانای قادر راستگوی حکیم مطلق نصی را که توصیف کرده به اینکه نگهدارنده از گمراهی هر کسی است که به آن تمسک جوید را به گونه‌ای محافظت کند که از شرّ ادعای دروغ‌گویان در امان باشد تا اینکه صاحب اصلی آن به آن تمسک نماید و غرض از آن برآورده شود و الا اگر جز این باشد، خداوند نادان یا عاجز یا دروغ گوی فریبکاری خواهد بود که تمسک‌کنندگان به سخنش را در باطل می‌افکند ... .[۱]

مقصود او از این عبارات این است که پیامبر گرامی اسلام در اواخر حیات شریفشان در آن مجلس معروف فرمودند: «ایتُونی اکتُبُ لَکُم کِتاباً لَن تَضَلّوا بَعدَهَ ابَدا» و البته عمر از این مانع شد که پیامبر آنچه می‌خواستند را بفرمایند: اما آن حضرت در شب رحلت مقصود خود را بیان فرمودند. مقصود آن حضرت از نوشته‌ای که مانع گمراهی است، همان مطالبی است که در حدیث وصیت آمده است؛ پس حدیث وصیت همان چیزی است که فرمودند «اگر به آن تمسک

---

۱. «وصف الرسول بانه عاصم من الضلال ابدا یجعل من المحال ان یدعیه مبطل و من یقول ان ادعائه من المبطلین ممکن فهو یتهم الله سبحانه بالعجز عن حفظ کتاب وصفه بانه عاصم من الضلال لمن تمسک به او یتهم الله بالکذب لانه وصف الکتاب بانه عاصم من الضلال ابدا و من ثم لم یکن کذلک او یتهم الله بالجهل لانه وصفه بوصف لاینطبق علیه جاهلا بحاله و حاشاه سبحانه من هذه الاوصاف و تعالی الله عما یقول الجاهلون علوا کبیرا فلا بد ان یحفظ العالم القادر الصادق الحکیم المطلق سبحانه النص ـ الذی وصفه بانه عاصم من الضلال لمن تمسک به ـ من ادعاء المبطلین له حتی یدعیه صاحبه و یتحقق الغرض منه و الا لکان جاهلا او عاجزا و او کاذبا مخادعا و مغریا للمتمسکیین بقوله باتباع الباطل...»؛ (*الوصیة المقدسة*، احمدالحسن، ص۱۸).

جویید، هیچ گاه گمراه نمی‌شوید»؛ در نتیجه حدیث وصیت به گونه‌ای است که فقط صاحب آن به آن استناد می‌کند و خداوند از این مانع می‌شود که مدعیان دروغین به آن استناد کنند و الا اگر این گونه نباشد توصیف آن به «لَن تَضلّوا بَعدَهُ اَبَدا» لغو خواهد بود و از آنجا که احمد بصری برای اولین بار به آن استناد کرده، پس او مصداق شخصیتی است که حدیث وصیت به آن اشاره دارد. او در ادامه این ادعا را به قرآن مستند می‌کند و می‌نویسد:

> و خداوند در قرآن و بر اساس روایات اهل بیت متکفل شده است که نص الهی را در برابر ادعای اهل باطل محافظت کند، پس اهل باطل از ادعای آن بازداشته می‌شوند و این کار برای آنان غیرممکن است، همچنان که خداوند می‌فرماید: «اگر (محمد) بعضی از گفته‌ها را به دروغ به ما نسبت دهد، دست راستش را می‌گیریم و شاهرگش را می‌بریم» مقصود این آیه دروغ بستن به خدا از طریق ادعای آن سخن خداوند است که حجت با آن تمام می‌شود. در چنین فرضی حتماً خداوند دخالت می‌کند و از آن سخن الهی که حجت با آن تمام می‌شود، دفاع می‌کند. آن سخن الهی نص الهی است که خلیفه خداوند برای تشخیص جانشین خود ارائه می‌کند و توصیف شده به اینکه نگهدارنده از گمراهی است؛ چرا که عدم دخالت خداوند مخالف با حکمت است.[1]

---

۱. «و قد تکفل الله فی القرآن و فیما روی عنهم علیهم‌السلام بحفظ النص الالهی من ان یدعیه اهل الباطل فاهل الباطل مصروفون عن ادعائه فالامر ممتنع کما قال تعالی ولو تقول علینا بعض الأقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین ...المراد التقول علی الله بادعاء القول الالهی التی تقام به الحجة عندها یتحتم ان یتدخل الله لیدافع عن القول الالهی الذی تقام به

نقد و بررسی

این استدلال بر این اساس پایه‌گذاری شده بود که چون در این روایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند: «اِن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلّوا اَبداً»؛ لازمه گمراه نشدن این است که اهل باطل نتوانند به آن تمسک کنند؛ در پاسخ باید گفت:

اولاً، آنچه به «عاصم من الضلال» توصیف شده، چیزی بود که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز پنجشنبه می‌خواستند بنویسند و عمر از آن جلوگیری کرد، اما وصیتی که در شب رحلت یعنی شب دوشنبه فرمودند، به عاصم من الضلال متصف نشده؛ در نتیجه این ادعا که «عاصم من الضلال» وصف وصیت شب رحلت است، خود ابتدای ادعاست که باید ثابت شود، به‌ویژه باید توجه کرد که اگر وصف «عاصم من الضلال» چنین کارکرد مهمی داشت، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌بایست در هنگام وصیت دوباره تأکید می‌فرمودند که این وصیتی که می‌خواهم بکنم «عاصم من الضلال» است. روشن است که بیان این مطلب زحمت چندانی نداشت؛ بنابراین قاعدتاً پیامبر گرامی اسلام نسبت به بیان آن اهتمام می‌کرد. خلاصه مطلب اینکه احمد بصری ادعای بزرگ خود را براساس توصیف وصیت به «عاصم من الضلال» بنیان نهاده ، در حالی که وصیت چنین وصفی ندارد و آنچه توصیف به «عاصم من الضلال» شده است برای احمد بصری سودی ندارد.

ثانیاً، آنچه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به «عاصم من الضلال» توصیف کردند و نیت بیان آن را داشتند و عمر از بیان آن مانع شد را پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از خارج شدن منافقین از آن جلسه بیان فرمودند. شرح ماجرا به‌این قرار است که سلیم بن قیس

الحجة و هو النص الالهی الذی یوصله خلیفةالله لتشخیص من بعده و الموصوف بانه عاصم من الضلال حیث ان عدم تدخله سبحانه مخالف للحکمه»؛ (*الوصیة المقدسه*، احمدالحسن، ص۱۹).

هلالی از سلمان چنین روایت می‌کند:

سمعت علیاً عليه السلام - بعد ما قال ذلك الرجل ما قال وغضب رسول الله صلى الله عليه وآله ودفع الكتف - : ألا نسأل رسول الله صلى الله عليه وآله عن الذی كان أراد أن يكتب فی الكتف مما لو كتبه لم يضل أحد ولم يختلف اثنان ؟ فسكت حتى إذا قام من فی البيت وبقی علی وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام وذهبنا نقوم أنا وصاحبی أبوذر والمقداد، قال لنا علی عليه السلام: إجلسوا. فأراد أن يسأل رسول الله صلى الله عليه وآله ونحن نسمع، فابتدأه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا أخی، أما سمعت ما قال عدو الله ؟ أتانی جبرئيل قبل فأخبرنی أنه سامری هذه الأمة وأن صاحبه عجلها، وأن الله قد قضى الفرقة والاختلاف على أمتی من بعدی، فأمرنی أن أكتب ذلك الكتاب الذی أردت أن أكتبه فی الكتف لك وأشهد هؤلاء الثلاثة عليه، ادع لی بصحيفة. فأتی بها، فأملی عليه أسماء الأئمة الهداة من بعده رجلا رجلا وعلی عليه السلام يخطه بيده. وقال صلى الله عليه وآله : إنی أشهدكم إن أخی و وزيری و وارثی و خليفتی فی أمتی علی بن أبی طالب، ثم الحسن ثم الحسين ثم من بعدهم تسعة من ولد الحسين. ثم لم أحفظ منهم غير رجلين علی ومحمد، ثم اشتبه الآخرون من أسماء الأئمة عليهم السلام، غير أنی سمعت صفة المهدی وعدله وعمله وأن الله يملأ به الأرض عدلا كما ملئت ظلما وجورا. ثم قال النبی صلى الله عليه وآله : إنی أردت أن أكتب هذا ثم أخرج به إلى المسجد ثم أدعو العامة فأقرأه عليهم وأشهدهم عليه. فأبى الله وقضى ما أراد. ثم قال سليم: فلقيت أباذر والمقداد فی إمارة عثمان فحدثانی. ثم لقيت عليا عليه السلام بالكوفة والحسن والحسين عليهما السلام فحدثانی به سرا ما زادوا ولا نقصوا كأنما

ینطقون بلسان واحد؛[1] سلیم بن قیس می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت: بعد از آنکه آن مرد (عمر) آن سخن را گفت و پیامبرﷺ غضبناك شد و «کتف» را رها کرد، از امیرالمؤمنینؑ شنیدم که فرمود: آیا از پیامبرﷺ نپرسیم چه مطلبی می‌خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می‌نوشت، احدی گمراه نمی‌شد و دو نفر هم اختلاف نمی‌کردند؟من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسینؑ باقی ماندند. من و دو رفیقم ابوذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علیؑ به ما فرمود: بنشینید. حضرت می‌خواست از پیامبرﷺ بپرسد و ما هم می‌شنیدیم، ولی خود پیامبرﷺ ابتدا فرمود: برادرم، نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟! جبرئیل کمی قبل از این نزد من آمد و به من خبر داد که او سامری این امّت است و رفیقش گوساله آن است، و خداوند تفرقه و اختلاف را بعد از من بر امّتم نوشته است. لذا جبرئیل به من دستور داد بنویسم آن نوشته‌ای را که می‌خواستم در کتف بنویسم و این سه نفر را بر آن شاهد بگیرم. برایم ورقه‌ای بیاورید. برای حضرت ورقه‌ای آوردند. پیامبرﷺ نام امامان هدایت‌کننده بعد از خود را یکی یکی املا می‌فرمود و علیؑ به‌دست خویش می‌نوشت. همچنین فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که برادرم، وزیرم، وارثم و خلیفه‌ام در امّتم علی بن ابی طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین.

راوی می‌گوید: از نام امامان جز دو نفر به نام «محمد» و «علی»

---

۱. *کتاب سلیم بن قیس*، ص ۳۹۸ ــ ۴۰۰.

به یادم نماند و در نام بقیه ائمهعلیهم‌السلام به اشتباه افتادم، ولی توصیف حضرت مهدی و عدالت او و برنامه‌اش را شنیدم و اینکه خداوند به‌دست او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. سپس پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من خواستم تا این را بنویسم، سپس آن را به مسجد ببرم و عموم مردم را دعوت کنم و آن را برایشان بخوانم و آنان را بر آن شاهد بگیرم. ولی خداوند نخواست و آنچه اراده کرده بود مقدر نمود. سلیم می‌گوید: در زمان حکومت عثمان با ابوذر و مقداد ملاقات کردم، و آنان همین مطلب را برایم نقل کردند.

سپس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسینعلیهم‌السلام را در کوفه ملاقات کردم. آنان هم به طور سرّی همین مطلب را برایم نقل کردند و هیچ کم و زیادی نکردند، گویی با یک زبان سخن می‌گفتند.

چنان‌که ملاحظه شد، آنچه را پیامبر گرامی اسلام به «عاصم من الضلال» توصیف کردند و نیت بیان آن را داشتند، در همان روز پنجشنبه در مجلس خصوصی بیان فرمودند و در آن هیچ سخنی از مهدیان دوازدهگانه و احمد بصری نیست و آنچه به نام حدیث وصیت معروف شده و در آن از مهدیان دوازدهگانه و احمد سخن گفته شده، در شب رحلت یعنی شب دوشنبه ایراد شده و در آن سخنی از «عاصم من الضلال» بودن نیست، بنابراین؛ این ادعای احمد بصری که وصف «عاصم من الضلال» برای وصیت موجب می‌شود تا کسی نتواند به دروغ به آن تمسک کند، از اساس با مشکل روبروست؛ چرا که وصیت مورد نظر احمد بصری اساساً به عاصم من الضلال، متصف نشده است.

ثالثاً، اصل این استدلال که چون در این روایت پیامبرﷺ نامه‌ای که می‌خواستند بنویسند را به این صورت توصیف فرموده‌اند که «اِن تَمَسَّکتُم بِه لَن تَضِلّوا اَبَدا» لازمه گمراه نشدن این است که اهل باطل نتوانند به آن تمسک کنند نیز باطل است، چرا که پیامبرﷺ درباره قرآن[1] و سنت[2] نیز تعبیر «مَا اِن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلّوا ابداً» را به‌کار برده‌اند؛ با وجود این در تاریخ شخصیت‌ها، مذاهب و فرقه‌های بسیاری وجود داشته‌اند که از قرآن و سنت به نفع مطامع خود بهره برده‌اند و آن را به سود خود تفسیر کرده‌اند؛ بنابراین اگر چیزی به وصف «اِن تَمَسّکتُم بِهِ لَن تَضلّوا» توصیف شد، به این معنی نیست که خداوند به صورت معجزه‌آسا از سوء استفاده اهل باطل جلوگیری می‌کند بلکه به این معنی است که اگر انسان‌ها به مصداق‌های واقعی آنچه پیامبر فرموده‌اند، تمسک کنند از گمراهی در امان خواهند بود. آنچه گفته شد را می‌توان با این مثال عرفی توضیح داد که وقتی طبیب ماهری نسخه‌ای می‌نویسد و ادعا می‌کند که هر کس به این نسخه عمل کند، شفا می‌یابد؛ بدیهی است که نسخه کاغذی از آن جهت که یک تکه کاغذ است مایه شفا نخواهد بود بلکه استفاده از داروهایی که در این نسخه نام برده شده، آن‌هم داروهای واقعی و نه داروهای بدلی و تقلبی؛ موجب بهبودی بیمار خواهد شد. در روایت مورد نظر نیز پیامبر گرامی اسلام فرموده‌اند من نامه‌ای برایتان می‌نویسم که اگر به آن عمل کنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ روشن است که آنچه مایه نجات از گمراهی است نامه بماهونامه یعنی یک تکه کاغذ یا پوست نیست، بلکه عمل به محتوای نامه است؛ یعنی شناخت اشخاصی که در این نامه از آن‌ها یاد شده و ایمان و پیروی از آنان هم‌چنان که آنچه مایه نجات از گمراهی است، شناخت معارف حقیقی قرآن و عمل به آن است و نه تفاسیر و برداشت‌های بی

---

۱. ***الکافی***، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲. ***کمال الدین و تمام النعمة***، ص ۲۳۵.

اساس. بنابراین اگر آن حضرت نجات از گمراهی را برای متمسکین به نامه تضـمین کرده‌اند، مقصود این نیست که خداوند به صورت معجزه‌آسا از ادعای مدعیان دروغین جلوگیری می‌کند، بلکه مقصود این است که شما اگر مصادیق واقعی شخصیت‌هـای نام برده شده در این نامه را شناسایی کنید و از آن‌ها پیروی نمایید، بی‌تردید از گمراهی نجات می‌یابید. خلاصه سخن اینکه «عاصم از ضلال» بودن این نامه در تمسک بـه نامه و عمل به محتوای آن ریشه دارد نه اینکه چون مدعیان دروغین نمی‌توانند به آن تمسک کنند، پس «عاصم از ضلال» است.

رابعاً، همانطور که گذشت آیه مورد نظر احمد بصری ناظر اسـت بـه رسـولی کـه رسالتش ثابت شده باشد و این ادعا که خداوند در قرآن به عهده گرفته است که نص الهی را از اینکه اهل باطل آن را ادعا کنند محافظت نماید ادعایی بی دلیل است و در هیچ جای قرآن چنین چیزی وجود ندارد و برداشتی که احمد بصری از این آیه کرده هیچ نسبتی با آیه مورد نظر ندارد. چنانچه پیش از این گذشت، آیـه معنـی روشـن و شفافی دارد و می‌فرماید اگر رسول ما چیزی را به دروغ به ما نسبت دهد، به اقتضای رسالتش مردم سخنش را درست می‌پندارند؛ بنابراین خداوند باید در چنـین شـرایطی دخالت کند و با فرستادن عذاب بر پیامبر مردم را از انحراف نجات دهـد. ایـن معنـی کاملاً شفاف و روشن است و ربط دادن آن به این مطلب که اگر نصی از سوی خداوند باشد که حجت با آن تمام می‌شود، کسی نمی‌تواند به دروغ آن نص را بر خود تطبیق کند، چیزی جز پیچاندن و منحرف کردن مطلب برای فریب مخاطب نیست.

اشتباه در استدلال به روایت امام صادق علیه‌السلام

احمد بصری می‌نویسد:

یک نفر از شیخ علی کورانی در برنامه‌ای که در شبکه ماهواره‌ای سـحر پخـش

می‌شد، پرسید: مقصود ازاین روایت چیست؟

أبی بکر الحضرمی، قال: دخلت أنا وأبان علی أبی عبد الله علیه السلام وذلك حین ظهرت الرایات السود بخراسان، فقلنا: ما تری ؟ فقال: اجلسوا فی بیوتکم فإذا رأیتمونا قد اجتمعنا علی رجل فانهدوا إلینا بالسلاح.[۱]

در حالی که ما می‌دانیم کسی که قائم بالسیف است، امام است یا کسی که شبیه اوست و همه ائمه تا امام حسن عسکری علیه السلام در زمان ظهور از دنیا رفته‌اند، در نتیجه اجتماع ائمه جز در خواب امکان پذیر نخواهد بود. بر این اساس، آیا این روایت به خوابی که بسیاری از مردم دیده‌اند و در این خواب‌ها پیامبر و حضرت زهرا و ائمه(همگی) فرموده‌اند احمد الحسن حق است، اشاره ندارد؟

شیخ کورانی در پاسخ این پرسش چنین گفته که مقصود اجتماع بنی فاطمه است، یعنی بزرگان هاشمی.

احمد بصری پس از نقل پاسخ استاد کورانی و در مقام نقد کلام ایشان می‌نویسد:

> سبحان الله گویا شیخ کورانی نمی‌داند که هم چنان که در روایات تصریح شده، بسیاری از بزرگان هاشمی امام را یاری نمی‌کنند؛ به عنوان نمونه یکی از آنها را می‌آوریم. ابوخالد کابلی گوید: هنگامی که علیّ بن الحسین علیهما السلام درگذشت، من خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: فدایت گردم تو می‌دانی که من جز پدرت کسی را نداشتم و انس مرا با او و وحشت مرا از مردم می‌دانی، فرمود: راست می‌گویی ای ابا خالد. ولی چه می‌خواهی بگویی؟ عرض کردم: فدایت گردم،

---

۱. *کتاب الغیبة*، محمد بن إبراهیم النعمانی، ص ۲۰۳.

پدرت صاحب این امر را به گونه‌ای برایم توصیف کرده بود که اگر در راهی او را می‌دیدم، حتما دستش را می‌گرفتم، فرمود: دیگر چه می‌خواهی بگویی ای ابا خالد؟ عرض کردم: می‌خواهم نام او را برایم بگویی (فاش سازی) تا او را به نامش بشناسم. فرمود: به خدا سوگند، ای ابا خالد سؤال زحمت‌انگیز و مشقّت آوری از من پرسیدی و از امری از من سؤال کردی که [هرگز آن را به هیچ کس نگفته‌ام و] اگر من آن را به کسی گفته بودم، مسلّماً به تو می‌گفتم، تو از چیزی مرا پرسش می‌کنی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند که او را تکّه تکّه کنند.[۱]

نقد و بررسی

از اینکه احمد بصری ماجرای یاد شده را نقل کرده و از آن دفاع کرده، روشن می‌شود که به نظر وی روایت ابی بکر حضرمی مربوط به حضرت مهدی علیه‌السلام است. چنانچه فرد پرسشگر نیز چنین برداشتی از روایت داشته و سؤال او از استاد

---

۱. «سبحان الله و کان الشیخ الکورانی لایعلم ان کثیرا من السادة الهاشمیین لاینصرون الامام کما نصت روایات علی ذلک و هذا مثال منها فقط أبی الخالد الکابلی، قال: " لما مضی علی بن الحسین علیه‌السلام دخلت علی محمد بن علی الباقر علیه‌السلام، فقلت له: جعلت فداک، قد عرفت انقطاعی إلی أبیک وأنسی به ووحشتی من الناس . قال: صدقت – یا أبا خالد – فترید ماذا ؟ قلت: جعلت فداک، لقد وصف لی أبوک صاحب هذا الأمر بصفة لو رأیته فی بعض الطرق لأخذت بیده . قال: فترید ماذا، یا أبا خالد ؟ قلت: أرید أن تسمیه لی حتی أعرفه باسمه . فقال: سألتنی والله – یا أبا خالد – عن سؤال مجهد، ولقد سألتنی عن أمر ما کنت محدثا به أحدا، ولو کنت محدثا به أحدا لحدثتک، ولقد سألتنی عن أمر لو أن بنی فاطمة عرفوه حرصوا علی أن یقطعوه بضعة بضعة»؛(*النصیحة الی طلبة الحوزات*، احمدالحسن، ص۱۴).

کورانی هم بر اساس همین برداشت از روایت است، در حالی که هیچ دلیلی وجود ندارد که این روایت به زمان ظهور و نشانه‌های آن ناظر باشد، بلکه ظاهر روایت این است که به حرکت‌هایی ناظر است که به نام «الرضا من آل محمد» در زمان بنی العباس انجام می‌پذیرفت و امام در این روایت می‌فرمایند: شما به اجابت دعوت هیچ کسی که در این زمان دست به قیام می‌زند مجاز نیستید مگر کسی که همه خاندان پیامبر بر آن اتفاق نظر داشته باشند.[1]

بنابراین ربط دادن این روایت به امام مهدی وا دعای اینکه مقصود از اجتماع بنی هاشم اجتماع در خواب است، چنانچه احمد بصری گمان کرده، ادعایی بدون دلیل و غیرقابل اثبات است.

برداشت نادرست از حدیث امام باقر علیه‌السلام

با دقت در عبارتی که پیش از این گذشت، روشن می‌شود که احمد بصری باز هم مرتکب اشتباه شده است؛ زیرا او ادعا می‌کند که مدلول روایت امام باقر علیه‌السلام این است که در عصر ظهور هاشمیین با امام مهدی به مخالفت برخواهند خواست و به همین دلیل به تصور وی این سخن استاد کورانی که مقصود از «اجتمعنا علی رجل» در کلام امام صادق علیه‌السلام اجتماع بنی هاشم است، اشتباه است؛ در حالی که با دقت در حدیث امام باقر علیه‌السلام روشن می‌شود که اساساً زمان این روایت نه آینده بلکه گذشته است؛ چرا که «لو» حرف شرط برای زمان گذشته است «لو أن بنی فاطمة عرفوه حرصوا علی أن یقطعوه بضعة بضعة» و در نتیجه این روایت بر مخالفت هاشمیین با امام در زمان ظهور دلالت ندارد، بلکه فرمایش امام ناظر به دشمنی برخی از فاطمیین آن عصر و پیش از آن با امام مهدی علیه‌السلام است، یعنی

---

۱. *المهدویة الخاتمة*، سید ضیاء خباز، ج ۲، ص ۱۷۳.

آنها این‌قدر با امام دشمنی دارند که اگر او را یافته بودند، حتماً وی را به قتل می‌رساندند و نیازی به توضیح نیست که هم چنان که در علم نحو بیان شده است، واژه «لو» برای امتناع جزا در زمان ماضی به دلیل امتناع شرط است؛ یعنی کشته شدن امام به‌وسیله بنی فاطمه در گذشته غیر ممکن بوده است، چرا که دست یافتن آن‌ها به آن حضرت غیرممکن بوده است. بله، اگر تعببیر امام این بود که «اِذا عَرَفوُه حَرَصُوا عَلی اَن یَقطَعُوه»، برداشت احمد بصری درست بود؛ زیرا «اذا» حرف شرط برای زمان آینده است اما عبارت روایت چنین نیست. بنابراین احمد بصری از ترجمه درست این روایت عاجز بوده است و گمان کرده معنی آن مخالفت بنی هاشم با امام مهدی عليه السلام در زمان ظهور است.

تفسیر اشتباه امام مجهول

یک نفر از احمد بصری می‌پرسد که مقصود از امام مجهول در حدیث زیر که امام صادق عليه السلام آن را از امیرالمومنین عليه السلام روایت کرده‌اند، چه کسی است؟ ... إذا خربت البصرة، وقام أمیر الامرة، فحکی علیه السلام حکایة طویلة. ثم قال: إذا جهزت الألوف، وصفت الصفوف، وقتل الکبش الخروف هناك یقوم الآخر، ویثور الثائر، ویهلك الکافر، ثم یقوم القائم المأمول، والامام المجهول، له الشرف والفضل، وهو من ولدك یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین فی دریسین بالیین یظهر علی الثقلین ولا یترك فی الأرض الأدنین طوبی لمن أدرك زمانه ولحق أوانه، وشهد أیامه.[1]

---

۱. هنگامی که بصره ویران گردد، و امیر امیران در مصر قیام کند- پس آن حضرت حکایت درازی را نقل فرمود- سپس فرمود: هنگامی که هزاران هزار نفر آماده شوند و صفها آرایش یابد، و گوسفند نر کشته شود آنجاست که آخرین به پا خیزد، و فتنه‌انگیز

احمد بصری در پاسخ ادعا می‌کند که این روایت نمی‌تواند به امـام مهـدی‌علیه‌السلام ناظر باشد بلکه به اولین مهدی از مهدیان دوازده‌گانه ناظر اسـت. اسـتدلال او بـه این قرار است:

> امام مهدی برای کسانی که مدعی تبعیت از آن حضرت هسـتند، مجهول نیست هم چنان که برای مخالفانش نیز مجهول نیسـت؛ بنابراین مقصود از امام مجهول مهدی اول است.[1]

نقد و بررسی

بدیهی است که این استدلال زمانی می‌تواند مقرون به صحت باشد کـه نتـوان در امام مهدی‌علیه‌السلام وجهی از مجهولیت یافت در حالی که شخص امام مهدی‌علیه‌السلام در دوران غیبت هم برای مؤمنان و هم برای مخالفان مجهول است؛ زیـرا گرچـه مؤمنان به اینکه امام حسن عسکری‌علیه‌السلام فرزندی داشته کـه هـم نـام پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و او امام حی و حاضر است و همان مهدی موعودی است که در آخرالزمـان دنیا را از عدل و داد پر می‌کند، ایمان دارنـد ولـی شـخص آن حضـرت بـه دلیـل غیبت، و عدم سابقه ملاقات برای عموم مردم مجهول اسـت و کسـی نمـی‌دانـد شخص آن حضرت کیست و به همین دلیل است کـه امـام مهـدی‌علیه‌السلام هنگـام

آشوب به پا کند، و کافر نابود گردد، سپس قائمی که در آرزویش هستند قیام کند که امـام ناشناخته است، دارای شرف و فضیلت است و او از فرزندان تو است ای حسین که هـیچ فرزندی چون او نیست، میان دو رکن آشکار گردد، در دو جامه پوسیده و کهنه بر جـنّ و انس پیروز شود و در زمین جایی را بدون کشت و زرع (بیهوده و عاطل و بـی‌ثمـر) رهـا نکند، خوشا به حال کسی که زمان او را درک کنـد و بـه دوره او برسـد و روزگـار او را مشاهده نماید»؛(*بحارالانوار*، ج ۵۲، ص۲۳۶).

۱. «الامام المهدی لیس بمجهول بالنسبة لمن یدعون اتباعـه و کـذا بالنسـبة الـی مخالفیـه فالمراد بالامام المجهول المهدی الاول»؛ (*الجواب المنیر*، احمدالحسن، ج۵، ص۱۴).

ظهور برای شناسایی خود به مردم با خود نشانه‌ها و دلایل متعددی به همـراه دارد که باعث شناخته شدن ایشان برای مردم می‌شود؛ به تعبیر روشن‌تر اگر ما امـام را در عصر غیبت در میان جمعی از انسان‌ها زیارت کنیم، برای ما شـناخت اینکـه در این میان کدام یک امام زمان علیه‌السلام است امکان‌پذیر نخواهد بود و همین به معنـی مجهول بودن آن حضرت است؛ در نتیجه این اسـتدلال احمـد بصـری کـه امـام مهدی علیه‌السلام مجهول نیست، پس روایت یاد شده درباره مهـدی اول اسـت، باطـل خواهد بود و این خود شاهد دیگری بر بی بهره بودن احمـد بصـری از دانـش بـه روایات اهل بیت علیهم‌السلام است.

تفسیر اشتباه سلاح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

احمد بصری در یکی از کتاب هایش در مقام نقد یکـی از نویسـندگان بـه ایـن روایت استناد می‌کند:

عن الباقر علیه‌السلام: ...ثم یخرج من مکة هو ومن معه الثلثمائة وبضعة عشر یبایعونه بین الرکن والمقام، ومعه عهد نبی الله ورایته وسلاحه ووزیره معه، فینادی المنادی بمکة باسمه وأمره من السماء حتی یسمعه أهل الأرض کلهم اسمه اسم نبی، ما أشکل علیکم فلم یشکل علیکم عهد نبی الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ورایته وسلاحه والنفس الزکیة من ولد الحسین، فان أشکل علیکم هذا فلا یشکل علیکم الصوت من السماء باسمه وأمره وإیاك وشذاذ من آل محمد، فان لآل محمد وعلی رایة ولغیرهم رایات، فألزم الأرض ولا تتبع منهم رجلا أبدا حتی تری رجلا من ولد الحسین، معه عهد نبی الله ورایته وسلاحه فان عهد نبی الله صار عند علی بن الحسین، ثم صار عند محمد بن علی ویفعل الله ما یشاء فألزم هؤلاء أبدا وإیاك ومن ذکرت لك، فإذا خرج رجل منهم معه ثلاثمائة وبضعة

عشر رجلا ومعه راية رسول اللهصلى الله عليه وآله عامدا إلى المدينة حتى يمر بالبيداء حتى يقول هكذا مكان القوم الذين يخسف بهم وهى الآية التى قال الله " أفأمن الذين مكروا السيئات أن يخسف بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون أو يأخذهم فى تقلبهم فما هم بمعجزين"... .[1]

وی پس از ذکر روایت یاد شده می‌نویسد:

امام باقرعلیه السلام پس از آنکه در ابتدای روایت به امام مهدیعلیه السلام و وزیرشان اشاره فرمودند، در انتهای روایت حرکت زمینه‌سازانه ایشان را بیان نمودند و مردم را

---

۱. «آنگاه با لشکر و سلاح و وزیرش از مکه بیرون می‌آیند. در آن وقت منادی در مکه از آسمان او را به‌نام صدا می‌زند و مردم را به ظهورش اطلاع می‌دهد. به‌طوری که تمام مردم روی زمین آن صدا را می‌شنوند. که از مردم مکه برای رسالت خود و قبول دین اسلام بیعت گرفت.ای جابر! نام وی نام پیغمبری است. اگر این برای شما مشکل باشد، پیمان پیغمبر و پرچم و سلاح او و اینکه او (مهدی) مردی پاکدل از اولاد حسینعلیه السلام است باعث اشتباه و اشکال نخواهد. بود اگر این هم موجب اشتباه گردد، آن صدای آسمانی که او را به اسم و ظهورش صدا می‌زند باعث اشتباه نخواهد شد.
آنگاه حضرت به جابر جعفی راوی این حدیث فرمود: مبادا به‌معدودی از سادات که مدعی مهدویت می‌شوند، اعتنا کنی. زیرا دولت پیغمبر و علی یک بار است (و یک‌وقت ظاهر می‌شود) ولی دیگران دولتها دارند. پس خودداری کن و اصلاً از این مدعیان پیروی مکن تا آنکه مردی از اولاد امام حسینعلیه السلام را ببینی که عهدنامه پیغمبر و پرچم و سلاح وی با اوست؛ زیرا عهد نامه پیغمبر به علی‌بن الحسین رسید و بعد از او به محمدبن علی (خود حضرت) رسید و بعد هم خدا هر چه خواهد می‌کند. پس همیشه با اینان باش و از آنان که برای تو ذکر کردم جداً بپرهیز، مگر هنگامی که مردی از خاندان پیغمبر قیام کند که سیصد و سیزده نفر مرد و پرچم پیغمبر با اوست و آهنگ مدینه نماید، و موقعی که از بیابان «بیداء» عبور کند، می‌گوید: اینجا جای کسانی است که زمین آنها را فرو برد، چنان که خدا می‌فرماید:«أ فَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِينَ».

متوجه مردی از نسل حسین﷣ نمودند که همان مهدی اول است، آن‌چنان کـه در بیان یمانی و نیز منشورات انصار بیان شده است، هم چنان کـه ایـن مطلـب از همین روایت نیز استفاده می‌شود مهدی اول در ایـن روایـت ایـن گونـه توصـیف می‌شود که (عهد پیامبر خدا با اوست) و عهد همان وصیت است و مهـدی اول در وصیت پیامبر خدا نام برده شده و نـامش احمـد اسـت و آنچنـان‌کـه پیـامبر او را توصیف کرده اولین کسی است که در ابتدای ظهور به آن حضرت ایمان می‌آورد.

و(پرچم او) پرچم پیامبر خداست و پرچم پیامبر خدا البیعة لله است؛ یعنی دعـوت به نصب الهی و دورانداختن غیر آن (و سلاح رسول خـدا) همـان قـرآن و دانـش است ... سپس امام باقر﷣ می‌فرمایند آنکه می‌آید و خروج می‌کند و همـراهش سیصد و اندی مرد هستند، به سوی مدینه می‌رود در حالی که سیصد و سیزده نفر در مکه نزد امام مهدی﷣ گرد می‌آیند پس او کسی است کـه در مکـه گـردش اجتماع می‌کنند هم چنان که از بخش پیش گفتـه روایـت معلـوم اسـت امـا ایـن شخصی که در روایت از او یاد شده (تـا اینکـه مـردی از فرزنـدان حسـین﷣ را ببینی که عهد پیامبر خدا و پرچم و سلاحش نزد اوست) همان کسـی اسـت کـه انصار را جمع می‌کند و برای امام بیعت می‌گیرد و او وزیر امام و وصی آن حضرت یعنی مهدی اول و یمانی موعود است و امام باقر﷣ این مرد را از علامت هـای امام قرار داده و نشانه آن را عهد و پـرچم و سـلاح قـرار داده، هـم چنـان کـه در ابتدای حدیث اینها نشانه امام مهدی﷣ قرار گرفتند. این به این دلیل اسـت کـه او ـ مهدی اول ـ حجتی از حجت های خداوند است پس مهـدیون حجـت هـای خداوندند هم چنان که با روایات متواتر این مطلب اثبات شده است و امام باقر﷣ مردم را به تبعیت آن حضرت امر کردند هم چنـان کـه بـه تبعیـت از یمـانی امـر فرمودند، هم چنان که به تبعیت از کسی که از فرات عبور مـی‌کنـد؛ (احمـد) امـر

نمودند و پیامبر در وصیتشان آنها را به تبعیت از مهدی اول (احمد) امـر نمودنـد و اینها همگی یک نفرند که همان یمانی، وصـی و فرسـتاده امـام مهـدیعلیه‌السلام بـه سوی مردم است.[۱]

ادعاهای سه گانه احمد بصری در باره روایت مورد نظر

احمد بصری درباره روایت یاد شده سه ادعا مطرح کرده است:

۱. در این روایت به دو نفر اشاره شده؛ امام و کسی که زمینه ساز خـروج امـام است و جمله «حَتی تَری رَجُلاً مِن ولد الحُسَینعلیه‌السلام» به نفر دوم اشاره دارد.

---

۱. «فالامام الباقرعلیه‌السلام بعد ان بین فی اول الروایة الامام المهدی و وزیـره اخـذ فـی نهایـة الروایة یبین حرکته التمهیدیة و وجه الناس الی رجل من ولد الحسینعلیه‌السلام و هـو المهـدی الاول کما تبین من بیان الیمانی و اصدارات الانصار و کما هو بین من نفس هذه الروایة فهو یوصف بان (معه عهد نبی الله) و العهد هو الوصیة و المهدی الاول مذکور فی وصیة رسـول الله و اسمه احمد و هو اول مومن بالامام فی بدایة ظهوره کما وصفه رسول الله (ورایته)رایة رسول اله البیعة للهای الدعوة الی التنصیب الالهی و رفض ما سواه(و سلاح رسول الله)و هو القرآن و العلم .. ثم ان الامام الباقرعلیه‌السلام بین ان هذا الذی یاتی ویخرج و معه ثلاث مـاة و بضعة عشر رجلا و یذهب لی المدینة بینما الامام المهدیعلیه‌السلام یجتمـع لـه ثـلاث و مـاة و ثلاثة عشر فی مکة فهم الذی یجتمعون علیه فی مکة کما هو بین فی الکـلام المتقـدم مـن الروایة اما هذا المذکور فی الروایة (حتی تری رجلا من ولد الحسین معـه عهـد نبـی الله و رایته و سلاحه) فهو الذی یجمع الانصار و یتولی البیعة للامامعلیه‌السلام و هو وزیر الامامعلیه‌السلام و وصیه المهدی الاول و الیمانی الموعود و الامامعلیه‌السلام جعل هذا الرجل من علامات الامام و جعل الدلیل علیه العهد و الرایة و السلاح کما جعلها الدلیل علی الامـام المهـدی فـی اول الکلام و ذلک لانه حجة من حجج الله فالمهدیون حجج کما ثبت بالنصوص المتواتره و امر الامام البـاقرعلیه‌السلام النـاس باتباعـه کمـا امـر باتبـاع الیمـانی و کمـا امـرهم باتبـاع عـابر الفرات(احمد)و امرهم الرسولصلی‌الله‌علیه‌وآله فی وصیته باتبـاع المهـدی الاول (احمـد)و هـولاء هـم شخص واحد هو الیمانی و وصی و رسول الامامعلیه‌السلام الـی النـاس»؛ (*نصـیحه الـی طلبـة الحوزات العلمیه*، احمدالحسن، ص۲۷-۲۶).

۲.مقصود از «مَعَهُ عَهدِ رَسُول الله» وصیت آن حضرت است که البتـه در حـدیث شب وفات به آن اشاره شده است.

۳. مقصود از سلاح پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علم و قرآن است.

پیش از بررسی سخنان احمد بصری بهتر است متن کامل روایت مـورد نظـر او آورده شود.

جابر الجعفی عن أبی جعفر علیه‌السلام یقـول: الزم الأرض لا تحـرکن یـدك ولا رجلك ابدا حتی تری علامـات اذکرهـا لـك فـی سـنة، وتـری منادیا ینادی بدمشق، وخسف بقریة من قراهـا، ویسـقط طائفـة مـن مسـجدها، فإذا رأیت الترك جازوها فأقبلت الترك حتی نزلـت الجزیرة وأقبلـت الـروم حتی نزلت الرملة، وهی سنة اختلاف فـی کـل ارض مـن ارض العـرب، وان أهل الشام یختلفون عند ذلك علی ثلـث رایات الأصـهب والأبقع والسفیانی، ومن معه بنی ذنب الحمار مضر، ومـع السـفیانی أخوالـه مـن کلب فیظهر السفیانی ومن معه علی بنی ذنب الحمار حتی یقتلـوا قتلا، لم یقتله شـئ قـط ویحضـر رجـل بدمشـق فیقتـل هـو ومـن معـه قتلا لـم یقتله شـئ قـط وهـو مـن بنـی ذنـب الحمـار، وهـی الآیـة التـی یقـول الله تبارك وتعالی فاختلف الأحزاب من بینهم فویل للذین کفـروا مـن مشـهد یـوم عظـیم ویظهـر السـفیانی ومـن معـه حتـی لا یکـون لـه همـة الا آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و شیعتهم، فیبعث بعثا إلی الکوفة، فیصـاب بأنـاس مـن شـیعة آل محمـد بالکوفـة قتلا و صـلبا وتقبـل رایـة مـن خراسـان حتـی تنـزل سـاحل الدجلـة یخـرج رجـل مـن المـوالی ضـعیف ومـن تبعـه، فیصـاب بظهر الکوفة، ویبعث بعثا إلی المدینة فیقتـل بهـا رجلا ویهـرب المهـدی والمنصور منها، ویؤخذ آل محمد صغیرهم وکبیرهم لا یترك منـهم أحـد الا حبس ویخرج الجیش فی طلب الرجلین ویخرج المهدی منهـا علـی

سنة موسى خائفا يترقب حتى يقدم مكة وتقبل الجيش حتى إذا نزلوا البيداء وهو جيش الهملات خسف بهم فلا يفلت منهم الا مخبر فيقوم القائم بين الركن والمقام فيصلى وينصرف ومعه وزيره، فيقول: يا أيها الناس انا نستنصر على من ظلمنا وسلب حقنا من يحاجنا فى الله فانا أولى بالله ومن يحاجنا فى آدم فانا أولى الناس بآدم، ومن حاجنا فى نوح فانا أولى الناس بنوح، ومن حاجنا فى إبراهيم فانا أولى الناس بإبراهيم، ومن حاجنا بمحمد فانا أولى الناس بمحمد صلى الله عليه وآله، ومن حاجنا فى النبيين فانا أولى الناس بالنبيين ومن حاجنا فى كتاب الله فنحن أولى الناس بكتاب الله، انا نشهدو كل مسلم اليوم انا قد ظلمنا وطردنا وبغى علينا وأخرجنا من ديارنا وأموالنا وأهالينا وقهرنا، الا انا نستنصر الله اليوم و كل مسلم ويجيئ (والله ثلاثمائة وبضعة عشر رجلا فيهم خمسون امرأة يجتمعون بمكة على غير ميعاد قزعا كقزع الخريف يتبع بعضهم بعضا وهى الآية التى قال الله " أينما تكونوا يأت بكم الله جميعا ان الله على كل شئ قدير " فيقول رجل من آل محمد صلى الله عليه وآله وهى القرية الظالمة أهلها ثم يخرج من مكة هو ومن معه الثلث مائة وبضعة عشر يبايعونه بين الركن والمقام، ومعه عهد نبى الله ورايته وسلاحه ووزيره معه، فينادى المنادى بمكة باسمه وأمره من السماء حتى يسمعه أهل الأرض كلهم اسمه اسم نبى، ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبى الله صلى الله عليه وآله ورايته وسلاحه والنفس الزكية من ولد الحسين، فان أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه وأمره وإياك وشذاذ من آل محمد، فان لآل محمد وعلى راية ولغيرهم رايات، فألزم الأرض ولا تتبع منهم رجلا أبدا حتى ترى رجلا من ولد الحسين، معه عهد نبى

الله ورايته وسلاحه فان عهد نبى الله صار عند على بن الحسين، ثم صار عند محمد بن على ويفعل الله ما يشاء فألزم هؤلاء أبدا وإياك ومن ذكرت لك، فإذا خرج رجل منهم معه ثلاث مائة وبضعة عشر رجلا و معه راية رسول الله صلى الله عليه وآله عامدا إلى المدينة حتى يمر بالبيداء حتى يقول هكذا مكان القوم الذين يخسف بهم وهى الآية التى قال الله " أفأمن الذين مكروا السيئات أن يخسف بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون أو يأخذهم فى تقلبهم فما هم بمعجزين " فإذا قدم المدينة أخرج محمد بن الشجرى على سنة يوسف ثم يأتى الكوفة فيطيل بها المكث ما شاء الله أن يمكث حتى يظهر عليها. ثم يسير حتى يأتى العذراء هو ومن معه وقد لحق به ناس كثير والسفيانى يومئذ بوادى الرملة، حتى إذا التقوا وهم يوم الابدال يخرج أناس كانوا مع السفيانى من شيعة آل محمد، ويخرج ناس كانوا مع آل محمد إلى السفيانى فهم من شيعته حتى يلحقوا بهم ويخرج كل ناس إلى رايتهم وهو يوم الابدال. قال أمير المؤمنين عليه السلام: ويقتل يومئذ السفيانى ومن معه حتى لا يترك منهم مخبر والخائب يومئذ من خاب من غنيمة كلب، ثم يقبل إلى الكوفة فيكون منزله بها، فلا يترك عبدا مسلما الا اشتراه وأعتقه، ولا غارما الا قضى دينه، ولا مظلمة لاحد من الناس الا ردها، ولا يقتل منهم عبد الا أدى ثمنه دية مسلمة إلى أهلها ولا يقتل قتيل الا قضى عنه دينه وألحق عياله فى العطاء حتى يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا وعدوانا، ويسكنه هو وأهل بيته الرحبة والرحبة إنما كانت مسكن نوح وهى أرض طيبة ولا يسكن رجل من

آل محمدعليه‌السلام ولا يقتل الا بأرض طيبة زاكية فهم الأوصياء الطيبون.[۱]

نقد ادعای نخست

چنانچه ملاحظه شد در این روایت سه مرتبه از عبارت «معه عهد نبی الله ورایته وسلاحه » استفاده شده است. در مرتبه اول به یقین کسی که از او با این وصف یاد شده، امام مهدیعليه‌السلام است و فرازهای پیشین روایت به روشنی بر این مطلب دلالت دارد اما احمد بصری ادعا کرده است که در دومین باری که این وصف آمده کسی که به این صفت متصف شده، شخصیتی غیر از امام مهدیعليه‌السلام و به تعبیر او مهدی اول است؛ اما او هیچ دلیلی بر این ادعای خود اقامه نکرده است، ممکن است ادعای او بر این اساس استوار باشد که در این روایت جمله «مَعَهُ عَهدَ نَبیَ الله» و... تکرار شده و همین نشانگر آن است که دو نفر وجود دارند که چنین خصوصیتی دارند. اگر دلیل احمد بر ادعایش این مطلب باشد سستی آن اشکار است چرا که از تکرار نمی‌توان تعدد را ثابت کرد بلکه اتفاقاً اینکه همان خصوصیات مربوط به امام مهدیعليه‌السلام دوباره بیان می‌شود، خود قرینه است که مقصود از ادامه روایت نیز خود حضرت است. به عبارت دیگر امام باقرعليه‌السلام در ابتدا در مقام اخبار از رخدادهایی هستند که در آینده رخ می‌دهد «ثُمَّ یُخرِجُ مِن مَکَّه ...وَ مَعَهُ عَهدَ نَبی الله وَ رَایَتُهُ...» سپس در ادامه در مقام بیان نشانه هایی هستند که به کمک آن می‌توان شخصیت مورد نظر را شناسایی کرد و به همین دلیل دوباره به همراه داشتن عهد پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله و سلاح آن حضرت و.. اشاره می‌فرمایند:

«ما أشكلَ عَلَيكُمْ فَلَمْ يشْكل عَلَيكُم عَهْدَ نَبى اللّهصلى‌الله‌عليه‌وآله وَرَايَته وسَلاحه» و سپس در ادامه در مقام توصیه بر می‌آیند و دستور می‌دهند که ای جابر تو از کسی

---

۱. *تفسیر العیاشی*، محمد بن مسعود العیاشی، ج ۱، ص ۶۴.

پیروی نکن تا کسی که عهد و سلاح پیامبر خـداﷺ و... را همـراه دارد را ببینـی. بنابراین؛ این تکرار به دلیل آن است که امام در هر بار هدفی متفـاوت بـا اهـداف پیشین داشته‌اند.

آنچه این مطلب را تأیید می‌کند، این نکته است که روایت مورد استناد احمـد در کتاب *عیاشی* و به صورت مرسل نقل شده است؛ ولـی همـین روایـت در کتـاب *غیبت نعمانی* با چندین سند که برخی از آنها معتبر است، به صورتی روایت شـده که در آن هیچ اشاره‌ای به شخصیت دوّمی وجود ندارد و می‌تواند قرینـه مناسـبی باشد بر اینکه در نقل دیگر نیز از یک نفر سخن رفته اسـت و روشـن نیسـت کـه احمد بر اساس کدام میزان علمی روایت معتبر را رها کـرده و بـه روایـت ضـعیف متمسک شده است. این روایت به این قرار است:

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، عن هؤلاء الرجال الأربعة، عن ابن محبوب. وأخبرنا محمد بن يعقوب الكليني أبو جعفر، قال: حدثني علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه. قال: وحدثني محمد بن عمران، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، قال: وحدثنا علي بن محمد وغيره، عن سهل بن زياد، جميعا، عن الحسن بن محبوب. قال: وحدثنا عبد الواحد بن عبد الله الموصلي، عن أبي علي أحمد بن محمد بن أبي ناشر، عن أحمد بن هلال، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر بن يزيد الجعفي، قال: قال أبو جعفر محمد بن علي الباقرعليه‌السلام: يا جابر، الزم الأرض ولا تحرك يدا ولا رجلا حتى ترى علامات أذكرها لك إن أدركتها: أولها اختلاف بني العباس، وما أراك تدرك ذلك، ولكن حدث به من بعدي عني، ومناد ينادي من السماء، ويجيئكم صوت من ناحية دمشق بالفتح، وتخسف

قرية من قرى الشام تسمى الجابية، وتسقط طائفة من مسجد دمشق الأيمن، ومارقة تمرق من ناحية الترك، ويعقبها هرج الروم، وسيقبل إخوان الترك حتى ينزلوا الجزيرة، وسيقبل مارقة الروم حتى ينزلوا الرملة، فتلك السنة - يا جابر - فيها اختلاف كثير في كل أرض من ناحية المغرب، فأول أرض تخرب أرض الشام ثم يختلفون عند ذلك على ثلاث رايات: راية الأصهب، وراية الأبقع، وراية السفياني، فيلتقي السفياني بالأبقع فيقتتلون فيقتله السفياني ومن تبعه، ثم يقتل الأصهب، ثم لا يكون له همة إلا الإقبال نحو العراق، ويمر جيشه بقرقيسياء فيقتتلون بها فيقتل بها من الجبارين مائة ألف، ويبعث السفياني جيشا إلى الكوفة وعدتهم سبعون ألفا، فيصيبون من أهل الكوفة قتلا وصلبا وسبيا، فبينا هم كذلك إذ أقبلت رايات من قبل خراسان وتطوى المنازل طيا حثيثا ومعهم نفر من أصحاب القائم، ثم يخرج رجل من موالي أهل الكوفة في ضعفاء فيقتله أمير جيش السفياني بين الحيرة والكوفة، ويبعث السفياني بعثا إلى المدينة فينفر المهدي منها إلى مكة، فيبلغ أمير جيش السفياني أن المهدي قد خرج إلى مكة، فيبعث جيشا على أثره فلا يدركه حتى يدخل مكة خائفا يترقب على سنة موسى بن عمران عليه السلام. وقال: فينزل أمير جيش السفياني البيداء فينادي مناد من السماء: يا بيداء بيدي القوم، فيخسف بهم، فلا يفلت منهم إلا ثلاثة نفر، يحول الله وجوههم إلى أقفيتهم، وهم من كلب، وفيهم نزلت هذه الآية: يا أيها الذين أوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معكم من قبل أن نطمس وجوها فنردها على أدبارها الآية. قال: والقائم يومئذ بمكة، قد أسند ظهره إلى البيت الحرام مستجيرا به، فينادي: يا أيها الناس، إنا نستنصر الله فمن أجابنا من الناس فإنا أهل بيت نبيكم محمد صلى الله عليه وآله،

ونحن أولى الناس بالله وبمحمدﷺ، فمن حاجنى فى آدم فأنا أولى الناس بآدم، ومن حاجنى فى نوح فأنا أولى الناس بنوح، ومن حاجنى فى إبراهيم فأنا أولى الناس بإبراهيم، ومن حاجنى فى محمدﷺ فأنا أولى الناس بمحمدﷺ، ومن حاجنى فى النبيين فأنا أولى الناس بالنبيين، أليس الله يقول فى محكم كتابه: إن الله اصطفى آدم ونوحا وآل إبراهيم وآل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم؟ فأنا بقية من آدم، وذخيرة من نوح، ومصطفى من إبراهيم، وصفوة من محمد صلى الله عليهم أجمعين. ألا فمن حاجنى فى كتاب الله فأنا أولى الناس بكتاب الله، ألا ومن حاجنى فى سنة رسول الله فأنا أولى الناس بسنة رسول الله، فأنشد الله من سمع كلامى اليوم لما أبلغ الشاهد منكم الغائب، وأسألكم بحق الله وبحق رسوله وبحقى، فإن لى عليكم حق القربى من رسول الله إلا أعنتمونا ومنعتمونا ممن يظلمنا فقد أخفنا وظلمنا وطردنا من ديارنا وأبنائنا وبغى علينا ودفعنا عن حقنا وافترى أهل الباطل علينا، فالله الله فينا لا تخذلونا وانصرونا ينصركم الله تعالى. قال: فيجمع الله عليه أصحابه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا، ويجمعهم الله له على غير ميعاد قزعا كقزع الخريف، وهى - يا جابر - الآية التى ذكرها الله فى كتابه: أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا إن الله على كل شئ قدير فيبايعونه بين الركن والمقام، ومعه عهد من رسول اللهﷺ قد توارثته الأبناء عن الآباء، والقائم - يا جابر - رجل من ولد الحسين يصلح الله له أمره فى ليلة، فما أشكل على الناس من ذلك - يا جابر - فلا يشكلن عليهم ولادته من رسول اللهﷺ ووراثته العلماء عالما بعد عالم، فإن أشكل هذا كله عليهم فإن الصوت من السماء لا يشكل عليهم إذا نودى باسمه واسم

أبیه وأمه.[1]

---

۱. «جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «ای جابر! بر زمین بنشین (خانه‌نشین باش) و دست و پایی نجنبان (فعّالیتی نکن) تا نشانه‌هائی را که برایت یاد می‌کنم ببینی چنانچه بدان برسی: نخستین آنها اختلاف بنی عبّاس است و من در تو نمی‌بینم که آن را دریابی ولی پس از من آن را از من روایت کن، و آوازدهنده‌ای از آسمان ندا کند و شما را آوازی از جانب دمشق به فتح برسد، و قریه‌ای از آبادی‌های شام به نام جابیه فرورود، بخشی از قسمت راست مسجد دمشق فرو ریزد، و گروهی شورشی از ناحیه ترک خروج کنند، و اغتشاش و بی‌قانونی روم به دنبال آن باشد، و طایفه ترک روی آورند تا آنکه در جزیره فرود آیند، و نیز شورشیان از روم روی آورند تا در رمله فرود آیند، پس در آن سال ای جابر در هر سرزمینی از ناحیه مغرب اختلاف فراوانی پدید آید، پس نخستین سرزمینی که ویران می‌شود سرزمین شام باشد، سپس در آن هنگام اختلاف آنان بر سه پرچم باشد: پرچم أصهب و پرچم أبقع و پرچم سفیانی، پس سفیانی با ابقع برخورد کند و به جنگ پردازند، و سفیانی او و هر کس را که از او پیروی می‌کند خواهد کشت، سپس أصهب را می‌کشد، و بعد دیگر همّتی به کار نخواهد بست مگر روی آوردن به سوی عراق، و سپاهیانش به قرقیسیا گذر کنند و در آنجا به جنگ پردازند و صد هزار تن از ستمکاران در آنجا کشته شوند، و سفیانی سپاهی به کوفه گسیل دارد که هفتاد هزار نفر شمار ایشان باشد، پس ایشان مردم کوفه را بکشند و به دار آویزند و اسیر کنند، در کشاکشی این چنین که بر ایشان واقع شده، ناگاه پرچم‌هایی از جانب خراسان پدیدار شود و پرچمداران منزل‌ها را با سرعت بسیار بپیمایند و با آنان چند تن از اصحاب قائم همراه باشند، سپس مردی از موالی (غیر بومی) اهل کوفه با جمعی ناتوان خروج کند، فرمانده سپاه سفیانی میان حیره و کوفه او را به قتل رساند و سفیانی گروهی را به مدینه روانه کند و مهدی از آنجا به مکّه رهسپار شود و خبر به فرمانده سپاه سفیانی رسد که مهدی به جانب مکّه بیرون شده است، پس او لشکری از پی او روانه کند ولی او را نیابد تا اینکه مهدی با حالت ترس و نگرانی بدان سنّت که موسی بن عمران داشت داخل مکّه شود.

آن حضرت فرمود: فرمانده سپاه سفیانی در صحرا فرود می‌آید، پس آوازدهنده‌ای از آسمان ندا می‌کند که «ای دشت، آن قوم را نابود ساز» پس دشت نیز ایشان را به درون خود می‌برد و هیچ یک از آنان نجات نمی‌یابد مگر سه نفر که خداوند رویشان را به پشت آنان بر می‌گرداند و ایشان از قبیله کلب هستند، و این آیه در مورد آنان نازل شده: «ای

کسانی که کتاب به شما داده شده به آنچه ما فرو فرستادیم (قرآن) که آنچه را نزد شماست (تورات و انجیل) تصدیق می‌کند، ایمان آورید پیش از آنکه چهره‌هایی را محـو سـازیم و آنها را به پشتهایشان برگردانیم- تا آخر آیه». حضرت فرمود: قائم در این هنگام در مکّـه خواهد بود، پشت خود را به بیت الحرام تکیه داده و بدان پنـاه جسـته آواز مـی‌دهـد: ای مردم ما از خدا یاری می‌طلبیم، چه کسی از مردم (دعوت) ما را پاسخ می‌گویـد؟ کـه مـا خاندان پیامبر شما محمّد هستیم، و ما شایسته‌ترین مردم به خداوند و محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشیم، پس هر که در باره آدم با من محاجّه کند، بداند که من سزاوارترین مردم به آدم هسـتم؛ و هر که با من در باره نوح محاجّه پردازد بداند که من شایسته‌ترین مردم به ابراهیم هستم؛ و هر کس در مورد محمّد صلی الله علیه و آله با من به محاجّه برخیزد بداند که مـن سـزاوارترین مـردم بـه محمّد صلی الله علیه و آله هستم، و هر کس در مورد پیامبران با من محاجّه کند بداند که من سـزاوارترین مردم به پیامبران هستم، مگر خداوند در کتاب خود نمی‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ- الآیه «همانا خداوند آدم و نـوح و آل ابـراهیم و آل عمران را برجهانیان برگزید فرزندانی که برخی از آنان از نسل پاره‌ای دیگر هسـتند و خداوند شنوا و دانا است» پس من یادگاری هستم از آدم و به جا مانده از نوح و برگزیده از ابراهیم و خلاصه‌ای از محمّد که درود خداوند بر تمامی آنها باد.

بدانید هر کس با من در باره کتاب خدا به محاجّه پردازد پس من شایسته‌تـرین مـردم بـه کتاب خداوند هستم، هان: هر که در مورد سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله با من محاجّه کند بداند که من سزاوارترین مردم به سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، پس من به خدا سوگند می‌دهـم هـر کس را که امروز سخن مرا می‌شنود که حاضران [از شما] به غایبـان از شـما مـی‌خـواهم ابلاغ کند و به حقّ خدا و حقّ رسول او صلی الله علیه و آله و حقّ خودم که مرا بر شما حقّ خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله است از شما می‌خواهم که ما را یاری نمائید و از ما باز دارید آن کـس را که به ما ستم می‌کند که ما مورد وحشت و ستم قرار گرفتیم و از شـهرها و فرزنـدانمان رانده شدیم و بر ما ستم شد و از حقّمان کنار زده شدیم و آنان که بر باطل بودنـد بـر مـا نسبت ناروا بستند پس خدا را خدا را (به یاد آرید) در حقّ ما، ما را خوار نسازید و ما را یاری کنید تا خدای تعالی شما را یاری فرماید».

آن حضرت ادامه داد: پس خداوند سیصد و سیزده نفـر یـاران آن حضـرت را بـر اوگـرد می‌آورد، و خداوند آنان را بدون قرار قبلی برای او فراهم آورد بسان پاره‌های ابـر پـاییز (که متفرّقند و بعد به هم می‌پیوندند) ای جابر این همان آیه‌ای است که خداوند در کتـاب

هم چنانکه ملاحظه می‌شود در این نقل فقط از یـک نفـر سـخن گفتـه شـده، کسی که سفیانی برای کشتنش به سمت مدینه می‌رود. خسـف سـپاه سـفیانی در بیدا نیز به دلیل این است که آهنگ کشتن او را دارند و همو پشت به کعبه بـرای مردم سخنرانی می‌کند و۳۱۳نفردر بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند و از نشـانه هایش صیحه آسمانی است و...همه اینها برای کسی جزامام مهدی﷣ نیسـت و همان کسی است که براساس این روایت عهد پیامبر خداﷺ را با خود همراه دارد؛ بنابراین آنکه عهد پیامبرﷺ را با خود دارد، کسی جز امام مهدی﷣ نیست.

به هر تقدیر، به اقتضای ظهور روایت و سیاق آن و نیـز بـه قرینـه نقـل معتبـر

خود آن را ذکر کرده است که: أینَ ما تَکُونُوا یأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعـاً «هـر کجـا کـه باشـید خداوند همگی شما را گرد می‌آورد که خدا بر همه چیز توانا است» پس در میان رکـن و مقام با او بیعت می‌کنند و با او عهدی از رسول خداﷺ همراه است که فرزنـدان آن را از پدران به ارث دریافت داشته‌اند، و قائم– ای جابر– مردی از فرزندان حسین﷣ است که خداوند کار او را یک شبه برایش اصلاح می‌فرماید، پس هر چـه از آن جملـه بـر مـردم مشکل نماید دیگر زاده شدن او از نسل رسـول خـداﷺ و ارث بـردن او از علمـای هـر عالمی پس از دیگری بر ایشان مشکل نخواهد بود و باز اگر اینها هم جملگی بـر ایشـان مشکل باشد آن آواز که از آسمان بر می‌خیزد هنگامی کـه او بـه نـام خـودش و پـدر و مادرش خوانده می‌شود، دیگر مشکلی را بـر ایشـان بـاقی نمـی‌گـذارد». *کتـاب الغیبـة*، ص۲۸۸، ۲۹۱.

چنانچه گذشت این روایت سند معتبری دارد:

درباره وثاقت احمد بن محمد، ر.ک: *الفهرست*، محمدبن حسن طوسی، ص ۶۸؛

درباره وثاقت احمد بن حسین بن عبدالملک، ر.ک: همان، ص ۵۸؛

درباره وثاقت حسن بن محبوب، ر.ک: *رجال الطوسی*، طوسی، ص ۳۳۴؛

درباره وثاقت عمر بن ابی مقدام، ر.ک: *معجم رجـال الحـدیث*، ابوالقاسـم خـویی، ج۱۴، ص۸۲؛

درباره وثاقت جابر بن یزید، ر.ک: همان، ج ۴، ص ۳۴۴.

همین روایت در کتاب ***غیبت نعمانی***، روایت مورد استناد احمد بصری ناظر به یک شخصیت است و حداقل آن این است که ناظر بودن این روایت به دو شخصیت متفاوت احتمالی است و نمی‌توان درباره آن قضاوت قاطعانه داشت، بنابراین احمد بصری نمی‌تواند با استناد آن چیزی را ثابت کند و استناد وی به این روایت دلیل دیگری بر ضعف بنیه علمی اوست.

تذکر این نکته نیز ضروری است که در کلام احمد به روشنی دلیلی بر اینکه چرا روایت مورد وصف «مَعَهَ عَهْدَ نَبی اللّه و رَاَیْتَه و سلاحه» به دو شخصیت مربوط است، ارائه نشده بود. با وجود این در ادامه کلام او مطلبی وجود دارد که احتمالاً دلیل او بر ادعایش باشد، عبارت او چنین است:

> ثم ان الامام الباقرعليه‌السلام بین ان هذا الذی یاتی ویخرج و معه ثلاث ماة و بضعة عشر رجلا و یذهب الی المدینة بینما الامام المهدیعليه‌السلام یجتمع له ثلاث و ماة و ثلاثة عشر فی مکة فهم الذی یجتمعون علیه فی مکة کما هو بین فی الکلام المتقدم من الروایة.

اگر مقصود او از این عبارت این باشد که چون ۳۱۳ یار با امام در مکه بیعت می‌کنند در حالی که نفر دومی که ۳۱۳ نفر همراه اویند به سمت مدینه می‌رود، پس این‌ها دو نفرند این ادعا بی‌نهایت سست است؛ زیرا تعبیر روایت این است: «فَإذا خَرَجَ رجل مِنْهُم مَعَهُ ثلاث مائة وَبِضعَةَ عَشَرَ رَجُلاً وَ مَعُهَ رایةَ رَسوُلَ اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله عامِدَا إلِیَ الْمَدینَة» بدیهی است که معنی روایت این است که او به همراه ۳۱۳ یار خود به سوی مدینه حرکت می‌کند نه اینکه در مدینه با یاران خود بیعت می‌کند؛ بر این اساس از عبارت به‌کار رفته در این روایت نمی‌توان تعدد شخصیت‌ها را استنباط نمود؛ زیرا همان شخصیتی که در مکه با یاران خود بیعت می‌نماید، به سمت مدینه حرکت می‌کند.

نقد ادعای دوم

دومین ادعای احمد این بود که مقصود از عهد در این روایت وصیت پیامبر گرامی اسلام است و البته بدیهی است صرف اینکه شخصیت دوم مورد اشاره این حدیث وصیت پیامبر گرامی اسلام را همراه داشته باشد، چیزی را به سود احمد ثابت نمی‌کند بنابراین همان‌طور که احمد در جاهای دیگر ادعا کرده است، مقصود او این است که همراه داشتن وصیت به این معنا است که وصی کسی است که نام او در حدیث وصیت آمده و برای اولین بار برای اثبات حقانیت خود به آن استناد می‌کند و چون نام احمد در حدیث شب وصیت آمده و او برای اولین بار آن را بر خود تطبیق کرده، پس حدیث یاد شده به او اشاره می‌کند.

در نقد این ادعا باید گفت اگر بپذیریم که عهد همان وصیت است و در آن مناقشه نکنیم، آنچه در این روایت آمده این است که باید از مردی از نسل امام حسین علیه‌السلام پیروی کرد که عهد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را همراه خود داشته باشد و همراه داشتن عهد به این معنا است که عهد چیزی بوده که نزد ائمه وجود داشته و دست به دست می‌شده است. این مطلب افزون بر اینکه ظاهر روایت است، با این عبارت حدیث نیز تایید می‌شود: «فان عهد نبی الله صار عند علی بن الحسین، ثم صار عند محمد بن علی» گواه دیگر این مطلب فرازی از همین حدیث است که در کتاب *نعمانی* آمده است:

«...فیبایعونه بین الرکن والمقام، ومعه عهد من رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قد توارثته الأبناء عن الآباء ...».

چنانچه به نظر می‌رسد در این روایت تصریح شده است که عهد پیامبر چیزی بوده است که فرزندان آن را از پدرانشان به ارث می‌بردند؛ بنابراین آن عهدی که مورد نظر این روایت و نشانه شخصیت مورد نظر است چیزی بوده که همراه آن

شخصیت بوده و کسی که ادعا می‌کند مصداق این روایت است باید با خود عهدی داشته باشد و بتواند انتساب آن به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را ثابت کند؛ در نتیجه حدیث مندرج در یک کتاب ـ حدیث شب وصیت که احمد بصری به استناد آن خود را مهدی اول می‌خواند ـ نمی‌تواند مصداق عهد باشد.

نقد ادعای سوم

سومین ادعای احمد این بود که مقصود از سلاح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همان قرآن و علم است.

در نقد این ادعا نیز باید گفت خواننده بصیر نیک می‌داند که دلیل این ادعای احمد چیست و چرا با وجود اینکه روشن است معنی این واژه در لغت عرب همان ابزار جنگ است. باز او ادعا می‌کند که سلاح به معنای قرآن و علم است؛ بی‌تردید آنچه احمد را به طرح این ادعا مجبور کرده است، چیزی نیست جز اینکه او نمی‌توانسته ادعای همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را داشته باشد؛ زیرا این ادعای غیر قابل اثبات به سرعت موجب رسوایی او می‌شد؛ بنابراین او ناگریز شده تا سلاح را به معنی علم بگیرد تا بتواند با طرح مطالب غیر قابل اثباتی به نام «علم لدنی»، خود را از زحمت اثبات همراه داشتن سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله برهاند.

به هر تقدیر، با رجوع به احادیث پیشوایان معصوم بی اساس بودن این ادعای احمد نیز روشن می‌شود. برخی از روایاتی که به سلاح پیامبر گرامی اسلام مربوط هستند، و این واقعیت را نشان می‌دهند که سلاح چیزی جز همان ابزار جنگی نیست، به این قرارند:

۱. أبی جعفر علیه السلام قال: لما حضر علی بن الحسین علیه السلام الوفاة، قبل ذلك أخرج سفطا أو صندوقا عنده، فقال: یا محمد احمل هذا

الصندوق، قال: فحمل بین أربعة، فلما توفی جاء إخوته یدعون [ما] فی الصندوق فقالوا: أعطنا نصیبنا فی الصندوق فقال: والله ما لکم فیه شیء و لو کان لکم فیه شیء ما دفعه إلی و کان فی الصندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله؛[1]

امام باقر علیه السلام فرمود: پیش از آنکه وفات علی بن الحسین علیه السلام فرا رسد، سبد یا صندوقی را که نزد او بود، بیرون آورد و فرمود: ای محمد! این صندوق را ببر. پس آن را در میان چهار تن (که چهار طرفش را گرفته بودند) بردند. چون آن حضرت وفات کرد، برادران امام باقر علیه السلام آمدند و ادعا کردند از آنچه در میان صندوق بود، سهم ما را بده. فرمود: به خدا که از سهم شما چیزی در آن نبود. اگر از سهم شما چیزی در آن بود، پدرم آن را به من نمی‌داد. در آن صندوق، سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

۲. أبی إبراهیم علیه السلام قال: السلاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شر خلق الله کان خیرهم، لقد حدثنی أبی أنه حیث بنی بالثقفیة ـ و کان قد شق له فی الجدار ـ فنجد البیت، فلما کانت صبیحة عرسه رمی ببصره فرأی حذوه خمسة عشر مسمارا ففزع لذلك و قال لها: تحولی فإنی أرید أن أدعو موالی فی حاجة فکشطه فما منها مسمار إلا وجده مصرفا طرفه عن السیف و ما وصل إلیه منها شیء؛[2]

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: اسلحه نزد ما نهاده شده و از آسیب محفوظ است. اگر نزد بدترین مخلوق خدا گذارند، بهترینِ

---

۱. *الکافی*، کلینی، ج ۱، ص ۳۰۵.
۲. همان، ص ۲۳۵.

ایشان شود. پدرم به من خبر داد که چون با همسر ثقفیه خویش عروسی کرد، اتاقی را که اسلحه را در شکاف دیوار آن پنهان کرده بود، برای عروسی زینت کرده بودند. بامداد شب زفاف، چشمش به دیوار افتاد. در محل شکاف، جای پانزده میخ دید و نگران شد. به عروس گفت: از اتاق بیرون رو که می‌خواهم غلامان را برای کاری بخوانم! پس شکاف را بررسی کرد و دید سر میخ‌ها از طرف شمشیر برگشته و به آن برخورد نکرده است.

بدیهی است که توصیف سلاح به قرار گرفتن در صندوق یا دیوار نشان دهنده آن است که مقصود از سلاح همان ابزار جنگ است.

گاهی نیز این توضیح آمده است که سلاح نزد فلان امام بوده و آن را با چشم خود دیده‌اند. روشن است که چنین توصیفی با تفسیر سلاح به علم متناسب نیست:

سلیمان بن هارون قال قلت لأبی‌عبدالله علیه السلام ان العجلیة یزعمون أن عبدالله بن الحسن یدعی ان سیف رسول‌الله صلی الله علیه و آله عنده قال والله لقد کذب فوالله ما هو عنده و ما رآه بواحدة من عینیه قط و لا رآه عند أبوه الا أن یکون رآه عنده علی بن الحسین...؛[1] سلیمان بن هارون گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: عجلی‌ها معتقدند که عبدالله بن حسن مدعی است شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله نزد اوست. فرمود: به خدا قسم، دروغ می‌گوید. نزد او نیست؛ هرگز با یك چشم خود هم آن را ندیده و نه پدرش، مگر اینکه نزد علی بن الحسین علیه السلام دیده

---

۱. همان، ص۱۹۴.

باشد... .

آنچه گفته شد خود دلیل جداگانه دیگری بر فقدان صلاحیت علمی احمد بصری و بی بهره بودن او از دانش به ابتدائیات علم حدیث و در نتیجه بی اساس بودن دعاوی پرطمطراق اوست.

اشتباه در فهم روایت حسن بن وشاء

احمد بصری در مقام اثبات اینکه از طریق خواب می‌توان حجت خدا را شناخت به ماجرای حسن بن وشاء استناد کرده و می‌نویسد:

> و امام رضا علیه السلام ایمان یکی از واقفه که به دلیل خواب ایمان آورده بود را تأیید کرد؛ پس آن حضرت به خواب او آمدند و به او فرمودند: به خدا سوگند تو به سوی حق بازمی گردی.[۱]

نقد و بررسی

مقصود او از ماجرای تأیید شدن خواب یکی از واقفه به وسیلهٔ امام رضا علیه السلام این ماجراست:

> الحسن بن علی الوشاء [قال]: كنا عند رجل بمرو وكان معنا رجل واقفی، فقلت له: اتق الله، قد كنت مثلك، ثم نور الله قلبی، فصم الأربعاء والخميس والجمعة واغتسل وصل ركعتين، وسل الله أن يريك فی منامك ما تستدل به علی هذا الامر. فرجعت إلی البيت، وقد سبقنی كتاب أبی الحسن إلی يأمرنی فيه أن أدعو إلی هذا الامر ذلك الرجل، فانطلقت إليه، وأخبرته وقلت له: احمد الله واستخره مائه مرة،

---

۱. «و اقر الامام الرضا علیه السلام ایمان بعض الواقفیة لرویا راهافقد اتاها ابوالحسن الرضا علیه السلام فی الرویا وقال له والله لترجعن الی الحق»؛(*المتشابهات*، احمدالحسن، ص۲۳۸).

وقلت: إنی وجدت کتاب أبی الحسن قد سبقنی إلی الدار [أن] أقول لك، وفيه ما كنا فيه وإنی لأرجو أن ينور الله قلبك فافعل ما قلت لك من الصوم والدعاء. فأتانی يوم السبت فی السحر فقال لی: أشهد أنه الامام المفترض الطاعة. فقلت: وكيف ذلك ؟ قال: أتانی أبو الحسن البارحة فی النوم فقال: يا إبراهيم - والله - لترجعن إلی الحق. وزعم أنه لم يطلع عليه إلا الله؛[1]

حسن بن علی وشّاء می‌گوید: نزد ما در مرو مردی زندگی می‌کرد که واقفی بود.به او گفتم: از خدا بترس! من هم مثل تو بودم ولی خدا قلبم را نورانی کرد.چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر و غسل کن و دو رکعت نماز بخوان و از خدا بخواه تا آنچه را که بتوانی با آن برای این کار استدلال کنی، به تو نشان بدهد.

به خانه برگشتم و دیدم نامه‌ای از طرف امام رضا علیه السلام رسیده و دستور داده است که آن مرد را برای این کار بخوانم. پس به سوی او روانه شدم و او را با خبر نموده، گفتم: خدا را حمد کن و صد مرتبه از او طلب خیر نما. چون در مورد تو نامه‌ای به من رسیده که در باره همان مباحث ما می‌باشد. و من امیدوارم که خدا قلب تو را نورانی گرداند. پس آنچه از روزه گرفتن و دعا کردن به تو گفتم انجام بده.

پس روز شنبه سحر نزد من آمد و گفت: گواهی می‌دهم که او امام واجب الاطاعه می‌باشد. پرسیدم چگونه این را

---

۱. *الخرائج والجرائح*، قطب الدين الراوندی، ج۱، ص ۳۶۶.

فهمیدی؟گفت: دیشب امام رضا علیه‌السلام به خواب من آمد و فرمود: ای ابراهیم! به خدا سوگند! تو به سوی حقّ باز خواهی گشت. و او می‌گفت: هیچ کس جز خدا حال او را نمی‌دانست.

استدلال به این روایت به این دلیل باطل است که آنچه که مورد ادعای احمد بصری است این است که به وسیله خواب می‌توان حجت خدا را شناسایی کرد. او برای اثبات ادعایش نیازمند دلایلی از قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است، روایاتی که مدلول آنها این است که ائمه علیهم‌السلام تایید کرده‌اند که می‌شود از طریق خواب حجت خدا را شناخت. بر این اساس آنچه احمد به آن نیاز دارد این است که کسی خوابی ببیند و بر اساس آن ایمان بیاورد و او ماجرای خواب خود و ایمان مبتنی بر آن را بر امام عرضه کند و امام این ایمان مبتنی بر خواب را تأیید نماید، حال یا به صراحت و یا به عدم ردع که کاشف از تأیید است؛ در حالی که در ماجرای مورد نظر چنین چیزی اتفاق نیافتاده است، یعنی این طور نیست که واقفی مورد نظر خوابی ببیند و بر اساس آن ایمان بیاورد و بعد در عالم بیداری به محضر امام رضا علیه‌السلام برسد و آن حضرت ایمان او را تأیید کند؛ زیرا اولاً، براساس این گزارش امام رضا علیه‌السلام در خواب ایمان واقفی را تأیید کردند و اینکه اگر امام در عالم خواب ایمان کسی را تأیید کنند. آیا چنین خوابی حجت است یا نه، خود آغاز بحث است و احمد بصری تازه می‌خواهد با این استدلال حجت بودن خواب را ثابت کند، بنابراین نمی‌تواند استدلال خود را بر اساس یک خواب استوار کند. به تعبیر دیگر، احمد بصری مدعا را دلیل قرار داده است. مدعا این است که از طریق خواب می‌توان حجت خدا را شناخت و دلیل او خودش یک خواب است و این استدلال دوری است؛ زیرا او تلاش کرده تا حجیت خواب را با خواب ثابت کند و ثانیاً، اگر فرض را بر این بگیریم که اگر امام در خواب ایمان مبتنی بر خواب کسی را تأیید

کنند، کافی است؛ باز هم استدلال احمد ناقص است زیرا براساس گزارش حسن بن وشاء آنچه امام در عالم خواب به واقفی مورد نظر فرموده‌اند، اخبار از این است که تو به حق باز می‌گردی و ایمان مبتنی بر خواب او را تأیید نمی‌کند؛ یعنی امام در عالم خواب به او نمی‌فرمایند این ایمانی که تو بر اساس خواب آوردی قبول است بلکه به او خبر می‌دهند که تو در آینده ایمان خواهی آورد دلیل اینکه امام در همان خواب ایمان او را تأیید نکرده‌اند، این است که اساساً آن شبی که او امام را در خواب دید، هنوز ایمان نیاورده بود تا امام ایمان مبتنی بر خواب او را تأیید کنند، بلکه خواب انگیزه‌ای شد تا بعد از خواب ایمان بیاورد. از این رو؛ این ادعای احمد بصری که و «اقر الامام الرضا علیه‌السلام ایمان بعض الواقفیة لرویا راهافقد اتاها ابوالحسن الرضا علیه‌السلام فی الرویا وقال له والله لترجعن الی الحق» از اساس باطل است؛ زیرا اگر مقصود او این است که امام رضا علیه‌السلام در عالم بیداری خواب واقفی را تأیید کردند، چنین ادعایی کذب است و اگر مقصود او این است که امام در عالم خواب ایمان او را تأیید کردند، هم استدلال احمد بر خواب برای اثبات حجیت خواب دوری است و هم اساساً امام در عالم خواب ایمان کسی را تأیید نکردند چون در وقت خواب اساساً، هنوز ایمانی وجود نداشت.

استدلال به این ماجرا را به صورت دیگری نیز می‌توان تقریر کرد، به این صورت که براساس این گزارش حسن بن وشاء که از صحابی امام رضا علیه‌السلام بوده است به واقفی مورد نظر توصیه می‌کند برای پی بردن به امامت امام رضا علیه‌السلام از طریق خواب وارد شود و امام رضا علیه‌السلام با نوشتن نامه این کار حسن بن وشا را تایید می‌کنند بنابر این شناخت حجت خداوند از طریق رویا مورد تایید امام رضا علیه‌السلام قرار گرفته است.

پاسخ این است که اولاً، این مطلب اگر درست هم باشد، باز اشکال سابق را

برطرف نمی‌کند؛ زیرا احمد بصری در استدلال خود به رفتار حسن بن وشا استدلال نکرد بلکه او به آمدن امام به خواب واقفی استدلال کرده بود. متن کلام او به این صورت است:

> و امام رضا ایمان یکی از واقفه که به دلیل خواب ایمان آورده بود را تایید کرد، پس آن حضرت به خواب او آمدند و به او فرمودند به خدا سوگند تو به سوی حق بازمی‌گردی.

این عین عبارت احمد بصری است و چنانچه ملاحظه می‌شود او به عمل حسن بن وشا استدلال نکرده است، بلکه ادعا می‌کند یکی از واقفه با خواب ایمان آورد و امام خواب او را تأیید فرمود؛ زیرا به خواب او آمده و ایمان او را تایید نمود؛ بنابراین احمد بصری آمدن امام رضاعليه‌السلام به خواب واقفی و تأیید ایمان او در عالم خواب را دلیل مدعای خود گرفته است. در نتیجه مطلب یاد شده سودی برای احمد بصری در پی نخواهد شد و اگر این پاسخ درست باشد، خود دلیل جداگانه دیگری است و به سخن احمد بصری ربطی ندارد و اشتباهی که او مرتکب شده را نمی‌پوشاند.

ثانیاً، این ادعا که از ماجرای یاد شده می‌توان فهمید امام رضاعليه‌السلام رفتار حسن بن وشا را تایید فرموده‌اند اساساً غیرقابل اثبات است؛ زیرا براساس این ماجرا پس از این که حسن وشا می‌گوید من به واقفی توصیه کردم برای پی بردن به امامت امام رضاعليه‌السلام از خداوند بخواهد در خواب حقیقت را بر او آشکار کند، چنین آمده است: «إِنّی وَجَدْتُ کِتابَ أَبِی الْحَسن قَدَ سَبَقَنی إِلیَ الدّار [أن] أَقولُ لَك، وَفیه مٰا کُنّا فیه» این عبارت هیچ تصریحی به بیان خواب در نامه امام رضاعليه‌السلام ندارد بلکه قرینه داخلی روایت دلالت می‌کند که این عبارت چیزی جز اصل دعوت واقفی به امامت امام رضاعليه‌السلام نبوده است؛ زیرا حسن وشاء اندکی قبل چنین گفته است:

«وَقَدْ سَبَقنی کِتابَ أَبی الحْسَن إِلیّ یأمُرُنی فیهِ أَنْ أَدعُوُ إلی هذا اَلاَمر ذٰلِکَ الرَّجُل»

این جملات تصریح می‌کند که محتوای نامه امام دعوت مرد واقفی به امامت امام رضاعليه‌السلام بوده است. بنابر این وقتی که در ادامه برای آن مرد واقفی گزارش نامه را می‌دهد، مقصود او از «وَ فیه ما کنّا فیه» همان چیزی است که اندکی پیش به آن تصریح کرده بود؛ یعنی دعوت مرد واقفی به امامت امام رضاعليه‌السلام.

آنچه گذشت را با این نکته می‌توان به پایان رساند که در بدترین وضعیت‌ها جمله «وَفیه مٰا کنا فیه» مجمل است و باز در این فرض نیز استدلال به آن به دلیل اجمال اشتباه خواهد بود.

برداشت نادرست از حدیث جندب

یکی دیگر از موارد اشتباه احمد بصری ادعای او دربارهٔ تأیید خواب جندب یهودی به‌وسیله پیامبر گرامی اسلامصلى‌الله‌عليه‌وآله است. او در یکی از کتاب‌هایش در مقام تبیین جایگاه خواب از دیدگاه قرآن و اهل بیتعليهم‌السلام و اثبات اینکه می‌توان به‌وسیله خواب حجت خدا را شناخت، به روایات و گزارش‌های متعددی استناد می‌کند. از جمله این‌که چنین می‌نویسد:

> همچنان که پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله خواب را به عنوان یک راه هدایت و ایمان تأیید فرمودند ... و خواب آن فرد یهودی را که پیامبر خدا موسیعليه‌السلام را در خواب دید و به او خبر داد که حق با محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله است را تأیید فرمود.[۱]

به این ترتیب احمد بصری ادعا می‌کند که پیامبر رؤیای آن مرد یهودی را که

---

۱. «کما اقر رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله الرویا کطریق هدایة و ایمان ... واقر رویا یهودی رای نبی الله موسی و اخبره ان الحق مع محمد»؛(*المتشابهات*، احمدالحسن، ج ۴، ص ۲۳۷).

پیامبری آن حضرت را در خواب دیده بود تأیید کردند.

نقد و بررسی

مقصود احمد بصری از مرد یهودی ظاهراً «جندب بن جناده» است. گروه علمی انصار نیز در پی‌نوشتی بر این مطلب از احمد بصری، این موضوع را تأیید کرده‌اند.[۱] ماجرای ایمان «جندب بن جناده» آن‌چنان که گروه علمی انصار نقل کرده‌اند و در منابع روایی گزارش شده، به‌این قرار است:

دخل جندب ابن جنادة الیهودی من خیبر علی رسول الله صلی الله علیه و آله، فقال: یا محمد أخبرنی عما لیس لله وعما لیس عند الله و عما لایعلممه الله؟ فقال: و اما ما لیس لله فلیس لله شریک وأما ما لیس عند الله فلیس عند الله ظلم للعباد، وأما ما لا یعلمه الله فذلك قولکم یا معشر الیهود إنه عزیر ابن الله والله لا یعلم له ولدا. فقال جندب: أشهد أن لا إله إلا الله وإنك رسول الله حقا. ثم قال: یا رسول الله إنی رأیت البارحة فی النوم موسی بن عمران علیه السلام فقال لی: یا جندب أسلم علی ید محمد واستمسك بالأوصیاء من بعده، فقد أسلمت فرزقنی الله ذلك، فأخبرنی بالأوصیاء بعدك لاتمسك بهم. فقال یا جندب: أوصیائی من بعدی بعدد نقباء بنی إسرائیل.[۲]

جندب بن جناده یهودی که از یهودان خیبر بود، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا خبر ده مرا از آنچه برای خدا نیست؟ و از آنچه نزد خدا نیست؟ و از آنچه خدا نمی‌داند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما آنچه برای خدا نیست

---

۱. همان، پی‌نوشت شماره۳.

۲. *کفایة الأثر*، الخزاز القمی، ص ۵۷- ۵۸.

پس آن شریک است اما آنچه نزد خدا نیست پس آن ظلم بر بندگان است و اما آنچه خدا نمی‌داند، آن گفتار شما مردمان یهود است که عزیر فرزند خدا است و خدا برای خود فرزندی نمی‌داند.

جندب گفت: گواهی دهم که جز خدای یگانه خدایی نیست و گواهی دهم که به حقیقت تو محمد رسول خدایی. سپس جندب عرض کرد: ای پیامبر خدا دیشب حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام را در خواب دیدم. به من فرمود: ای جندب! به دست محمد اسلام آور، و به اوصیای پس از او متمسک شو و خداوند اسلام را روزی من فرمود و مسلمان شدم. اکنون از اوصیای خود مرا آگاه فرما تا به آنان متمسک گردم؟ فرمود: ای جندب! اوصیای پس از من به عدد نقیبان بنی اسرائیل هستند.

با دقت در این روایت روشن می‌شود که احمد بصری در فهم معنی روایت به خطا رفته است؛ زیرا در این روایت تصریح شده است که جندب در ابتدا پرسش های خود را مطرح می‌کند و وقتی پاسخ های قانع کننده‌ای از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شنود، به آن حضرت ایمان می‌آورد؛ بنابراین او نه به استناد خواب بلکه دلیل این‌که پاسخ‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درست یافت، ایمان آورد در حالی که اگر دلیل ایمان جندب خواب بود، او نیازی به آزمودن آن حضرت با پرسش‌های خود نداشت بلکه با وجود این‌که جندب حضرت موسی علیه‌السلام را در خواب دیده و آن حضرت او را به اسلام دعوت کرده بود، باز هم جندب به خواب اکتفا نکرد و پس از طرح پرسش از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ارائه پاسخ‌های منطقی از جانب آن حضرت اسلام آورد و چه بسا همین اقدام جندب را بتوان دلیل این گرفت که او نیز خواب را حجت

نمی‌دانسته است.

اشتباه در استدلال به آیات سه‌گانه

شخصی از احمد بصری پرسید: شما شیعیان معتقدید سفیران امام مهدی علیه‌السلام چهار نفر بودند و پس از آن‌ها سفارت پایان یافت، با وجود این تو با چه دلایل عقلی و نقلی از قرآن، تورات و انجیل می‌توانی ثابت کنی که سفیر پنجم هستی؟

احمد بصری در پاسخ نوشت:

> ... و اکنون ادلّه‌ای را بیان می‌کنیم که نشان می‌دهد هنگام رسیدن زمان قیامت صغری و دولت عدل الهی آنان از سوی خود فرستاده‌ای را به سوی مردم می‌فرستند و ما به جهت رعایت اختصار به برخی از این ادله اکتفا می‌کنیم:
>
> بخش اول قرآن:
>
> ۱. خداوند می‌فرماید:
>
> ﴿فَارْتَقِبْ يوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يغْشَى النَّاسَ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَّبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا ۚ إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ﴾.
>
> این دود یا عذاب مسبوق به فرستادنی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ و همچنین این دود یا عذاب عقوبت تکذیب فرستاده‌ای است که برای عذاب شوندگان فرستاده شده است درحالی که آن فرستاده در میان آنان حضور دارد و این مطلب به وضوح از آیات فهمیده می‌شود (ولی آنان روی برگردانده و گفتند او تعلیم یافته‌ای دیوانه است) و این

دود یا عذاب پس از آنکه بر اهل زمین سایه افکند، به دلیل ایمان آوردنشان برداشته می‌شود همچنان که عذاب بر قوم یونس یا مردم یونان سایه افکند. و همچنین این دود یا عذاب همزمان با قیامت صغراست بلکه همان قیامت صغراست (الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى) آنچنان که از آیه به روشنی فهمیده می‌شود، پس بعد از آن جز قیامت (الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى) و انتقام از ستمگران نخواهد بود.

بنابراین دود از نشانه‌های قائم است و ائمه علیهم السلام نیز همین را فرموده‌اند و این دود همراه با فرستاده‌ای است، بلکه به این دلیل است که مردم دنیا آن فرستاده را تکذیب می‌کنند؛ پس این دود عذابی است برای آنان. چگونه و از کجا متذکر می‌شوند با این‌که فرستاده روشنگر به سراغشان آمد، پس این فرستاده کیست؟ و فرستندهٔ این فرستاده چه کسی است؟

۲. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ يسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يتْلُو عَلَيهِمْ آيَاتِهِ وَيزَكِّيهِمْ وَيعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يلْحَقُوا بِهِمْ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يؤْتِيهِ مَن يشَاءُ ۚ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

یعنی به زودی در میان دیگرانی که هنوز به امیّین ملحق نشده‌اند، فرستاده‌ای از خودشان می‌فرستد که آیاتش را بر آنان تلاوت می‌کند و آنان را پاک می‌گرداند و کتاب و حکمت را به آنان می‌آموزد... .

و بدون تردید حضرت محمد صلی الله علیه و آله نمی‌تواند بر کسانی که پس از رحلتش می‌آیند قرآن را تلاوت کند، پس باید فرستاده دیگری باشد و نیز در میان اُمیین یَعنی ام القری در زمان آن حضرت و آن فرستاده این‌گونه است که آیات را تلاوت می‌کند و مردم را تزکیه می‌کند یعنی پاک می‌کند پس آنان ملکوت آسمان‌ها را می‌بینند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد... .

۳. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِي بَينَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ﴾ .

جابر از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه: ﴿ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِي بَينَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ﴾ روایت می‌کند که فرمود:

تفسیر این آیه در باطن آن است که هر قرنی این امت را رسولی از آل محمّد صلی الله علیه و آله است که مأموریت دارد برای همان قرن و آنها اولیاء و رسل نیستند؛ اما این قسمت آیه ﴿فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِي بَينَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾ معنی آن این است که پیامبران قضاوت به عدل و دادگری می‌کنند و ستم روا نمی‌دارند.و این برای رعایت اختصار کافی است و الا اگر بخواهیم به ادله قرآنی بپردازیم بحث به درازا خواهد کشید.[1]

---

۱. ...و الان لنورد الادلة علی انهم یرسلوا رسولا عنهم علیهم السلام اذا حان وقت القیامة الصغری و دولة العدل الالهی و لنکتفی ببعض الادلة لضیق المقام عن التفصیل.
الاول: فی القرآن ...

۱. قال تعالی: «فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هـذا عـذاب ألـیم ربنـا اکشف عنا العذاب إنا مؤمنون أنی لهم الذکری وقد جاءهم رسول مبین ثم تولوا عنه وقالوا معلم مجنون إنا کاشفوا العذاب قلیلا إنکم عائدون یوم نبطش البطشة الکبری إنا منتقمون».
و هذا الدخان او العذاب یسبق برسالة قال تعالی «و ما کنا معذبین حتـی نبعـث رسـولا» و ایضا هذا الدخان او العذاب هو عقوبة علی تکـذیب رسـول ارسـل للمعـذبین و هـو بـین اظهرهم کما هو واضح من الایات ثم تولوا عنه وقالوا معلم مجنون و ایضا هـذا الـدخان او العذاب یکشف لایمان اهل الارض بهذا الرسول بعد ان اظلهم کما اظل العذاب قوم یـونس او یونان و ایضا هذا الدخان او العذاب مقارن للقیامة الصغری بل هو البطشة الصـغری کمـا هو واضح فی الایة فلیس بعده الا البطشة الکبری و الانتقام من الظالمین اذن فالدخان مـن علامات قیام القائم و هذا ورد عن الائمة و هو مقترن برسول بل هو بسـبب تکـذیب اهـل الارض لهذا الرسول فهو عقوبة لهم أنی لهم الذکری وقد جاءهم رسول مبین فمن هـو هـذا الرسول و من مرسل هذا الرسول.
۲. و قال تعالی: «بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله ما فی السماوات وما فی الأرض الملک القدوس العزیز الحکیم هو الذی بعث فی الأمیین رسولا منهم یتلوا علـیهم آیاتـه ویـزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وإن کانوا من قبل لفی ضلال مبین وآخرین منهم لما یلحقوا بهـم وهو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم» ای و اخرین منهم لما یلحقوا بهم سیرسل فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم ایاته و یـزکیهم و یعلمهـم الکتـاب و الحکمة... وقطعا لایمکن ان یکون محمدا ص هو ایضا یتلو علی الاخرین الذین یاتون بعد رجوعه الی الله فلابد ان یکون هناک رسول و ایضا فی الامیین‌ای فی ام القری فی زمانه و له هذه الصفات یتلو الایات و یزکی الناس‌ای یطهرهم فینظرون فی ملکـوت السـماوات و یعلمهم الکتاب و الحمکة ... .
۳. قال تعالی: «ولکل أمة رسول فإذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهـم لا یظلمـون» و فی الحدیث عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام قال: «سألته عن تفسیر هـذه الآیـة: (لکـل أمـة رسول فإذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون) قال: تفسیرها بالباطن أن لکل قرن من هذه الأمة رسولا من آل محمد علیهم السلام یخرج إلی القرن الذی هو إلـیهم رسـول وهـم الأولیاء وهم الرسل، وأما قوله: (فإذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط) قال: معناه أن الرسل یقضون بالقسط وهم لا یظلمون کما قـال الله». و هـذا یکفـی للاختصـار و الا فـان الامـر سیطول اذا استعرضنا الادلة القرآنیة. (*الجواب المنیر*، احمد الحسن، ج۱، ص۲۶-۲۳).

نقد و بررسی

بنابرآنچه آمد، احمد بصری برای اثبات اینکه امام مهدی عليه السلام سفیر پنجمی نیز دارد به سه آیه استدلال کرده است در حالی‌که این استدلال مخدوش است.

نقد استدلال به آیه نخست

درباره آیه نخست باید توجه کرد که برخی از مفسران بر این عقیده‌اند که این آیه به واقعه‌ای ناظر بوده است که در زمان پیامبر گرامی اسلام رخ داده است.[1] پس این آیه با ادعای احمد بصری و مانند او هیچ ارتباطی نخواهد داشت. با وجود این اگر تفسیر یاد شده را نپذیریم و آیه را به آینده ناظر بدانیم، بازهم درباره استدلال آن، سؤالات و ابهامات زیادی وجود دارد:

۱. به چه دلیل رسول مورد نظر آیه که تکذیب او موجب نزول عذاب است، امام مهدی عليه السلام نیست؟ اگر اشکال شود که رسول در این آیه به «مبین» توصیف شده و امام مهدی آشکار نیستند؛ احمد بصری نیز نمی‌تواند مصداق آن باشد زیرا او نیز هم اکنون آشکار نیست.

۲. احمد بصری ادعا می‌کند که در روایات اهل بیت از «دخان» به عنوان نشانه ظهور قائم یاد شده است. باید پرسید این روایت در کدام منبع روایی ذکر شده است؟ با تفحصی که انجام شد، در هیچ روایتی از واژه «دخان» به عنوان نشانه قائم یاد نشده بلکه در یک روایت این پدیده به عنوان نشانه قیامت معرفی شده است.

أمیرالمؤمنین عليه السلام به نقل از رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند:

عشر قبل الساعة لابد منها: السفیانی، والدجال، والدخان، والدابة

۱. *مجمع البیان*، فضل‌بن حسن طبرسی، ج۹، ص۱۰۴.

وخروج القائم، وطلوع الشمس من مغربها، ونزول عيسى عليه السلام، وخسف بالمشرق وخسف بجزيرة العرب، ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس إلى المحشر؛[1] پیش از قیامت ده چیز به ناچار خواهد بود: سفیانی، دجال، دود، دابه، خروج قائم، طلوع خورشید از مغربش، نزول عیسی، خسفی در مشرق، خسفی در جزیرة العرب و آتشی که از انتهای عدن شعله ور شده و مردم را به سوی محشر می‌راند.

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این روایت در کنار «دخان» از «قائم» هم به عنوان نشانه قیامت یاد شده است. این نشان می‌دهد که روایت مزبور درپی بیان نشانه های ظهور نیست؛ زیرا خود قائم نمی‌تواند از نشانه های قائم باشد.

۳. هم اکنون احمد بصری ادعا می‌کند که مصداق رسول مورد نظر آیه است؛ بنابراین «دخان» نیز باید اتفاق افتاده باشد، این دخان کی و در کجا رخ داده است؟

۴. اگر مقصود احمد بصری دودی است که طرفداران او معتقدند در اثر آتشفشان کوه‌های ایسلند رخ داده، آن دود مبین نبود چون زمان وقوع آن مسلمانان که مخاطب اولیه سخنان احمد بصری بودند، متوجه این رخداد نشدند و زمانی که با تبلیغ طرفداران او متوجه این پدیده شدند، دود مزبور ازبین رفته بود.

۵. اگر مقصود از «دخان» در آیه، دود مورد نظر طرفداران احمد بصری باشد؛ این دخان به دلالت آیه باید در اثر تکذیب احمد بصری باشد درحالی که این دخان در جایی رخ داد که اساساً احمد بصری و دعوت او در آن‌جا حضور نداشت. از سوی دیگر، در جایی هم که احمد بصری حضور داشت و مورد تکذیب قرار گرفت، دخانی مشاهده نشد.

---

۱. *الغیبة*، طوسی، ص ۴۳۶.

۶. بنابر گواهی آیه این «دخان» باید چنان عذاب‌آور باشد که مـردم را مستأصـل کند تا آن‌ها به درگاه الهی استغاثه کننـد و بگوینـد: «رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ» در حالی که چنین اتفاقی نیفتاد و اصلاً آنهایی که دود مورد نظـر را دیدنـد، کـافرانی غرق در غفلت بودند.

۷. باتوجه به آیه مورد نظر «رفع دخان» باید بعد از اظهـار توبـه و ایمـان بـه آن رسول باشد؛ اما دود مورد نظر بدون اینکه کسی به احمد بصری ایمـان بیـاورد، از بین رفت.

بنابراین احمد بصری به آیه‌ای استدلال کرده است که به هیچ وجه بـا او قابـل انطباق نیست.

نقد استدلال به آیه دوم

استدلال احمد بصری به آیه دوم بر این پیش فرض استوار است که واژۀ «آخـر» عطف به «الامیین» باشد در حالی که:

اولاً، همان‌طور که برخـی مفسـران احتمـال داده‌انـد محتمـل اسـت کـه واژۀ «آخرین» عطف بر ضمیر «یعلمهـم» باشد؛[1] یعنی پیامبر گرامی اسلام هم چنان کـه کتاب را به معاصران خود تعلیم داد، آن را به آیندگان نیز آموخت زیـرا همـان‌طـور که گذشتگان از چشمه معارف آن حضرت نوشیدند آیندگان نیز بر سر سفره‌ای که ایشان گسترانده، نشسته‌اند، بنابراین تعلـیم کتـاب و حکمـت بـه آینـدگان را نیـز می‌توان به آن حضرت نسبت داد.

ثانیاً، احمد بصری پس از عطف گرفتن کلمه «آخرین» به «الامیـین»، آن را ایـن

---

۱. *مجمع البیان*، فضل بن حسن طبرسی، ج ۱۰، ص ۶؛ *کشـاف*، جـارالله زمخشـری، ج ۴، ص ۱۰۳.

طـور تفسـیر مـی‌کنـد: «ای وَ آخَرِینَ مِنْهُمْ لَمَّا یلْحَقُوا بِهِـمْ سَیَرْسُل فیهِ رَسُولاً» همین‌طور که به نظر می‌رسد او از کلمه «سیرسل» کـه فعـل مضـارع و زمـان آن آینده است، استفاده کرده تا دلالت بر مدعای او ـ آمدن رسولی در آینده – داشـته باشد در حالی که حتی اگر ما واژۀ «آخرین» را عطف بر «الامیـین» بگیـریم، فعـل «بعث» که ماضی و زمان آن گذشته است و بر «الامیین» وارد شـده، بـه مقتضـای عطف بر «آخرین» نیز وارد می‌شود و تقدیر آیه چنین می‌گـردد: ﴿ هُوَ الَّذی بَعَـثَ فِی الأُمِّیینَ و بعث فی آخَرین مِنْهُمْ﴾ بنابراین حتی بر ایـن فـرض قـرآن از بعثـت رسول در گذشته خبر می‌دهد و نه بعثی که در آینده و پس از حیات پیامبر گرامـی اسلام رخ دهد و بدیهی است آن رسولی که هـم بـرای گذشـتگان و هـم بـرای آیندگان مبعوث شده، وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام است.

ثالثاً، اگر از همه این اشکالات چشم پوشی کنیم و تفسیری که احمد بصـری از آیه ارائه کرده را بپذیریم، باز هم ادعای او ثابت نمی‌شود؛ زیـرا مقصـود از رسـولی که در امت‌های آینده خواهد بود، می‌تواند امامان معصوم باشد چنانچه روایتی کـه احمد بصری در ذیل آیه سوم آورده است، می‌تواند گواه این تفسیر باشد؛ پس ایـن آیات بدون وجود سفیر پنجمی برای امام مهدی نیز قابل فهم و تفسیر هستند.

اگر اشکال شود در زمان ما رسولی که آیات را تلاوت کند و قرآن و حکمـت را بیاموزد، وجود ندارد زیرا امام مهدی علیه‌السلام در پـس پـرده غیبـت هسـتند و انتسـاب تعلیم کتاب و حکمت به آن حضرت حقیقی نیست، در پاسخ می‌توان گفت:

اولاً، مفاد آیه این نیست که در هر دوره‌ای چنین کسانی وجود دارند بلکه مفـاد آیه این است که در میان دیگرانی که هنوز نیامده‌اند نیز رسولی هست و بـا وجـود امامان یازده‌گانه که در میان مردم بودند و تعلیم کتاب و حکمت مـی‌کردنـد، آیـه مصداق خود را خواهد یافت، بنابراین به وجود سفیر پنجم برای امـام مهـدی علیه‌السلام

نیازی نیست و ثانیاً، اگر مقصود آیه این باشد که در هر دوره‌ای باید رسولی باشد و این رسول نمی‌تواند امام غایب باشد، این اشکال به‌وجود می‌آید که پیش از آغاز ادعای احمد بصری در طول دوازده قرنی که از غیبت امام مهدی عليه السلام گذشت، باید در هر دوره کسی مانند احمد بصری به‌وجود می‌آمد در حالی که به یقین چنین نبوده است. بنابراین معنای آیه آنچه احمد بصری گمان کرده نیست.

نقد استدلال به آیه سوم

سومین آیه‌ای که احمد بصری به آن استدلال کرده، این آیه است: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ او در مقام استدلال به روایتی از امام باقر استناد می‌کند که براساس آن مقصود از «رسول»، امامان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. استدلال به این آیه نیز به این دلیل مخدوش است که در زمان ما رسول مورد نظر آیه امام مهدی عليه السلام است و با وجود آن حضرت آیه مصداق خود را خواهد یافت و نیازی به فرض وجود شخصیت دیگری نیست. اگر امام مهدی عليه السلام هم نتواند مصداق این آیه باشد و وجود رسول دیگری ضرورت داشته باشد، این اشکال به‌وجود خواهد آمد که از زمان امام حسن عسکری عليه السلام تا پیش از ظهور احمد حسن می‌بایست در هر دوره‌ای رسولی همچون او که مدعی امامت، وصایت و حجت خدا است، وجود داشته باشد درحالی‌که چنین چیزی به یقین باطل است. به تعبیر دیگر آیه مورد نظر فقط ناظر به زمان ما نیست و مربوط به صد سال و دویست سال قبل و...نیز می‌شود. اکنون سؤال ما از احمد بصری این است که صد سال پیش که تو وجود نداشتی، مصداق این آیه چه کسی بود؟ او ناگزیر است که بگوید مصداق آیه امام مهدی عليه السلام است؛ زیرا در زمان‌های قبل غیر از امام مهدی عليه السلام شخصیت دیگری که بتوان او را حجت خدا

و فرستاده از سوی خداوند معرفی کرد، وجود نداشت؛ بنابراین اگـر در زمـان‌هـای قبل مصداق آیه امام مهدیؑ بود، در زمان ما هم چنین است و در نتیجه برای درست شدن مفهوم آیه نیازی به مفروض گرفتن وجود دیگری نیست.

اشتباه در تفسیر سوره یوسف

یکی از دلایل احمد بصری برای اثبات درستی ادعایش، خـواب اسـت. او ادعـا می‌کند که مؤمنان بسیاری در عالم خواب امامان معصومؑ را دیده‌اند که به آنها دستور پیروی از احمد را داده‌اند. بدیهی است که این ادعا مبتنی بر حجیت خـواب است. از همین رو احمد بصری و پیروانش کوشـیده‌انـد تـا حجیـت خـواب را بـه صورت کلی و به عنوان راهی برای شناخت حجت خداونـد ثابـت کننـد. آنهـا در این‌باره به آیات و روایاتی استناد جسته‌اند که نقد آن مجال دیگری می‌طلبد؛ ولـی آنچه در این‌جا مورد توجه است، استدلال او به آیاتی از سوره یوسف است:

﴿إِذْ قَالَ يوسُفُ لِأَبِيهِ يا أَبَتِ إِنِّی رَأَيتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيتُهُمْ لِی سَاجِدِينَ قَالَ يا بُنَی لَا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيكِيدُوا لَكَ كَيدًا إِنَّ الشَّيطَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾.[1]

او در این باره چنین می‌نویسد:

> آیا قرآن نخوانده و در داستان یوسف نیاندیشیده اید که چگونه یعقوب درحالی که پیامبر خداست، رؤیای یوسف را به عنوان دلیل تشخیص مصداق خلیفه خدا ـ که یوسف بود ـ معتبر دانست و یوسف را برحذر داشت که این خواب را به برادران خود بگوید؛ زیرا با این رؤیا او را شناخته و... آیا این اقرار قرآن

---

۱. یوسف(۱۲)، ۴و۵.

به حجیت خواب در تشخیص مصداق خلیفه خدا در زمین نیست.[۱]

نقد و بررسی[۲]

در نقد استدلال یاد شده باشد به دو مطلب اشاره می‌شود:

۱.دلیلی وجود ندارد که مراد از رؤیای یوسف‌علیه‌السلام، بشارت بر نبوت او باشد، بلکه بنا بر تصریح قرآن این رؤیا، پیش گویی واقعه‌ای خارجی بوده که همان تعظیم و اکرام برادران، پدر و خاله یوسف در شهر مصر و برای او است. از این روست که در ادامه آیات حضرت یوسف‌علیه‌السلام خطاب به پدر بزرگوار خود (پس از سجده ایشان و برادرانش) چنین می‌فرمایند:

﴿یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ رُءْیای مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا﴾[۳]

روایتی از اهل بیت‌علیهم‌السلام این مطلب را نیز تایید می‌کند:

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍعلیه‌السلام قَالَ تَأْوِیلُ هَذِهِ الرُّؤْیا أَنَّهُ سَیمْلِكُ مِصْرَ وَ یدْخُلُ عَلَیهِ أَبَوَاهُ وَ إِخْوَتُهُ، أَمَّا الشَّمْسَ فَأُمُّ یوسُفَ رَاحِیلُ وَ الْقَمَرَ یعْقُوبُ وَ أَمَّا أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً فَإِخْوَتُهُ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیهِ - سَجَدُوا شُکْراً لِلَّهِ وَحْدَهُ حِینَ نَظَرُوا إِلَیهِ - وَ کَانَ ذَلِكَ السُّجُودُ لِلَّهِ؛ از امام باقرعلیه‌السلام درباره تأویل این رؤیا نقل شده است که تأویل آن این بود که یوسف به زودی پادشاه مصر شده و پدر و مادر و برادرانش بر او وارد می‌شوند؛ امّا خورشید مادر یوسف، راحیل و قمر پدر او

---

۱. خطبه احمدحسن، ۵محرم ۱۴۳۲.

۲. نقد یاد شده از کتاب خواب پریشان صص۴۸ ـ ۴۶ نوشته محمد شهبازیان نقل شده است.

۳. یوسف(۱۲)، ۱۰۰؛ *بحار الانوار*، ج۱۲، ص۲۵۱و ۲۱۷.

یعقوب و ستاره‌ها برادران او هستند که وقتی در مصر بر او وارد می‌شوند، سجده شکر الهی را به‌جا می‌آورند و از هیبت و جمال یوسف خدا را سپاس می‌گویند و این سجده برای خداوند بوده نه برای یوسف.

۲. نه تنها دلیلی وجود ندارد که خواب، مستند حضرت یعقوب‌علیه‌السلام برای وصایت حضرت یوسف‌علیه‌السلام بوده است، بلکه بنا بردلایل موجود حضرت یعقوب‌علیه‌السلام باتوجه به علم نبوت خود از آینده یوسف‌علیه‌السلام و وصایت او با خبر بوده و آن را به یوسف‌علیه‌السلام بشارت داده بود. شاهد بر این مطلب روایت مفضل بن عمر است، او می‌گوید:

امام صادق‌علیه‌السلام به من فرمود: می‌دانی پیراهن یوسف‌علیه‌السلام چه بود؟ عرض کردم: نه.فرمود: چون برای ابراهیم‌علیه‌السلام آتش افروختند، جبرئیل‌علیه‌السلام جامه‌ای از جامه‌های بهشت برایش آورد، او پوشید و با آن جامه گرما و سرما به ابراهیم‌علیه‌السلام زیانی نمی‌رسانید. چون مرگ ابراهیم‌علیه‌السلام در رسید، آن را در غلافی نهاد و به اسحاق آویخت و اسحاق آن را به یعقوب آویخت و چون یوسف‌علیه‌السلام متولد شد، آن را بر او آویخت و در بازوی او بود تا امرش به آنجا که بایست رسید (زمام حکومت مصر را به دست گرفت) و چون یوسف آن را در مصر از غلاف بیرون آورد، یعقوب بوی خوش آن را دریافت و همین است که گوید: «اگر سفیهم نمی‌خوانید من بوی یوسف را احساس می‌کنم» و آن همان پیراهنی بود که خدا از بهشت فرستاده بود. (یوسف(۱۲)، ٩٤) عرض کردم: قربانت گردم آن پیراهن به چه

کس رسید؟ فرمود: به اهلش رسید. سپس فرمود: هر پیغمبری که دانش یا چیز دیگری را به ارث گذاشته [دریافته] به آل محمدﷺ رسیده است.[۱]

این روایت، بیانگر به ارث رسیدن پیراهن حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام به اوصیا و انبیا بوده، و حضرت یعقوب‌علیه‌السلام پس از تولد یوسف‌علیه‌السلام، این پیراهن را به گردن او می‌آویزد و یوسف‌علیه‌السلام، میراث دار پیراهن ابراهیم‌علیه‌السلام می‌شود. باید به این نکته توجه کرد که این پیراهن جز در اختیار وصی و حجت الهی قرار نمی‌گرفته است. گفتنی است در حال حاضر این پیراهن، در اختیار آخرین وصی موجود، یعنی حضرت مهدی‌علیه‌السلام می‌باشد.[۲]

---

۱. «مُحَمَّدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَینِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ أَبِی إِسْمَاعِیلَ السَّرَّاجِ عَنْ بِشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ‌علیه‌السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یقُولُ أَ تَدْرِی مَا کَانَ قَمِیصُ یوسُفَ‌علیه‌السلام قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ‌علیه‌السلام لَمَّا أُوقِدَتْ لَهُ النَّارُ أَتَاهُ جَبْرَئِیلُ‌علیه‌السلام بِثَوْبٍ مِنْ ثِیابِ الْجَنَّةِ فَأَلْبَسَهُ إِیاهُ فَلَمْ یضُرَّهُ مَعَهُ حَرٌّ وَ لَا بَرْدٌ فَلَمَّا حَضَرَ إِبْرَاهِیمَ الْمَوْتُ جَعَلَهُ فِی تَمِیمَةٍ وَ عَلَّقَهُ عَلَى إِسْحَاقَ وَ عَلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلَى یعْقُوبَ فَلَمَّا وُلِدَ یوسُفُ‌علیه‌السلام عَلَّقَهُ عَلَیهِ فَکَانَ فِی عَضُدِهِ حَتَّى کَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا کَانَ فَلَمَّا أَخْرَجَهُ یوسُفُ بِمِصْرَ مِنَ التَّمِیمَةِ وَجَدَ یعْقُوبُ رِیحَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ- إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ فَهُوَ ذَلِکَ الْقَمِیصُ الَّذِی أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَإِلَى مَنْ صَارَ ذَلِکَ الْقَمِیصُ قَالَ إِلَى أَهْلِهِ ثُمَّ قَالَ کُلُّ نَبِی وَرِثَ عِلْماً أَوْ غَیرَهُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَى آلِ مُحَمَّدٍﷺ»؛(*کافی*، کلینی، ج۱، ص۲۳۲؛ *کمال الدین*، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۴۳؛ *علل الشرایع*، شیخ صدوق، ج۱، ص۵۳).

۲. «فَرُوِی أَنَّ الْقَائِمَ‌علیه‌السلام إِذَا خَرَجَ یکُونُ عَلَیهِ قَمِیصُ یوسُفَ وَ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَیمَانَ‌علیه‌السلام»؛(*کمال الدین*، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۴۴). نیز ر.ک: *الصراط المستقیم*، ج۲، ص۲۵۳؛ *روضة المتقین*، ج۵، ص۴۷۷؛ مانند این مطلب در *الکافی*، کلینی، ج۱، ص۲۳۲.

بنابراین حضرت یعقوب از آغاز تولد حضرت یوسف می‌دانستند که او وصی ایشان و پیامبر خدا خواهد بود و نه اینکه خواب حضرت یوسف موجب آگاهی یعقوب نسبت به نبوت فرزندش گردد.

اشتباه در تفسیر وحی به مادر موسی

احمد بصری در جایی دیگر تلاش کرده تا دلیل قرآنی دیگری بر حجیت خواب به عنوان راهی برای شناخت حجت خدا ارائه کند. او در این‌باره چنین می‌نویسد:

> در قرآن درباره چگونگی ایمان مادر موسی چه آمده؟ آیا مادر موسی مکلف نبود؛ قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾؛
>
> این گواهی خداوند است نزد مادر موسی برای پسرش موسی در حالی که او مکلف بود که مانند سایر مکلفین به موسی ایمان بیاورد؛ پس او چگونه ایمان آورد؟ آیا از راهی جز خواب که همان وحی خدا به او بود.[1]

نقد و بررسی

آنچنان‌که بیان شد، به نظر احمد بصری مقصود از وحی در «أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ

---

۱. «فی القرآن کیف امنت ام موسی علیه‌السلام بموسی الیست ام موسی مکلفة قال تعالی: وأوحینا إلی أم موسی أن أرضعیه فإذا خفت علیه فألقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی إنا رادوه إلیک وجاعلوه من المرسلین. هذه شهادة الله عندها لابنها موسی علیه‌السلام و هی مکلفة ان تومن بموسی علیه‌السلام کغیرها من المکلفین فکیف امنت به الا من خلال الرویا التی هی وحی الله الیها»؛ (*مع العبد الصالح*، ابوحسن، ج۲، ص۴۱).

مُوسی» خواب است؛ براین اساس آیه یاد شده بر حجیت خواب به عنوان راهی برای تشخیص حجت خدا دلالت دارد. گفتنی است در این‌باره که مقصود از «اوحینا» در این آیه چیست، سه دیدگاه وجود دارد.

ابن جوزی در تفسیر خود چنین می‌نویسد:

> درباه این آیه سه دیدگاه وجود دارد: ۱.مقصود الهام است، این دیدگاه ابن عباس است.۲.جبرئیل به مادر موسی این خبر را داد، این دیدگاه مقاتل است.۳. مقصود دیدن در خواب است، این را ماوردی حکایت کرده است.[۱]

از میان سه دیدگاه یاد شده آنچه از اهل بیت‌علیهم‌السلام روایت شده، دیدگاه نخست است. امام علی‌علیه‌السلام در روایتی در بیان انواع وحی می‌فرمایند:

> ... وأما تفسیر وحی النبوة والرسالة فهو قوله تعالی: إنا أوحینا إلیك كما أوحینا إلی نوح والنبیین من بعده وأوحینا إلی إبراهیم وإسماعیل إلی آخر الآیة، وأما وحی الالهام فهو قوله عز وجل: وأوحی ربك إلی النحل أن اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ومثله وأوحینا إلی أم موسی أن أرضعیه فإذا خفت علیه فألقیه فی الیم؛[۲]
>
> اما تفسیر وحی نبوت و پیامبری این سخن خداوند متعال است: ما همچنان‌که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل. و اما وحی الهام این سخن خداوند بلند مرتبه است: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه

---

۱. *زاد المسیر*، ابن الجوزی، ج ۶، ص۸۷ – ۸۸.

۲. *بحار الأنوار*، مجلسی، ج ۶۱، ص ۲۳۰.

داربست می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن و نیز این سخن خداوند: و به مادر موسی وحی کردیم که: «او را شیر ده، و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بیانداز».

هم چنان که گذشت، امام علی﵇ وحی در آیه مورد نظر را به الهام تفسیر فرموده‌اند و نه رؤیا. و «الهام» در لغت به معنای انداختن چیزی در دل است.[۱] آنچه این مطلب را با قاطعیت ثابت می‌کند، این است که در این روایت وحی به زنبور نیز از مصادیق الهام شمرده است. بدیهی است که وحی به زنبور به معنای خواب دیدن نیست؛ پس براساس فرمایش امیر مؤمنان وحی به مادر موسی﵇ از نوع الهام بوده است و نه خواب. درنتیجه احمد بصری به دلیل فقدان صلاحیت علمی در تفسیر این آیه ادعایی مطرح کرده است که نه تنها دلیلی بر اثبات آن ندارد، بلکه ادعای او با فرمایش امیرمؤمنان﵇ نیز مخالف است.

اشتباه دیگری که در این سخن احمد بصری وجود دارد، این است که او ادعا می‌کند مادر حضرت موسی مکلف بود به فرزندش ایمان بیاورد و به گمان او به وسیلهٔ خواب از پیامبری فرزند خود آگاه شد و به او ایمان آورد در حالی که این آیه بر پیامبری حضرت موسی﵇، آگاهی مادر از پیامبری فرزندش و ضرورت ایمان او به حضرت موسی﵇ دلالت ندارد؛ توضیح اینکه آنچه از ظاهر آیه دریافت می‌شود، بیش از این نیست که مادر حضرت موسی به‌وسیله وحی ـ الهام ـ مأموریت یافت تا فرزندش را به آب بسپارد؛ اما احمد بصری ادعا می‌کند که مادر موسی افزون بر آن، مامور بود تا به فرزندش ایمان نیز بیاورد. این مطلب ادعایی است که در این آیه هیچ شاهدی ندارد مگر اینکه احمد بصری ادعا کند حضرت

---

۱. *مفردات غریب‌القرآن*، راغب اصفهانی، ص۴۵۵.

موسی علیه‌السلام در همان حال پیامبر خدا بود و به همین دلیل تکلیف ایمان نیز متوجه مادر موسی بود اما روشن است که این آیه نه بر پیامبری موسی دلالت ندارد بلکه بر خلاف آن است؛ زیرا می‌گوید: ما او را در آینده از پیامبران قرار می‌دهیم چرا که فعل «جاعلوه» مانند فعل «رادوه» ماضی و زمان آن آینده است یعنی ما در آینده فرزندت را به تو باز می‌گردانیم و در آینده او را از پیامبران قرار می‌دهیم. بنابراین بر اساس ظاهر آیه موسی علیه‌السلام در آن زمان پیامبر خدا نبود و مادرش نیز دربارهٔ ایمان به آن حضرت تکلیفی نداشت. پس ضرورتی برای شناخت حضرت موسی علیه‌السلام به عنوان حجت خدا وجود نداشت؛ درنتیجه احمد بصری نه فقط در تفسیر وحی به رؤیا مرتکب خطا شده بلکه درباره پیامبری موسی علیه‌السلام نیز دیدگاهی بر خلاف قرآن ارائه کرده است.

تناقض در تفسیر

شخصی از احمد بصری درباره معنای «ن و القلم» و... پرسید و او چنین پاسخ داد:

> شکل «ن» و «ب» شکل ظرف است و «نون» ظرفی است که فیض در آن نازل می‌شود؛ چرا که نقطه بالای آن است و «باء» ظرفی است که نور از او نازل می‌شود. چراکه نقطه زیر آن است و «ب» و نقطه‌اش علی علیه‌السلام است و «ن» و نقطه‌اش محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.[1]

---

۱. «شکل النون و الباء هو وعاء والنون وعاء ینزل فیه الفیض لان النقطة فوقه و البا وعاء یفیض منه النور لان النقطه تحته و البا ونقطته علی علیه‌السلام و النون و نقطته محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله»؛ (*المتشابهات*، احمدالحسن، ص ۲۸۰).

نقد و بررسی

این تفسیر احمد بصری بر اساس رسم الخط کنونی «نون» و «باء» است که هـر دو به صورت ظرف هستند و زیر و روی آنها نقطه قرار دارد؛ اما ایـن دو حـرف در رسم الخط اصلی قرآن که کوفی بوده به صورت ظرف نیستند و مهم‌تـر اینکـه در خط کوفی نقطه وجود ندارد و نقطه در زمان امویان به حروف افزوده شده است.

می‌توان از احمد بصری چنین دفاع کرد که شاید او ادعای بـدون نقطـه بـودن خط کوفی را مخدوش و غیرقابل اثبات بداند؛ اما با رجوع به کلمات او در جاهـای دیگر روشن می‌شود که او به این مطلب اذعـان دارد؛ زیـرا در جـایی از او سـؤال می‌شود که: معنی حدیث امام علی‌علیه‌السلام که سوره حمد در بسم الله است و... بسـم الله در «باء» است و «باء» در نقطه چیست؟ با اینکه نقطه در زمان امویان گذاشـته شد، او پاسخ می‌دهد:

> نقطه چیزی است که حروف از آن تشکیل می‌شود و آن چیـزی که بالا و زیر حروف گذاشته می‌شود، تنها نیست.[۱]

براساس این پاسخ او قبول دارد نقطه در آغاز نبوده است؛ بنابراین ادعای او کـه «نون» ظرفی است که فیض در آن نازل می‌شود چون نقطه روی آن است و «باء» ظرفی است که فیض از آن نازل می‌شود؛ زیرا نقطه در زیـر آن قـراردارد بـا ایـن مطلب که در آغاز نقطه به معنی معهود نبوده در تعارض خواهد بود.

استناد شرک به پیامبر اولوا العزم

احمد بصری در کتاب *متشابهات* گمان می‌کند که ابراهیم‌علیه‌السلام به رب‌هایی غیر از خداوند متعال معتقد بوده اسـت (ایـن نسـبت شـرک بـه پیـامبری از پیـامبران

---

۱. *الجواب المنیر*، احمدالحسن، ج۵، ص ۳۰.

اولوالعزم است) او می‌نویسد:

ابراهیمعليه‌السلام هنگامی که ملکوت آسمان‌ها برایش آشکار شد و نور قائمعليه‌السلام را دید، گفت: این پروردگار من است و چون نور علیعليه‌السلام را دید، گفت: این پروردگار من است و چون نور محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله را دید، گفت: این پروردگار من است و او نتوانست تشخیص دهد که اینان بندگان خدا هستند مگر پس از آنکه حقایقشان آشکار شد و افول و غیبتشان از ذات الهی و بازگشتشان به سوی من در من‌ها روشن شد و در این هنگام بود که تنها به سوی کسی که خالق آسمان‌هاست، توجه نمود و دانست که آنان ساخته خداوندند و مخلوقات برای آنان ساخته شده‌اند، آنچنان که در حدیثشان بیان شده است.[۱]

نقد و بررسی

در حالی که روشن است که مقام ابراهیمعليه‌السلام پیامبر خدا، برتر از چنین چیزی است و او معرفتش به خداوند بالاتر از این است که در چنین گناه بزرگی گرفتار شود، حتی اگر در اندک زمانی گمان کند که رب هایی به‌جز خداوند دارد. او چگونه نوری را در آسمان دیده و ایمان آورده است که آن نور رب اوست و باز نور دیگری دیده و از اعتقاد پیشینش دست کشیده و به رب بودن نور دوم ایمان آورده

۱. «فابراهیم لما کشف له ملکوت السموات و رای نورالقائم قال هذا ربی فلما رای نور علی قال هذا ربی فلما رای نور محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله قال هذا ربی و لم یستطع ابراهیم تمییز انهم عباد الا بعد ان کشف له عن حقایقهم و تبین افولهم و غیبتهم عن الذات الالهیة و عودتم الی الانا فی الانات و عندها فقط توجه الی الذی فطر السموات و علم انهم (صنایع الله و الخلق بعد صنائع لهم) کما ورد فی الحدیث عنهم»؛ (*المتشابهات*، احمدالحسن، ج ۱، ص ۲۷).

و باز نور سومی دیده و اعتقاد پیدا کرده که رب اوست ... با وجود اینکه ابراهیم‌علیه‌السلام نمی‌فرماید که من معتقدم این مخلوقات رب‌های من هستند بلکه فرمود: «هذا ربی» و این را از باب انکار و پرسش فرمود. گویا فرمود: آیا این رب من است؟ یعنی من منکر ربوبیت این هستم و او از کسی که شنونده سخن اوست می‌پرسد و گویا می‌گوید: آیا تو می‌گویی این رب من است؟ ... و روایات اهل بیت‌علیهم‌السلام نیز همین مطلب را فرموده‌اند.

شیخ صدوق به سند خود از علی بن محمد جهم روایت می‌کند که: من در مجلس مأمون بودم و امام علی بن موسی الرضاعلیه‌السلام نیز شرف حضور داشتند.

فقال المأمون: اشهد انك ابن رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله حقا فأخبرنی عن قول الله عز وجل فی حق إبراهیم‌علیه‌السلام: (فلما جن علیه اللیل رأی کوکبا قال هذا ربی) فقال الرضا علیه‌السلام: ان إبراهیم علیه‌السلام وقع إلی ثلاثة أصناف صنف یعبد الزهرة وصنف یعبد القمر وصنف یعبد الشمس وذلك حین خرج من السرب الذی اخفی فیه (فلما جن علیه اللیل) فرأی الزهرة قال: (هذا ربی) علی الانکار والاستخبار (فلما افل) الکوکب (قال لا أحب الآفلین) لأن الأفول من صفات المحدث لا من صفات القدم (فلما رأی القمر بازغا قال هذا ربی) علی الانکار والاستخبار: (فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لأکونن من القوم الضالین) یقول: لو لم یهدنی ربی لکنت من القوم الضالین فلما أصبح (ورأی الشمس بازغة قال هذا ربی هذا أکبر) من الزهرة والقمر علی الانکار والاستخبار لا علی الاخبار والاقرار (فلما أفلت) قال للأصناف الثلاثة من عبدة الزهرة والقمر والشمس: (یا قوم انی بریئ مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات والأرض حنیفا وما انا من المشرکین) وإنما أراد إبراهیم‌علیه‌السلام بما قال إن یبین لهم بطلان دینهم ویثبت عندهم

ان العبادة لا تحق لما كان بصفة الزهرة والقمر والشمس وإنما تحق العبادة لخالقها وخالق السماوات والأرض وكان ما احتج به على قومه مما الهمه الله تعالى واتاه كما قال الله عز وجل: (وتلك حجتنا آتيناها إبراهيم على قومه) فقال المأمون: لله درك يا ابن رسول الله؛...مأمون گفت: گواهی می‌دهم که شما حقّاً فرزند رسول خدا هستید، حال این آیه را توضیح دهید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيهِ اللَّيلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي؛ وقتی شب او را فرا گرفت، ستاره‌ای دید گفت: این پروردگار من است» حضرت فرمودند: ابراهیم علیه السلام در میان سه گروه واقع شده بود، گروهی که (ستاره) زهره را می‌پرستیدند، گروهی که ماه را ستایش می‌کردند و گروهی نیز خورشید را، و این در زمانی بود که از مخفی‌گاهش در زیر زمین که او را نهان داشته بودند خارج شد، وقتی شب او را فرا گرفت و زهره را دید از روی انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ وقتی ستاره غروب کرد، گفت: من غروب‌کننده‌ها را دوست ندارم، زیرا افول و غروب از صفات پدیده‌ها است نه از صفات موجود قدیم و ازلی، و وقتی ماه را در آسمان دید، با حالت انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ وقتی غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند گمراه خواهم شد، منظورش این بود که اگر پروردگارم هدایتم نمی‌کرد، گمراه شده بودم. فردا صبح خورشید را دید و باز از روی انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ این از ماه و زهره بزرگتر است، وقتی خورشید هم غروب کرد به آن سه گروه رو کرده و گفت: «يا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ ای مردم من از آنچه شما آنها را شریک خدا قرار

می‌دهید، دور و برکنار هستم، من وجه خود را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، برمی‌گردانم، از باطل به سوی حقّ می‌روم و مشرک نیستم». ابراهیم‌علیه‌السلام با این گفته‌های خود، خواست برای آنان بطلان دینشان را روشن کند و برایشان ثابت کند که عبادت کردن چیزهایی که مثل زهره و ماه و خورشید هستند، صحیح نیست بلکه شایسته خالق آنها و خالق آسمان و زمین است و آن دلیل‌هایی که برای قوم خود می‌آورد، الهام خدا و از داده‌های او بود همان طور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ تِلْكَ حُجَّتُنا آتَيناها إِبْراهِيمَ عَلى قَوْمِهِ﴾؛ و آنها ادلّه و حجّت‌های ما بود که به ابراهیم دادیم تا در مقابل قوم خود به آنها استدلال کند.[۱]

تصرف در روایات به قصد فریب

یکی از شیوه‌های احمد بصری در استدلال به روایات دخل و تصرف در روایات است. او در مواردی تلاش کرده تا روایات را به دلخواه خود به صورتی تغییر دهد که بر مدعای او دلالت داشته باشند. در این باره می‌توان به این موارد اشاره کرد:

تقطیع روایت مربوط به یاران امام مهدی

احمد بصری در پاسخ به پرسشی و در مقام اثبات اینکه امام مهدی‌علیه‌السلام فرستاده‌ای دارد و نام او احمد است به روایاتی استناد کرده و از جمله می‌نویسد:

---

۱. *الرد الساطع علی ابن کاطع*، شیخ علی آل محسن، ص۵-۹.

و از امیرمؤمنان عليه‌السلام در حدیثی طولانی چنین روایت شده است که فرمودند:

...آگاه باشید که اولینشان از بصره و آخرینشان از ابدال است... .

و از امام صادق عليه‌السلام در حدیثی طولانی که اسامی یاران قائم عليه‌السلام را برشمرده‌اند چنین روایت شده است:

... و از بصره ...احمد است... .[1]

بدیهی است که او با کنار هم قرار دادن این دو روایت در پی اثبات این مطلب است که این روایات ناظر به او هستند و بر حقانیت او دلالت دارند چرا که او هم اهل بصره و هم نامش احمد است.

نقد و بررسی

چنان که گذشت، احمد بصری با در کنار هم قرار دادن این دو روایت خواسته ثابت کند که بر اساس حدیث نخست، اولین یار حضرت مهدی عليه‌السلام از بصره است و بنابر حدیث دوم نامش احمد است؛ پس او همان احمد حسن است. ولی او با تقطیع روایت مخاطب را فریب داده است؛ چرا که در ادامۀ روایت نخست که همان «خطبة البیان» است آمده است: «کسانی که از بصره هستند، نامشان علی و محارب است».

روایت بدین صورت است:

قالوا: یا أمیرالمؤمنین! نسألك بالله و بابن عمك رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله أن تسمیهم بأسمائهم و أمصارهم فلقد ذابت قلوبنا من کلامك. فقال:

---

۱. «و عن امیرالمومنین عليه‌السلام فی خبر طویل (...فقال عليه‌السلام الا و ان اولهم من البصرة و اخرهم من الابدال ... و عن الصادق عليه‌السلام فی خبر طویل سمی به اصحاب القائم عليه‌السلام (...و من البصرة...احمد...)»؛(*الجواب المنیر*، احمدالحسن، ج ۱، ص ۶۳).

اسمعوا أبین لکم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصرة و آخرهم من الأبدال فالذین من أهل البصرة رجلان اسم أحدهما علی و الآخر محارب و رجلان من قاشان عبدالله و عبیدالله... .[1]

و در روایت دوم که از امام صادق علیه السلام است، کسانی که از بصره هستند سه نفرند و نام دومین آنها احمد بن ملیح است، در حالی که احمد حسن، احمد بن اسماعیل است:

من البصرة: عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، و أحمد بن ملیح، و حماد بن جابر.[2]

چنان‌که ملاحظه می‌شود، احمد بصری برای این‌که روایات را با ادعای خود تطبیق دهد از یک روایت، جملهٔ «اولین آنها از بصره هستند» را انتخاب کرده، بدون اینکه به ادامهٔ حدیث که نام‌هایی غیر از احمد را بیان نموده اشاره‌ای کند، و از روایت دوم نام احمد را انتخاب کرده، بدون اینکه آن را به صورت کامل (احمد بن ملیح) نقل نماید و خواسته با کنار هم قراردادن این دو حدیث به مخاطب چنین القا کند که هر دو حدیث در مقام بیان نام یک نفرند در حالی که واقعیت چیز دیگری است.

گفتنی است که پیروان احمد بصری برای نجات از این رسوایی توجیهات گاه مضحکی ارائه کرده‌اند که تفصیل توجیهات و نقد آنها را باید در جای خود دنبال کرد.[3]

---

۱. *إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب*، علی یزدی حائری، ج۲، ص۱۷۴.

۲. *دلائل الامامة*، محمدبن جریرطبری، ص۵۷۴.

۳. در این باره ر.ک: از *تبار دجال*.

تحریف روایت مربوط به پرچم‌های سیاه

احمد بصری در پاره‌ای از موارد برای اثبات خود از شیوه تحریف روایات استفاده کرده است. برای نمونه او ادعا می‌کند که اهل بیت دقیقاً ویژگی‌های مهـدی اول را در روایات بیان کرده‌اند. او پس از اشاره به چند روایت می‌نویسد:

> پیامبر اکرم جوانی را یاد کرد و فرمـود: وقتـی او را دیدیـد بـا او بیعت کنید چرا که او جانشین مهدی است.[۱]

بدیهی است که بیان این روایت در این مقام برای اثبات این مطلـب اسـت کـه مهدی اول جانشین امام مهدیعليه‌السلام است و این همان مطلبـی اسـت کـه احمـد مدعی آن است.

نقد و بررسی

متن درست روایتی که احمد به آن استناد کرده بود، بدین صورت است:

> و عن ثوبان رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:
> یقتل عند کنزکم ثلاثة کلهم ابن خلیفة ثم لا یصیر الی واحد منهم، ثم تطلع الرایات السود من قبل المشرق فیقتلونهم قتلا لم یقتله قـوم» ثـم ذکـر شـیئا، فقـال: «اذا رأیتمـوه فبـایعوه ولـو حبـواً علـی الـثلج، فانـه خلیفـة الله المهدی»؛رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: سه تن که هر سه فرزند خلیفه باشند، در دوران زمامداری شما بر سر ریاست دنیوی کشته می‌شوند سپس زمام کار به هیچ یک از آنان نمی‌رسد. آنگاه بیرق‌های سیاه از جانـب مشرق زمین نمایان می‌شود (واهل فتنه را) آن چنان می‌کشند کـه تـا آن زمان هیچ قومی را بدان‌سان نکشته باشند. سپس رسول اکـرمصلى‌الله‌عليه‌وآله

---

۱. «و عند اول ظهوره یکون شابا قال رسول الله...ثم ذکر شاباً فقال إذا رأیتموه فبایعوه فإنه خلیفة المهدی»؛(*المتشابهات*، احمدالحسن، ج ۱-۴، ص۲۲۸، س۱۴۴).

چیزی گفت و پس از آن فرمود: وقتی او را دیدید با او بیعت کنید حتی اگر مجبور باشید چهاردست و پا بر روی برف و یخ راه بروید چرا که او جانشین خدا، مهدی است.

چنان که ملاحظه می‌شود، در نقل درست این روایت به جای کلمه «شابا» واژۀ «شیئا» بیان شده و به جای «خلیفة المهدی» عبارت «خلیفة الله المهدی» آمده است و البته بدیهی است که احمد بصری برای اینکه لباس روایت بر قامت خودش ساز شود آن را به صورت دلخواه خود تحریف کرده است

البته در بهترین فرض‌ها دلیل اینکه آنچه احمد بصری نقل کرده، با متن درست روایت متفاوت است؛ این است که او این روایت را از کتاب *بشارة الإسلام فی ظهور صاحب الزمان* نقل کرده است. این کتاب از مصطفی آل سید حیدر کاظمی است که تعدادی از روایات مربوط به مسأله امام زمان در آن جمع‌آوری شده است و نگارش آن در سال۱۳۳۲ق، ۱۹۱۸م پایان یافته است. به این ترتیب این کتاب احادیث مربوط به امام زمان علیه‌السلام در منابع روایی پیش از خود را جمع‌آوری کرده و یک منبع دست اول و اصلی در نقل روایت نیست. البته در برخی از چاپ‌های این کتاب غلط‌های چاپی زیادی وجود دارد و احمد بصری هم به یکی از همین نسخه‌هایی که غلط چاپی داشته استناد کرده است، بر این اساس وی اگر از غلط بودن روایت مورد نظر باخبر بوده است؛ متهم به فریب کاری می‌شود زیرا روایت نادرستی را با علم به غلط بودن آن برای اثبات ادعای خود نقل کرده و این چیزی جز فریب مخاطب نیست. اما اگر بگوییم متوجه اشتباه چاپی در کتاب *بشارة الاسلام* نشده، باید به علم او شک کرد و نمی‌توان به فردی که بدیهیات امر تحقیق را نمی‌داند عنوان امامت و حجت الهی داد.[1]

---

۱. ر *هنمای کور*، محمد شهبازیان، ص۲۴.

ادعاهای غیر قابل اثبات

یکی دیگر از اشکالات اساسی احمد بصری این است که گاهی سخنانی به زبان آورده است که به هیچ عنوان نمی‌تواند آنها را ثابت کند و این نشانگر ضعف توان علمی و بی بهره بودن او از دانش صحیح است؛ برای نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد:

دعوت به حاکمیت الله

احمد بصری مدعی است در زمان ما هیچ کس جز او مردم را به حاکمیت خدا دعوت نمی‌کند درحالی‌که همه در وادی دموکراسی و انتخابات فرو رفته‌اند و تنها اوست که پرچم البیعةلله را بر افراشته است و همین دلیل حقانیت اوست. او در یکی از خطبه هایش چنین می‌گوید:

> امام حسین علیه السلام در کربلا چه چیز را تقدیم کرد تا اثبات کند او خلیفه خداست بر روی زمین ... وصیت رسول خدا را ...تقدیم کرد، علم و معرفت خود را عرضه کرد و پرچم البیعةلله(حاکمیت خدا) که تنها ایشان حامل آن پرچم در برابر پرچم حاکمیت مردم بود را تقدیم نمود... آیا وصیت رسول خدا که ذخیره به جا مانده از حضرت محمد و آل محمد برای صاحب حق یمانی و قائم آل محمد کافی نیست؟ و آیا علم و معرفت کافی نیست؟ و آیا انفراد از بین اهل زمین در برپاداشتن پرچم حاکمیت خداوند کافی نیست؟ آیا این یگانگی آیه‌ای از آیات خدا که همانند خورشید روشن بوده نیست و آن هم بعد از اینکه علمای گمراه به حاکمیت مردم اعتراف کردند و از حاکمیت خدا دور گشتند و کسی باقی نماند تا پرچم بیعت با

خدا را بالا ببرد. مگر صاحب حق و این شاخصه هرشبهه‌ای را از طالب حق دور می‌سازد؛ زیرا زمین از حق خالی نمی‌شود و همیشه حق با حاکمیت خداست.[1]

نقد و بررسی

کسانی که با روایات ماثور از پیشوایان دینی آشنایی دارند، می‌دانند که پیشوایان معصوم در روایات متعددی راه‌های شناخت امام معصوم را بیان فرموده‌اند؛ معیارهایی که به کمک آن‌ها می‌توان مدعیان امامت را آزمود و امامان راستین را از مدعیان دروغین شناسایی کرد. دانش، معجزه ، وصیت و سلاح پیامبر گرامی اسلامﷺ برخی از این معیارها هستند که تفصیل آن را باید در کتاب‌های روایی دنبال کرد.[2] با وجود این در هیچ روایتی از دعوت به حاکمیت خداوند و برافراشتن پرچم «البیعة لله» به عنوان راه شناخت حجت خدا یاد نشده است و اینکه احمد بصری دعوت به حاکمیت خداوند را یکی از دلایل اثبات حقانیت خود برشمرده، ادعایی بی دلیل است که خودش نیز هیچ راهی برای اثبات آن ندارد.

به تعبیر دیگر صرف نظر از معیارهایی مانند معجزه که دلیل عقلانی دارند، سایر معیارهای شناخت امام توقیفی هستند و تنها از سوی پیشوایان معصوم می‌توان به آنها دست یافت و کسی نمی‌تواند از نزد خود برای شناخت امام معصوم راهی را تعریف کند وگرنه هر مدعی فریبکاری خواهد توانست معیاری که در خودش موجود است را به عنوان معیار شناخت امام معرفی کند و به استناد آن حقانیت ادعای خود را ثابت نماید؛ در نتیجه این ادعای احمد که دعوت به حاکمیت خداوند

۱.خطبه احمدالحسن، *درباره رویا*، پنجم محرم ۱۴۳۲، ص۱۳-۱۴.
۲. نک: *راه و بیراهه*.

دلیل حقانیت اوست، چیزی جز تعریف معیار خود خوانده و استناد به آن برای ثابت کردن خود نیست.

توجه به این نکته ضروری است که وقتی کسی در مقام استدلال و اقامه دلیل بر مدعایی بر می‌آید، مقتضای مقام استدلال این است که استدلال کننده می‌خواهد به استناد دلایلی که اقامه می‌کند، ادعای خود را ثابت نماید، در نتیجه باید حجیت و اعتبار دلایلی که اقامه می‌کند، در مرحله قبل ثابت شده باشد نه اینکه اعتبار و حجیت آنها به اعتبار استدلال کننده وابسته باشد؛ زیرا اگر چنین باشد، دور باطل خواهد بود.

به بیان روشن‌تر، احمد بصری در پی بیان دلایلی است که حقانیتش را ثابت می‌کند. او در مقام استدلال بر ادعای خود به مسأله دعوت به حاکمیت الله استناد کرده است. چنان‌که گذشت، مقتضای مقام استدلال این است که حجیت و اعتبار دلیلی که اقامه می‌کند، از پیش ثابت شده باشد؛ یعنی بر اساس دلایل دیگری ثابت شده باشدکه یکی از راه‌های اثبات حجت خدا دعوت او به حاکمیت الله است، در نتیجه کسی نمی‌تواند ادعا کند چون احمد بصری معصوم و حجت خداست پس براساس گفته او دعوت به حاکمیت الله یکی از راه های شناخت حجت خداست؛ زیرا چنین ادعایی دور باطل خواهد بود، زیرا او می‌خواهد با استناد به دعوت به حاکمیت الله امامت خود را ثابت کند در حالی که این مطلب که دعوت به حاکمیت الله از نشانه‌های امام است، متوقف بر امامت اوست و این همان دور باطل است.

آنچه با عبارات گوناگون گفته شد، هرچند مطلب واضحی است؛ اما تأکید بر تبیین آن با بیان‌های مختلف به این دلیل بود که گاهی مشاهده می‌شود طرفداران احمد بصری در مقام دفاع از سخن او مدعی می‌شوند که او خود حجت

خداست و برای اثبات سخنش نیازی به دلیل ندارد در حالی که چنانچـه گذشـت، سستی این ادعا روشن شد زیرا این سخن اگر در غیر موضع اقامه دلیل پـذیرفتنی باشد، در موضع اقامه دلیل به هیچ عنوان پذیرفتنی نیست. او در موارد دیگری نیـز در مقام استدلال به این مسأله اشاره کرده است؛ از جمله در جایی می‌نویسد:

و این دلیلی کافی و تام است و حجتی است بر حق بـودن ایـن دعوت، پس هر کس می‌خواهد به حقیقـت پـی بـرد و بـا ایـن دعوت آشنا شود وصیت برایش کافی است و مـن مـدعی‌ام کـه من در آن نام برده شده‌ام و در این بـاره دلایـل بسـیاری غیـر از وصیت وجـود دارد؛ماننـد دانـش بـه دیـن خداونـد و حقـایق آفرینش و برافراشتن پرچم خداوند و نیـز نـص بـدون واسـطه خداوند از راه وحی به بندگانش با خواب و غیر آن.[۱]

چنان‌که به‌نظر می‌رسد، او در ایـن عبـارت برافراشـتن پـرچم خداونـد را دلیـل حقانیت خود گرفته و در جایی دیگرتوضیح داده کـه مقصـود از برافراشـتن پـرچم خداوند دعوت به حاکمیت الله است؛[۲] بنابراین به اعتقاد او دعوت به حاکمیـت الله یکی از راه‌هایی است که به وسیله آن می‌توان به حقانیت او پی برد.

بر آنچه گذشت این نکته را می‌تـوان افـزود کـه ایـن ادعـا کـه دعوت به حاکمیت خداوند دلیل صدق مدعی و علامت حجت

---

۱. «هذا دلیل کاف کدلیل تام و حجة قائمة علی احقیة هذه الدعوة فمن اراد الحق و معرفة الدعوة تکفیة الوصیة و ادعائی انی المذکور فیها و هناک ادلة کثیرة غیرها کالعلم بدین الله و بحقائق الخلق و الانفراد برایة الله و ایضا النص من الله مباشـرة بـالوحی لعبـاده بالرویـا و غیرها...»؛(*الوصیة المقدسة*، احمدالحسن، ص۲۵).

۲. «(ورایته)رایة رسول الله البیعة لله ای الدعوة الی التنصـیب الالهـی و رفـض مـا سـواه»؛ (*النصیحة الی طلبة الحوزات العلمیة*، احمدالحسن، ص۲۷).

خدا بودن اوست، تالی فاسد دارد؛ در نتیجه ادعا نیز باطل است.

توضیح اینکه خوارج از بارزترین مصادیقی بودند که پرچم دعوت به حاکمیت خداوند را برافراشتند چرا که شعارشان لا حکم الا لله بود؛ در نتیجه اگر این ادعا دلیل بر صدق دعوت باشد، باید خوارج از حجت‌های خداوند باشند و از آنجا که فساد این مطلب روشن است؛ پس فساد این ادعا که دعوت به حاکمیت الله از قوانین معرفت حجت است نیز روشن می‌شود.[1]

ایمان وهب نصرانی

احمد بصری ادعا می‌کند که وهب نصرانی حضرت عیسی علیه السلام را در خواب دید و امام حسین علیه السلام ایمان او را پذیرفت.[2]

نقد و بررسی[3]

تاکنون سندی برای این ادعا که وهب نصرانی به واسطه دیدن رؤیای حضرت عیسی علیه السلام به امام حسین علیه السلام ایمان آورد، ارائه نشده است.

احمد بصری در ادعای خود از ارائه حتی یک منبع علمی عاجز است و طرفدارانش فقط به یک مطلب که آن‌هم در یک سایت درج شده استناد می‌کنند.[4] در این سایت داستانی آمده است که امام حسین علیه السلام پس از ورود به

---

۱. *المهدویة الخاتمة*، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. «و اقر الامام الحسين علیه السلام ايمان وهب النصرانی لرويا راها بعيسى»؛ (*المتشابهات*، احمدالحسن، ج ۴، ص ۲۳۸، سوال ۱۴۵؛ *رؤیا در مفهوم اهل بیت* علیهم السلام، ص ۵۶).

۳ . نقد یاد شده نیز از کتاب خواب پریشان صص ۸۰-۸۲ نوشته محمد شهبازیان نقل شده است.

۴. *http: //vb.almahdyoon.org/showthread.php?t=16641.*

خیمه ام وهب می‌فرمایند: «پس از بازگشت وهب بـه او بگـو رؤیایـت را تصـدیق کن» و رؤیا چنین بوده که وهب در شب قبل حضرت عیسی‌علیه‌السلام را مـی‌بینـد کـه فرموده‌اند: «وهب! فردا حسین‌علیه‌السلام را در کربلا یاری کن».[1]

نویسنده این متن در سایت «براثا»، دلیل مکتوب و علمـی ارائـه نکـرده و منبـع خود را شنیده‌های خود قرار داده و می‌گوید:

لقد سمعت هذه القصة من لسان الحاج أیوب الکبیسی الذی سکن المنطقة عام۱۹۲۵ وقد سمعتها أیضا بمحاضرة صوتیة للسید جاسم الطویرجاوی وکذلك من الشیخ أحمد الوائلی والشیخ عبد الحمید المهاجر وبعد بحث طویل عن مصدر هذه القصة وجدتها فی کتاب یسمی «مصائب آل محمد» للشیخ محمد محمدی الأشتهاردی ص۲۱۷، طبعة قم؛[2]این قصه را از زبان حاج ایوب کبیسی که در سال ۱۹۲۵ ساکن منطقه قطاره بوده و از فایل صوتی سخنرانی سید جاسم طویرجاوی و شیخ احمد وائلی و شیخ عبدالحمید مهاجر شنیده ام. و آن را در کتاب ***مصائب آل محمد*** اثر شیخ محمد محمدی اشتهاردی یافتم.

همانگونه که مشخص است، نویسنده این مطلب در سایت «براثـا نیـوز»، منبـع علمی و معتبری را بیان نکرده و فقط به قول شفاهی تعـدادی از خطیبـان عـراق استناد می‌کند. و عجیب‌تر اینکه بـه کتـاب حجة الاسلام و المسـلمین محمـدی اشتهاردی اشاره می‌کند؛ درحالی‌که چنـین مطلبـی در ایـن کتـاب وجـود نـدارد و ایشان هیچ اشاره‌ای به رؤیایی از جانب وهب نکرده‌اند. بلکه دلیل ایمان و اسـلام

---

۱. *http: //www.burathanews.com/news_article_29208.html.*

۲. همان.

وهب را چنین بیان کرده‌اند:

امام حسین علیه السلام که با یاران خویش به سوی کربلا حرکت می‌کرد، چشمش به خیمه سیاهی افتاد. امام نزدیک آن خیمه رفته، دید پیرزنی فقیر در آنجا زندگی می‌کند. او قمر، مادر وهب بود. امام علیه السلام حال وی را پرسید، او گفت روزگار می‌گذرد ولی در مضیقه کم آبی هستیم و اگر آب می‌داشتیم، بسیار خوب بود. امام علیه السلام با او به کناری رفتند تا به سنگی رسیدند امام علیه السلام با نیزه خود آن سنگ را از جا کند و آب گوارایی از زیر آن بیرون آمد. پیرزن، بسیار شادمان شد و از امام تشکر کرد. امام حسین علیه السلام هنگام خداحافظی، جریان خویش را بازگو کرد و به آن مادر پیر فرمود: ما نیاز به یار و یاور داریم؛ وقتی پسرت، وهب بازگشت، بگو به ما بپیوندد و ما را در راه دفاع از حق و مبارزه با ظلم کمک کند ... .

عروس و پسرش وهب آمدند. آنها آب گوارای چشمه را در کنار خیمه خود دیدند و از علّت آن پرسیدند. قمر، همه جریان را برای آنها بیان کرد و پیام امام حسین علیه السلام را نیز به پسرش رساند. این سه نفر، شیفته امام شده، بارو بنه خود را برداشتند و به سوی کاروان امام حرکت کردند. آنها به حضور امام رسیده، قبول اسلام کردند و همراه سپاه امام، با کمال عشق و علاقه، به راه خود ادامه داده تا به کربلا رسیدند.[۱]

برخی از طرفداران احمد بصری در گفتگوهای شفاهی در مقام فرار از این

---

۱. *سوگنامه آل محمد* صلی الله علیه و آله، محمد محمدی اشتهاردی، ص ۲۰۹.

اشکال مدعی شده‌اند که احمد خود امام و حجت خداست و سخن او به تنهایی مدرک است و به سند نیازی ندارد. سستی این ادعا نیز روشن است؛ زیرا چنان‌که گذشت، احمد بصری این مطلب را در مقام اثبات حجیت خواب بیان کرده است و در مقام استدلال بر این که خواب حجت است و به کمک آن می‌توان حجت خداوند را شناخت به موارد متعددی از جمله خواب وهب نصرانی استناد جسته است. بدیهی است لازمه ادعای طرفداران احمد بصری این است که احمد بصری می‌خواهد به استناد خواب وهب امامت خود را ثابت کند در حالی که اثبات ماجرای وهب مبتنی بر پذیرش امامت احمد است و این دور باطل است.

فراوانی روایات مربوط به وجوب نصرت یمانی

احمد بصری ادعا می‌کند روایاتی که بر وجوب نصرت یمانی دلالت دارد، بسیار و محکم هستند. همچنین روایات محکم زیادی دربارهٔ برپا خواستن و یاری کردن یمانی و وجوب بیعت با او نقل شده است که به سرپیچی کنندگان از او وعده دوزخ داده‌اند.[1]

نقد و بررسی

رجوع به منابع روایی نشان می‌دهد که چنین ادعایی بی‌اساس و غیر قابل اثبات است؛ زیرا در این‌باره فقط یک روایت وجود دارد:

... ولیس فی الرایات رایة أهدی من رایة الیمانی، هی رایة هدی، لأنه یدعو إلی صاحبکم، فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم، وإذا خرج الیمانی فانهض إلیه فإن رایته رایة هدی، ولا

---

۱. «والروایات بالنهوض للیمانی و نصرته و وجوب بیعته و المتخلف عنه من اهل النار کثیرة و محکمة»؛ (*نصیحة الی طلبة الحوزات العلمیة*، احمدالحسن، ص۲۵).

يحل لمسلم أن يلتوى عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم...؛[۱] ...در میان پرچمها هدایت یافته تر از پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است زیرا به سوی صاحب شما دعوت می‌کند، و هنگامی که یمانی خروج کند خرید و فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی ممنوع است و چون یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است، هیچ مسلمانی را روا نباشد که با آن پرچم مقابله نماید؛ پس هر کس چنین کند او از اهل آتش است، زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرا می‌خواند... .

البته روایت دومی نیز وجود دارد که براساس آن پرچم یمانی هدایت یافته تر است؛ اما نهوض و وجوب بیعت و وعده عذاب به متخلف از او، آنچنان که احمد بصری ادعا می‌کند، در آن وجود ندارد.

عن أبی عبد الله عليه السلام قال: خروج الثلاثة: السفیانی والخراسانی والیمانی، فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد، ولیس فیها رایة أهدی من رایة الیمانی، لأنه یدعو إلی الحق؛[۲] امام صادق عليه السلام فرمودند: بیرون آمدن آن سه نفر: سفیانی، خراسانی و یمانی در یك سال و یك ماه و یك روز است، و پرچمی در میان پرچم‌های ایشان هدایت یافته تر از پرچم یمانی نیست؛ زیرا او به حق دعوت می‌کند.

و روایت سومی نیز وجود دارد که احمد بصری مدعی است، به او اشاره دارد.

عن الباقر عليه السلام قال: إن لله تعالی کنزا بالطالقان لیس بذهب ولا

---

۱. *الغیبة*، نعمانی، ص ۲۶۴.

۲. *الإرشاد*، شیخ المفید، ج ۲، ص ۳۷۵.

فضة، اثنا عشر ألفا بخراسان شعارهم: «أحمد أحمد» يقودهم شاب من بنی هاشم علی بغلة شهباء، علیه عصابة حمراء، كأنی أنظر إلیه عابر الفرات. فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إلیه ولو حبوا علی الثلج؛[۱]
برای خداوند در طالقان گنجی است که از جنس طلا و نقره نیست. دوازده هزار نفر در خراسان که شعارشان احمد احمد است آن‌ها را جوانی از بنی هاشم که بر استری سیاه و سفید نشسته و عمامه‌ای قرمز بر سر بسته رهبری می‌کند. گویا اورا می‌بینم که از فرات می‌گذرد؛ چون این را شنیدید به سویش بشتابید و لو به صورت سینه خیز بر روی برف.

اما روشن است که دلالت این روایت محکم نیست؛ زیرا در این روایت نامی از یمانی به‌میان نیامده و احمد بصری نمی‌تواند این احتمال را نفی کند که مقصود از «شاب من بنی هاشم»، امام مهدی است؛[۲] بنابراین ادعای وجود روایات فراوان

---

۱. *منتخب الأنوار المضیئة*، سید بهاء الدین النجفی، ص۳۴۳ ـ ۳۴۴.

۲. این احتمال خصوصاً به این دلیل قوت می‌یابد که از امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در روایات با عنوان شاب یاد شده و آن حضرت از بنی هاشم نیز هستند؛ مانند این روایات:
«عن جابر الجعفی قال: سمعت أبا جعفر علیه‌السلام یقول: " سال عمر بن الخطاب أمیر المؤمنین علیه‌السلام فقال: أخبرنی عن المهدی ما اسمه ؟ فقال: أما اسمه فإن حبیبی علیه‌السلام عهد إلی ألا أحدث به حتی یبعثه الله، قال: فأخبرنی عن صفته، قال: هو شاب مربوع، حسن الوجه، حسن الشعر یسیل شعره علی منكبیه، ویعلو نور وجهه سواد شعر لحیته ورأسه، بأبی ابن خیرة الإماء»؛(*الإرشاد*، شیخ المفید، ج۲، ص۳۸۲).
قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «یقوم فی آخر الزمان رجل من عترتی شاب حسن الوجه أجلی الجبین أقنا الانف، یملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا، ویملک کذا سبع سنین»؛(*معجم أحادیث الإمام المهدی* عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، علی کورانی، ج۱، ص۱۱۳ – ۱۱۴).
«عن أبی الصلت الهروی قال قلت للرضا علیه‌السلام: ما علامات القائم منكم إذا خرج؟ قال: علامته أن یكون شیخ السن، شاب المنظر، حتی أن الناظر إلیه لیحسبه ابن أربعین سنة أو

محکم ادعایی غیر قابل اثبات است. افزون بر اینکه اگر این روایت بـه شخصـیتی غیر از امام مهدی ناظر باشد، باز هم از وجوب بیعت سخنی به میـان نیامـده و بـه متخلفان وعده دوزخ داده نشده است؛ بنابراین ادعای فراوانی روایاتی کـه بـا ایـن مضمون هستند، بی‌اساس است.

تواتر روایات مهدیان دوازده‌گانه

احمد بصری در یکی ازکتاب‌های خود ادعا می‌کند روایـات فـراوان و متـواتری وجود دارد که دلالت دارد بر اینکه دوازده مهدی از نسل امـام مهـدی علیه‌السلام وجـود خواهند داشت.[1]

نقد و بررسی

چنانچه از عبارت احمد بصـری برمـی‌آیـد، او مـدعی فراوانـی و تـواتر روایـات مهدیان دوازده‌گانه از نسل امام مهدی است؛ بنابراین به ادعای او آنچه که متـواتر است، دو خصوصیت دارد: نخست، مهدیان دوازدهگانه و دوم، اینکه ایـن مهـدیان از نسل امام مهدی هستند. بدیهی است اگر روایـات مهـدیان دوازده‌گانـه متـواتر باشند، ولی این موضوع متواتر نباشد که از نسل امام مهدی علیه‌السلام هستند و یا اینکه

دونها، وإن من علاماته أن لا يهرم بمرور الأيام والليالي، حتى يأتيه أجله»؛(***معجم أحاديث الإمام المهدی*** علیه‌السلام، همو، ج۴، ص۱۵۶).

در حالی که احمد بصری هم اکنون ۴۵سال از عمرش گذشته است و هنوز ماجرای مورد نظر این روایت برای او رخ نداده است و این ماجرا در آینده‌ای که روشـن نیسـت زمـان آنچه وقتی است، اتفاق خواهد افتاد و روشن است از کسی که در چنین سـنی اسـت، بـه عنوان جوان یاد نمی‌شود.

۱. «هناک روایات کثیرة متواترة تقول ان هناک اثنی عشر مهدیا من ولد الامـام المهـدی»؛ (*الرجعة ثالث ایام الله الکبری*، احمدالحسن، ص۱۱).

وجود فرزندان برای امام مهدی علیه السلام با روایات متواتر ثابت شود؛ ولی ثابت نشود که از مهدیان دوازده‌گانه هستند، ادعای احمد بصری هم ثابت نخواهد شد؛ بنابراین تنها راه اثبات ادعای او این است که روایات متواتری به وصف تواتر هم مهدیان دوازدهگانه را ثابت نمایند و هم اینکه آنها فرزند امام مهدی علیه السلام هستند؛ ولی با رجوع به روایات روشن می‌شود که چنین روایاتی به هیچ عنوان متواتر نیستند. آنچه از روایات بر این مطلب دلالت دارد، روایات زیر هستند:

۱. حدیث وصیت[۱]

۲. امام صادق فرمودند: «ان منا بعد القائم اثناعشر مهدیا من ولد الحسین».[۲]

از میان دو روایت یاد شده که صریح ترین دلالت‌ها بر ادعای احمد بصری را دارند، در دلالت روایت دوم می‌توان خدشه وارد کرد؛ زیرا در این روایت مهدیان دوازده‌گانه نه از نسل امام مهدی علیه السلام بلکه از نسل امام حسین علیه السلام معرفی شده‌اند و بدیهی است هر کسی که از نسل امام حسین علیه السلام باشد، لزوماً از نسل امام مهدی علیه السلام نیست زیرا تمام کسانی که نسلشان به یکی از امامان نه گانه از نسل امام حسین علیه السلام برسد، از نسل امام حسین علیه السلام هستند، پس این احتمال وجود دارد که مهدیان دوازده‌گانه از نسل امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام و...یا امام هادی علیه السلام باشند که اگر چنین باشد، از نسل امام حسین علیه السلام هستند، اما از فرزندان امام مهدی علیه السلام نیستند. بنابراین میان اینکه مهدیان دوازده‌گانه از نسل امام حسین علیه السلام باشند و با وجود این از نسل امام مهدی علیه السلام هم باشند، هیچ تلازمی وجود ندارد.

در این باره روایت سومی نیز وجود دارد که می‌توان آن را با روایات پیشین

---

۱. *الغیبة*، طوسی، ص۱۵۱.

۲. *مختصر بصائر الدرجات*، حسن بن سلیمان بن حلی، ص۴۹.

هم‌خانواده دانست، این روایت به‌این قرار است:

امام صادق علیه السلام فرمودند: ... ان منا بعد الرسول سبعه اوصیا...سابعهم قائمهم ..ثم بعد القائم احد عشر مهدیا من ولد الحسین... .[۱]

اما بدون توجه به اشکالی که در روایت پیشین ذکر شد و در اینجا هم وجود دارد، این روایت امام قائم را امام موسی بن جعفر علیه السلام دانسته است بنابر این روایت مورد نظر از مجعولات واقفه است که از پذیرش امامت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام سرباز زدند و امام موسی بن جعفر علیه السلام را امام حی غائب و قائم می‌دانستند.

البته یکی از طرفداران احمد بصری برای اثبات اینکه این روایت از روایاتی است که بر ادعای آنان دلالت دارد و از مجعولات واقفه نیست، خود را به آب و آتش زده است و ادعا می‌کند مقصود از جمله «ان منّا بعد الرسول سبعه اوصیاء ائمه مفترضه طاعتهم سابعهم قائمهم» این است که بعد از امام صادق علیه السلام هفت امام وجود دارد، زیرا امامان پس از امام صادق علیه السلام امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هم هستند؛ بنابراین تعبیر از امامان پس از امام صادق علیه السلام به امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله درست است[۲] در حالی که در ادامه همین روایت راوی سوال می‌کند هفتمین نفر از شما کیست و امام در پاسخ می‌فرمایند: پس از من امام شما و قائم شما خواهند بود و این عبارت صریح در این است که مقصود از جمله «سابعه القائم» کسی جز امام موسی بن جعفر علیه السلام نیست.

افزون بر روایات پیشین، احادیث دیگری نیز وجود دارند که بر مهدیان دوازده‌گانه دلالت می‌کنند؛ اما هیچ کدام ثابت کننده ادعای احمد بصری نیستند.

---

۱. *الاصول الستة عشر*، ص۲۶۸.

۲. *الاربعون حدیثا فی المهدیین و ذریة القائم*، ناظم العقیلی، ص۳۳.

در ادامه این روایات و وجه عدم دلالت آنها بر مدعای احمد بصری بیان می‌شود تا انشاءالله راه را بر سوء استفاده احتمالی از این روایات ببندد.

۱.امام سجاد علیه‌السلام فرمودند:

«یقوم القائم منا (یعنی المهدی) ثم یکون بعده اثنا عشر مهدیا (یعنی من الائمة من ذریته)».[۱]

این روایت بر اینکه مهدیان دوازده‌گانه از نسل امام مهدی علیه‌السلام هستند، دلالت نمی‌کند و جمله «یعنی من الائمة من ذریته» تفسیری است که قاضی نعمان نویسنده کتاب از روایت ارائه کرده است و اهل تحقیق می‌دانند که مقصود او فرزندان مهدی فاطمی است؛ زیرا او از نویسندگان اسماعیلی مذهب بود که کتاب های خود را برای تثبیت باورهای مهدی فاطمی و فرزنداشن به نگارش درآورد.

۲.عن ابی بصیر قلت للصادق جعفر بن محمد علیه‌السلام:

سمعت من ابیک انه قال یکون بعدالقائم اثناعشر مهدیا فقال انما قال اثناعشر مهدیا و لم یقل اثنا عشر اماما لکنهم قوم من شیعتنا یدعون الناس الی موالاتنا و معرفه حقنا.[۲]

این روایت نیز نه فقط بر اینکه مهدیان دوازده‌گانه از اولاد امام مهدی علیه‌السلام هستند، دلالت ندارد، بلکه آنها را گروهی از شیعیان معرفی کرده است که جایگاهی جز هدایتگری و دعوت به اهل بیت علیهم‌السلام ندارند.

۳. امام صادق علیه‌السلام:

«یا اباحمزة ان منا بعد القائم احد عشر مهدیا من ولد الحسین».[۳]

---

۱. *شرح الاخبار*، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۴۰۰.

۲. *کمال‌الدین*، شیخ صدوق، ص۳۵۸.

۳. *مختصر بصائر الدرجات*، حسن‌بن سلیمان حلّی، ص۳۸.

این روایت نیز از یازده مهدی از نسل قائم سخن گفته است و نه دوازده مهدی و البته این توجیه پیروان احمد بصری که مقصود از قائم در این روایت مهدی سیزدهم است، اگر درست هم باشد؛ باز گرهی از احمد بصری باز نمی‌کند؛ زیرا به هر صورت او مدعی بود روایات متواتر بر این دلالت دارند که دوازده مهدی از نسل امام دوازدهم وجود خواهند داشت و مفاد این روایت چنین چیزی نیست چرا که بنابر ادعای او این روایت اساساً به امام مهدی علیه‌السلام اشاره نمی‌کند.

۴. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام:

> ولیبنین بالحیرة مسجد له خمسمائة باب یصلی فیه خلیفة القائم عجل الله تعالی فرجه لان مسجد الکوفة لیضیق عنهم، ولیصلین فیه إثنا عشر إماما عدلا.[1]

دراین روایت صرف نظر از این که اساساً به امام جماعت ناظر است و از امام به معنای اصطلاحی سخنی نمی‌گوید؛ نیز به این که آن دوازده امام جماعت از نسل امام مهدی علیه‌السلام هستند، هیچ اشاره‌ای نشده است.

۵. آخرین روایت در این باب حدیث «کعب الاحبار» دروغ پرداز معروف است: «هم اثنا عشر فاذا کان عند انقضائهم فیجعل مکان اثنی عشر اثنا عشر مثلهم».[2]

جدا از اینکه همین روایت را شیخ صدوق از کعب روایت کرده و در آن ذیل حدیث (فیجعل مکان اثنی عشر اثنا عشر مثلهم) وجود ندارد،[3] در این روایت نیز از اینکه مهدیان دوازده‌گانه فرزندان امام مهدی علیه‌السلام هستند، سخنی به میان نیامده است.

---

۱. *تهذیب الأحکام*، شیخ طوسی، ج۳، ص۲۵۳ ـ ۲۵۴.
۲. *تفسیر ابن ابی حاتم*، ج۸، ص۲۶۲۸.
۳. *الخصال*، ص۴۷۵.

از آنچه گذشت، روشن شد که ادعای تواتر روایات مربوط به مهدیان دوازده‌گانه از نسل امام مهدی علیه السلام ادعایی بی اساس و بدون سند است، زیرا درباره آن یک روایت و در خوشبینانه ترین فرض‌ها سه روایت بیشتر وجود ندارد. البته این تعداد کم آن هم برای یکی از اعتقادات بنیادین را به هیچ وجه نمی‌توان متواتر و یقین‌آور خواند، بنابراین ادعای تواتر برای چنین روایاتی دلیل دیگری بر فقدان صلاحیت علمی احمد بصری است.

باید یادآوری کنیم که احمد بصری و پیروانش مدعی وجود روایات متواتری هستند که ادعای آنان را ثابت می‌کند. با بررسی روایات مورد استناد آنها روشن می‌شود که این روایات گروه گسترده‌ای از روایات را دربر می‌گیرد؛ مانند روایاتی که از وجود فرزند برای امام مهدی علیه السلام سخن می‌گوید، روایاتی که نشانگر وجود یک مهدی در پرچم‌های سیاه است، روایت‌هایی که بر نسل طیب و طاهر امام مهدی علیه السلام دلالت دارد، روایت‌هایی که بر وجود امامان از نسل امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کند و... بدیهی است ما در اینجا در مقام نقد این روایات نیستیم و حتی اگر بر فرض محال تواتر این روایات را بپذیریم، باز اشکال احمد بصری برطرف نخواهد شد؛ زیرا او ادعا می‌کند که روایت‌هایی که بر مهدیان دوازده‌گانه از نسل امام مهدی علیه السلام دلالت دارند، متواتر هستند. ما در آنجا فقط و فقط در پی نقد این ادعا بودیم و همان‌طور که گذشت، مشخص شد که این ادعا به هیچ عنوان قابل اثبات نیست. این موضوع نیز جهل احمد بصری به روایات اهل بیت علیهم السلام را نشان می‌دهد. باید پرسید چگونه کسی که خود را اعلم انسان‌ها به قرآن و کتاب‌های آسمانی می‌داند، در فهم مطلبی به این سادگی دچار خطا شده است؟

اشتباهات فقهی

برخی از اشتباهات احمد بصری در حوزه مسائل فقهی است که نشان می‌دهد از ابتدائیات این علم نیز بی اطلاع است. برخی اشتباهات او از این قرارند:

لزوم حضور شاهد در ازدواج

از آنجاکه حدیث وصیت اصلی‌ترین دلیل جریان یمانیه است و این حدیث بر اساس مبانی پذیرفته شده عالمان شیعه ضعیف السند و غیر قابل استناد است، احمد بصری و پیروانش برای اثبات صحت سند این روایت خود را به آب و آتش زده‌اند، ازجمله: احمد بصری در این باره چنین نوشته است:

> سند حدیث وصیت صحیح است چرا که شیخ طوسی گواهی داده است که راویان آن از خاصه‌اند، یعنی شیعه هستند و شما در رجال به سخن طوسی اعتماد می‌کنید، پس الان چه اتفاق تازه‌ای افتاده است و چرا سخن او در اینجا بی‌ارزش باشد ... روایت هنگامی که راویانش شیعه عادل یا راستگو باشند، نزد عالمان شیعه صحیح السند است؛ بنابراین برای اثبات صحت سند کافی است که اثبات کنیم راویان شیعه هستند و راستگو. برای اثبات اینکه شیعه هستند همین قدر کافی است که طوسی راویان آن را از خاصه یعنی شیعه شمرده. او در کتاب ***الغیبه*** می‌گوید: اما آنچه که از سوی خاصه روایت شده بیش از آن است که به شمارش آید، ولی ما بخشی از آن را ذکر می‌کنیم.[1]

---

۱. «ان الوصیة سندها صحیح و انه یکفی شهادة الشیخ الطوسی لرواتها بانهم من الخاصة‌ای الشیعة الامامیة و انکم تعتمدون علی قول الطوسی فی الرجال فماعدا مما بدا لماذا اصبح قول الطوسی ههنا لا قیمة له عندکم ...الروایة اذا کانت رواتها شیعة عدولا او صادقین فهی

به این ترتیب احمد بصری ادعا می‌کند هر کس شیعه باشد، راستگوست و سخنش قابل اعتماد است. او برای اثبات این ادعا مطالب مختلفی را بیان می‌کند، از جمله اینکه می‌گوید:

> این سخن علما که مؤمن به حسب ظاهر دروغگوست تا راستگو بودنش اثبات شود یا به حسب ظاهرمجهول الحال است تا اینکه راستگو بودنش اثبات شود، مخالف سهل‌گیری شریعت اسلام است و لازمه آن در بسیاری از مواقع تعطیل شدن محاکم شرعی و قضاوت و عقود و ایقاعات است چرا که فراهم شدن شاهد برای ازدواج، طلاق و مرافعات جز با تحمل سختی بسیار امکان پذیر نیست.[۱]

نقد و بررسی

> همان‌طور که به نظر می‌رسد، به گمان احمد اگر نگوییم که برای صدق عنوان عدالت ایمان کفایت می‌کند، لازمه آن تعطیلی عقد ازدواج است چرا که پیدا کردن شاهد عادل برای ازدواج ممکن نیست مگر با سختی بسیار و این حقیقتا از الکوارث

صحیحة السند عندهم اذن لصحة السند یکفی ان نثبت الرواة شیعة صادقون و یکفی لثبوت ان الرواة شیعة ان الطوسی یعتبر رواتها من الخاصة‌ای الشیعة فقد قال الطوسی فی الغیبة: فاما ما روی من جهة الخاصة فاکثر من ان یحصی غیر انا نذکر طرفا منها»؛ (*دلائل الصدق*، محمدحسن مظفر، ص۲۶).

۱. «ان قولهم بان المومن کاذب ظاهرا حتی یظهر صدقه او مجهول الحال ظاهرا حتی یظهر صدقه مخالف لسماحة شریعة الاسلام و یلزم منه تعطیل المحاکم الشرعیة و القضا و الایقاعات و العقود فی کثیر من الاحیان حیث لایستطیع التوصل الی شاهد علی الزواج و الطلاق و المرافعات الا بشق الانفس»؛(*دلائل الصدق*، محمدحسن مظفر، ص۲۸).

الفاضحه اوست؛ چرا که کم سوادترین فقه آموز شیعه می‌داند که ازدواج منوط به وجود دو شاهد نیست، بلکه حضور شاهد در ازدواج مستحب است.[۱]

اعتماد به بازار مسلمین به دلیل اعتماد به قول فروشنده است

یکی دیگر از اشتباهات فقهی احمد بصری این است که تصور کرده است، اعتماد به بازار مسلمین از باب اعتماد به سخن فروشنده مسلمان است. به این ترتیب که او برای اثبات ادعایی که در بخش قبل بیان شد، دلایل دیگری نیز اقامه کرده است. از جمله چنین می‌نویسد:

> به آنچه گفته شد، این را هم اضافه کنید که لازمه این سخن عالمان شیعه که مؤمن مجهول‌الحال است، این است که نتوان به بازار مؤمنین اعتماد کرد تا چه رسد به بازار مسلمین در حالی که روایات اعتماد به بازار مسلمین را اجازه داده است و فقهایشان به این مطلب فتوا می‌دهند و این یعنی روایات ائمه می‌گوید مسلمان وقتی ادعا می‌کند ماهی و ذبیحه و امثال آن را تذکیه کرده، او را باید راستگو دانست چه رسد به این که مؤمن چنین ادعایی کند.[۲]

احمد بصری گمان کرده است که اگر ما صادق بودن هر مؤمنی را نپذیریم،

---

۱. *المهدوية الخاتمة*، ص۲۶.

۲. «و اضف ان قولهم بمجهولية حال المومن يلزم منه عدم الاعتماد علی سوق المومنين فضلا عن سوق المسلمين بينما الروايات اعتبرت الاعتماد علی سوق المسلمين جائزا وفقهائهم يفتون بهذاای ان الروايات عن الائمة اعتبرت المسلم صادقا فی قوله بذكاة السمک و الذبائح و ما شابه فما بالک بالمومن»؛(*دلائل الصدق*، محمدحسن مظفر، ص۲۸).

لازمه آن عدم اعتماد به بازار مسلمانان است؛ زیرا وقتی او ادعا می‌کند من این حیوان را تذکیه کرده‌ام، از آنجا که بنابر فرض، اصل بر صادق بودن مؤمن نیست؛ پس نمی‌توان به سخن او اعتماد کرد. از این سخن احمد بصری چنین دریافت می‌شود که او گمان می‌کند معنی اعتماد به بازار مسلمانان این است که وقتی او می‌گوید من این حیوان را تذکیه کرده‌ام، باید به سخنش اعتماد کرد.

نقد و بررسی

این مطلب از ابتدائیات مباحث فقهی است که قاعده بازار مسلمین معنایی جز این ندارد که آنچه در بازار مسلمین است، محکوم به تذکیه است؛ چه احراز کنیم فروشنده مسلمان است و چه احراز نکنیم و چه فروشنده بگوید آنچه می‌فروشد را تذکیه کرده، چه نگوید و بلکه سزاوار نیست که مؤمن درباره آنچه می‌خرد، از فروشنده پرسش کند. شاهد این مطلب **صحیحه** فضیل و زراره و محمد بن مسلم است که از آن حضرت درباره خرید گوشت از بازار پرسش کردند و گفتند ما نمی‌دانیم قصاب‌ها چه می‌کنند و امام فرمود:

«کل إذا کان ذلك فی سوق المسلمین ولا تسأل عنه؛ اگر از بازار مسلمین بود بخور و درباره‌اش سؤال نکن».[1]

در **صحیحه** احمد بن محمد بن ابی نصر آمده: از حضرت پرسیدم که «سالته عن الرجل یأتی السوق فیشتری جبة فراء لا یدری أذکیة هی أم غیر ذکیة أیصلی فیها ؟ فقال: نعم لیس علیکم المسألة إن أبا جعفر علیه علیه‌السلام کان یقول: إن

---

۱. *المهدویة الخاتمة*، ج۲، ص۲۷، نقل به مضمون.

الخوارج ضیقوا علی أنفسهم بجهالتهم إن الدین أوسع من ذلك». [۱و۲]

به تعبیر دیگر احمد گمان کرده است اعتماد به بازار مسلمانان برای این است که ما به سخن او درباره تذکیه بودن ذبیحه اعتماد می‌کنیم و او را در ادعایش تصدیق می‌نماییم، به همین دلیل ادعا می‌کند اگر اصل بر صادق بودن مؤمن نباشد، نمی‌توان به بازار مسلمانان اعتماد کرد در حالی که اساساً در اعتماد به بازار مسلمین نه تنها نیازی به پرسش از فروشنده و اعتماد به سخن او نیست بلکه با وجود احتمال اینکه فروشنده مسلمان نیست هم می‌توان از ذبیحه او استفاده کرد در نتیجه بر خلاف تصوراحمد بصری لازمه اعتماد به بازار مسلمانان عدالت مسلمین نیست. این مطلب بر کسی که اندک آشنایی با مباحث فقهی داشته باشد پوشیده نخواهد ماند.

---

۱. همان، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲. *المهدویه الخاتمه*، فوق زیف، ج ۲، ص ۲۹، نقل به مضمون.

خبط های دیگر

افزون بر اشتباهات حدیثی و قرآنی احمد بصری و ادعاهای غیرقابل اثبات او در سخنان وی اشکال‌های پراکنده دیگری نیز یافت می‌شود که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

ناتوانی در فهم معنای معجزه

یکی از اشتباهات مفتضحانه احمد بصری ناتوانی او از فهم درست از معنای معجزه است. او در یکی از بیانیه‌هایش که در سال۱۴۲۴صادر کرده است، پس از اشاره به اینکه من از علما خواستم از من برای اثبات حقانیتم طلب مجزه کنند ولی این کار را نکردند، خود پیش قدم شده یکی از معجزاتش را آشکار می‌کند. در بخشی از متن بیانیه او چنین آمده است:

> از تعدادی از علما که رهبری جمعیت شیعه را بر عهده دارند، خواستم پیش قدم شده و طبق آنچه در کتاب های منتشر شده از سوی انصار امام مهدی آمده از من درخواست معجزه نمایند؛ اما هیچ کدام پیش قدم نشدند. از همین رو پدرم امام مهدی محمد بن الحسن العسکری به من دستور داد اندکی از جایگاهی که نزد آن حضرت دارم را اشکار نمایم. جایگاه من این است که من وصی آن حضرت هستم و من از میان فرزندان آن حضرت اولین کسی هستم که حکومت می‌کند و من باغی از باغ‌های بهشتم که پیامبر خدا از آن خبر داده است و اولین معجزه‌ای که برای مسلمانان و همه مردم آشکار می‌کنم این است که من مکان قبر فاطمه علیها السلام پاره تن محمد صلی الله علیه و آله را می‌دانم و همه مسلمانان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که قبر فاطمه

مخفی است و جز امام مهدی کسی از آن آگاه نیست و آن حضرت مکان قبر فاطمه را به من آموختند و آن در کنار قبر امام حسن و چسبیده به آن است و گویا امام حسن مجتبی در آغوش فاطمه دفن شده است و من آماده‌ام برای آنچه گفته‌ام، سوگند یاد کنم.

و خداوند و پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و علی که فاطمه را دفن کرد، شاهد بر گفته من هستند و سپاس برای خداوند است... .[۱]

نقد و بررسی

با دقت در متن بیانیه روشن می‌شود که احمد بصری از واژه معجزه همان معنی اصطلاحی آن را اراده کرده است. او در ابتدای سخن مدعی می‌شود که من از علما خواستم از من طلب معجزه کنند، ولی آن‌ها اجابت نکردند. مقصود او این

---

۱. طلبت من جماعة من العلماء ممن يتزعمون الطائفة الشيعية أن يتقدموا لطلب معجزة وفق صيغة ذكرتها في الصحف الصادرة عن أنصار الإمام المهدي عليه السلام, فلم يتقدم أحد منهم بطلب شيء, ولهذا أمرني أبي الإمام المهدي محمد بن الحسن العسكري عليه السلام أبين شيء من موضعي منه عليه السلام, وهو إني وصيه وأول من يحكم من ولده وإني روضة من رياض الجنة أخبر عنها رسول الله صلی الله علیه و آله.

وأول معجزة أظهرها للمسلمين وللناس أجمعين هو أني أعرف موضع قبر فاطمة عليها السلام بضعة محمد صلی الله علیه و آله، وجميع المسلمين مجمعين على أن قبر فاطمة عليها السلام مغيب لا يعلم موضعه إلا الإمام المهدي عليه السلام، وهو أخبرني بموضع قبر أمي فاطمة عليها السلام وموضع قبر فاطمة عليها السلام بجانب قبر الأمام الحسن عليه السلام وملاصق له وكأن الأمام الحسن المجتبى عليه السلام مدفون في حضن فاطمة عليه السلام، ومستعد أن أقسم على ما أقول والله على ما أقول شهيد و رسوله محمد صلی الله علیه و آله و علي عليه السلام الذي دفن فاطمة عليها السلام والحمد لله وحده. (بيانيه ۱، شوال ۱۴۲۴هـ . ق).

است که من از علما خواستم از من به عنوان دلیلی بر صدق ادعایم که همان وصی امام زمان بودن و حجت خدا بودن و... است، معجزه طلب کنند و این همان معجزه اصطلاحی است که دلیلی بر ادعای نبوت یا امامت است. او در ادامه ادعا می‌کند وقتی علما خواسته ام را اجابت نکردند و از من معجزه نخواستند، پدرم امام مهدی علیه‌السلام به من دستور داد تا جایگاهی که نسبت به آن حضرت دارم را آشکار کنم. سپس اضافه می‌کند که اولین معجزه‌ای که آشکار می‌کنم این است که... . بر این اساس، با توجه به آغاز سخن احمد بصری روشن می‌شود که مقصود او از به اصطلاح معجزه‌ای که آشکار کرده همان معجزه اصطلاحی است.

معجزه در اصطلاح امر خارق العاده‌ای است که دیگران از انجام آن عاجزند و مدعی ارتباط با خداوند آن را ارائه می‌کند و عجز دیگران از آوردن مانند آن بر ارتباط آورنده آن با خداوند متعال دلالت می‌کند و در نتیجه صدق ادعای او به این وسیله ثابت می‌شود. بدیهی است لازمه این تعریف، این است که معجزه قابلیت راستی آزمایی را داشته باشد و درستی آن برای مردم روشن باشد؛ زیرا فقط در این صورت می‌توان به‌وسیله آن ارتباط آورنده آن را با خدا دریافت؛ اما اخبار از چیزی که صدق و کذب آن قابل بررسی نباشد، اساساً مصداق امرخارق العاده‌ای قرار نخواهد گرفت که دیگران از انجام آن عاجزند، برای نمونه اگر کسی مدعی ارتباط با خداوند باشد و بگوید معجزه من این است که می‌دانم امروز و در همین ساعت و همین دقیقه در فلان سیاره که میلیون‌ها کیلومتر با ما فاصله دارد، در فلان منطقه در پشت فلان کوه فلان حیوان به لانه‌اش خزید آیا می‌توان با این خبر به ظاهر غیبی ادعای او را پذیرفت؟ بدون تردید خیر. زیرا ما نمی‌توانیم درستی یا نادرستی ادعای او را ارزیابی کنیم و این مطلب بسیار بدیهی است؛ اما همین نکته بدیهی بر احمد بصری مخفی مانده و این امامی که سینه خود را ظرف علوم الهی

می‌داند و خود را پس از امامان معصوم(علیهم السلام)، اعلم انسان‌ها به قرآن، تورات و انجیل می‌داند؛ از فهم این نکته بدیهی عاجز مانده است و این رسوایی بزرگی است که آن را با آب هفت دریا هم نمی‌توان شست. اگر در سخنان احمد جز این هیچ اشتباه مفتضحانه دیگری وجود نداشت، برای اثبات اینکه او دجالی فریب کار است، کفایت می‌کرد.

نکته دیگری که در سخنان او وجود دارد، این است که او ادعا کرده همه مسلمانان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که قبر فاطمه(علیها السلام) مخفی است و جز امام مهدی(علیه السلام) کسی از آن اگاه نیست. در صورتی که این ادعا که جز امام مهدی(علیه السلام) کسی از قبر حضرت زهرا(علیها السلام) آگاه نیست، از اعتقادات شیعیان است و اگر نگوییم به هیچ عنوان در میان اهل سنت چنین عقیده‌ای وجود ندارد، بدون تردید بر آن اتفاق نظر وجود ندارد و به همین دلیل پیروان احمد بصری که تلاش می‌کنند سخنان او را به منابع مستند نمایند؛ حتی نام یک نفر از اهل سنت که چنین باوری داشته باشد را بیان نکرده‌اند.

اشتباه در فهم معنای لغوی

با اینکه زبان مادری احمد بصری عربی است، گاهی در فهم معنی لغوی برخی واژه‌های عربی نیز دچار خطا شده است. برای نمونه از او پرسیدند: در دعای ندبه این عبارت وجود دارد: (وصل اللهم بیننا و بینه وصلة تودی الی مرافقة سلفه) آیا مقصود از کلمه «سلفه» احمد حسن است؟

او در پاسخ چنین نوشته است:

> سلف همان اهل بیت پیامبر و ائمه و مهدیون هستند و آنکه این دعا را می‌خواند، نیاز به عبور از گردنه‌ای که پیش رو دارد و با

آن مواجه می‌شود دارد. آن گردنه حجت های آینده هستند نه گذشتگانی که به امامتشان معترف است؛ پس مهدیون همان کسانی هستند که دعاکننده نیاز دارد خداوند او را برای تبعیتشان و ماندن در زیر سایه شان موفق بدارد.[۱]

نقد و بررسی

در کتاب‌های لغت، «سلف» به معنی گذشتگان است؛ بنابراین نمی‌توان ادعا کرد مقصود از «سلف» مهدیان دوازده‌گانه‌ای هستند که هنوز نیامده‌اند. راغب اصفهانی درباره معنی این واژه چنین می‌نویسد:

سلف یعنی آنکه گذشته است. خداوند می‌فرماید: « فجعلناهم سلفا ومثلا للآخرین»؛ یعنی مایه اعتباری که تقدم داشته‌اند...و «لفلان سلف کریم»؛ یعنی پدرانی که در گذشته داشته و جمع آن اسلاف و سلوف است.[۲]

و ابن فارس چنین می‌نویسد:

(سلف) س و لام و فاء اصلی است که دلالت بر تقدم و گذشتن می‌کند، مانند: «السلف که به معنای کسانی است که

---

۱. «السلف هم اهل بیته: ای الرسول و الائمة و المهدیون و الذی یدعو بهذا الدعاء یحتاج لاجتیاز العقبة» (الاتیة التی یبتلی، بها ای: الحجج الاتون). «لا الماضون الذین یعترف بامامتهم فالمهدیون هم الذین یحتاج الداعی ان یوفقه الله لاتباعهم و المکث تحت ظلهم»؛ (*الجواب المنیر*، ص۱۸۹، سوال ۱۰۵).

۲. «سلف: السلف المتقدم، قال تعالی: (فجعلناهم سلفا ومثلا للآخرین) أی معتبرا متقدما، ...ولفلان سلف کریم أی آباء متقدمون جمعه أسلاف وسلوف»؛(*مفردات غریب القرآن*، راغب اصفهانی، ص ۲۳۹).

گذشته اند و القوم السلاف یعنی گذشتگان».[۱]

بنابراین، تفسیری که احمد بصری از این فراز از دعای ندبه ارائه کـرده، اشـتباه است.

توجیه حدیثی که وجود خارجی ندارد

از اشتباهات مفتضحانه دیگر احمد بصری این است که تلاش کرده تا روایتی را به نفع خود مصادره کند و از آن در جهت ادعای خود بهره برداری نماید؛ اما متاسفانه به ضریحی متوسل شده که در آن امامزاده‌ای نبوده است. ماجرا از این قرار است که یکی از طرفدارانش از او سوال می‌کند که در روایات اهل بیت به این مضـمون وارد شـده است که جبرائیل ندا می‌دهد: «الحق مع آل فلان»؛ مقصود از آل فلان کیست؟ او در پاسخ می‌نویسد:

> مقصود این است که حق با آل امام مهـدی اسـت کـه آنـان بـاقی ماندگان خاندان پیامبر و مهدیان دوازده‌گانه‌اند.[۲]

نقدوبررسی

آنچه راه را برای احمد بصری باز کرده تا ادعا کند مقصود از «آل فلان» خاندان امام مهدی یعنی مهدیان دوازده گانه است، دو نکته می‌باشد: نخست، اینکه در این روایت

---

۱. «(سلف) السین واللام والفاء أصل یدل علی تقدم وسبق من ذلک السـلف الـذین مضـوا والقوم السلاف المتقدمون»؛(*معجم مقاییس اللغة*، أحمد بن فارس، ج۳، ص۹۵).

۲. «ورد فی روایات اهل العصمة عن صیحة جبرائیل ما معناه ان الحق مع ال فلان ما معنی ال فلان؟ جواب:ان الحق مع ال الامام المهدی و هم بقیة ال محمد و هـم المهـدیون الاثنـا عشر»؛(*الجواب المنیر*، احمدالحسن، ج۱، ص۷۵).

کلمه «آل» وجود داشته و این واژه ظرفیت اراده معنی جمعی را دارد، بنـابراین احمـد توانسته بر اساس آن چنین ادعایی‌کند و دوم، کلمه «فلان» که معنی روشنی ندارد و به همین دلیل ظرفیت آن را دارد که احمد مدعی شود مقصود از آن امـام مهـدی علیه‌السلام است، بر این اساس برای اثبات تفسیری که احمد ارائه داده، وجود هر دو واژه «آل» و «فلان» در روایات ضروری است و اگر «آل» تنها باشد و کلمه «فلان» وجـود نداشـته باشد نمی‌توان از آن خاندان امام مهدی علیه‌السلام را اراده کرد. هم چنانکه اگر کلمه «فلان» باشد، ولی از واژه «آل» خبری نباشـد، بـاز هـم نمـی‌تـوان از آن خانـدان و مهـدیان دوازده‌گانه را اراده نمود.

تحقیق در کتاب‌های روایی نشان می‌دهد هیچ روایتی وجود ندارد کـه در آن واژۀ «آل فلان» وجود داشته باشد، به بیان دیگر پرسش مطرح شده از احمد بصری اشتباه بوده است و فرد پرسشگر از چیزی سؤال کرده است که وجود خارجی نداشته و احمد بصری به دلیل کثرت اشتیاق به افزایش آمار روایاتی که بر مدعای او دلالـت دارنـد، بدون تفحص از درستی این روایت آن را بر معنی مطلوب خود حمل کرده است و این اشتباه فاحش از سوی کسی که مدعی امامت است و خود را حجت الهی و معصـوم می‌داند، قابل پذیرش نیست.

یادآوری این نکته ضروری است که در تعدادی از روایات مربوط به صـیحه تعبیـر «فلان» وجود دارد؛ مانند این روایت‌ها:

> عمار بن یاسر أنه قال:... فینادی مناد من السماء: أیها الناس إن أمیرکم فلان، وذلك هو المهدی الذی یملأ الأرض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا.[1]

---

۱. *معجم أحادیث الإمام المهدی* علیه‌السلام، علی کورانی، ج ۱، ص۳۲۷-۳۲۸.

إن أمرنا قد كان أبين من هذه الشمس. ثم قال: ينادی مناد من السماء فلان بن فلان هو الامام باسمه. وينادی إبليس لعنه الله من الأرض كما نادی برسول الله صلى الله عليه وآله ليلة العقبة.[۱]

أبا جعفر عليه السلام يقول: إن المنادی ينادی: إن المهدی من آل محمد فلان ابن فلان باسمه واسم أبيه، فينادی الشيطان: إن فلانا وشيعته على الحق - يعنی رجلا من بنی أمية.[۲]

در این دسته از روایات تعبیر «فلان» وجود دارد و البته بدیهی است که مقصود از آن امام مهدی عليه السلام است؛ اما در این روایت‌ها واژه «آل» وجود ندارد؛ در نتیجه نمی‌توان از آن مهدیان دوازده‌گانه را اراده نمود. همچنین در دسته‌ای دیگر از روایات واژه «آل» وجود دارد، مانند این روایت‌ها:

ينادی مناد من السماء : ألا إن الحق فی آل محمد، وينادی مناد من الأرض: ألا إن الحق فی آل عيسى - أو قال العباس أنا أشك فيه - وإنما الصوت الأسفل من الشيطان ليلبس على الناس.[۳]

وينادی من السماء : إن الحق فی آل محمد وآخر من الأرض : إن الحق فی آل عثمان.[۴]

ولی همان‌طور که به‌نظر می‌رسد، در این روایت‌ها از «آل محمد صلى الله عليه وآله» سخن گفته شده و نه «آل فلان» بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که مقصود از آن خاندان امام مهدی عليه السلام است.

---

۱. همان، ج۳، ص۲۸۰.

۲. *کتاب الغیبة*، نعمانی، ص۲۷۲.

۳. *معجم أحادیث الإمام المهدی* عليه السلام علی کورانی، ج۳، ص۲۷۹.

۴. همان، ص۲۹۶.

قرائت اشتباه قرآن

یکی دیگر از اشتباهات و افتضاحات احمد بصری ناتوانی او از قرائت درست قرآن و ارتکاب غلط های ادبی در سخنرانی است. سخنرانی های او سرشار از غلطهای ادبی است و در برخی موارد آیاتی از قرآن را به صورت غلط تلاوت می‌کند. با وجود این که در جوامع اسلامی کودکان بسیاری وجود دارند که حافظ کـل قـرآن هسـتند و آن را بدون هیچ غلطی از ابتدا تا انتها قرائت می‌کنند، بدیهی است کـه نـاتوانی از رعایـت قواعد زبان عرب و ناتوانی در قرائت درست قرآن نشان می‌دهـد احمـد بصـری کـه مدعی علم لدنی است حتی از حداقل سواد ادبی و قرآنی بی بهره اسـت و ادعاهـای پرطمطراقش چیزی جز نیرنگ و فریب نیست. با وجود این، برخی طرفداران نادان او برای دفاع از این رسوایی، ادعا کنند که پیشوایان معصوم‌علیهم‌السلام نیز مرتکب خطاهـای ادبی می‌شدند و برای اثبات ادعای خود به این دو روایت استناد می‌کنند:[1]

۱. حویزة بن أسماء قال: قلت لأبی‌عبدالله‌علیه‌السلام: انك رجل لك فضل، لو نظرت فی هذه العربیة فقال: لا حاجة لی فی سهککم هذا؛[2]

حویزه بن اسماء می‌گوید به امام صادق‌علیه‌السلام عرض کردم: شما مرد با فضیلتی هستیداي کاش در لغت عربی نظـر مـی‌افکندیـد. امـام فرمودند: من به این بوی بد شما نیاز ندارم.

۲.محمد بن مسلم قال: قرأ أبوعبدالله‌علیه‌السلام و لقد نادینا نوحا قلت: نوح! ثم قلت: جعلت فداك لو نظرت فی هذا أعنی العربیـة، فقـال: دعنـی مـن سهککم؛[3]

---

۱. *الرد الاحسن فی الدفاع عن احمد الحسن*، ص۱۵.

۲. *مستدرک الوسائل*، میرزا حسین نوری، ج۴، ص۲۷۹ـ۲۸۰.

۳. همان.

محمد بن مسلم می‌گوید امام صادق این گونه قرائت فرمودند: و لقد نادینا نوحا.عرض کردم فدایت شوم‌ای کاش در لغت عرب نظر می‌افکندید. امام فرمودند: مرا واگذار از این بوی بدتان.

نقدوبررسی

گرچه قرائت اشتباه قرآن و اشتباه در رعایت قواعد زبان عرب از کسی که دانش چندانی ندارد، قابل پذیرش و چشم‌پوشی است؛ اما اگر کسی که چنین اشتباهاتی را مرتکب می‌شود، خود را حجت الهی بخواند، مدعی عصمت باشد و سرچشمه علوم خود را دانش امام مهدی‌علیه‌السلام بداند و...، چنین خطاهایی از سوی او به هیچ عنوان قابل پذیرش نیست و نشان دهنده آن است که مدعی چنین مقاماتی اگر به خبط دماغ دچار نشده باشد، نیرنگ بازی شیاد بیش نیست. اما درباره روایاتی که برای سرپوش گذاشتن بر افتضاح احمد بصری به آنها استناد شده بود، باید گفت صرف‌نظر از ضعف سند این روایت‌ها، در روایت نخست به هیچ وجه، تصریحی به این مطلب وجود ندارد که امام، مخالف قواعد زبان عرب سخن گفته‌اند؛ به عبارت دیگر در این روایت تصریح نشده است که به چه دلیل راوی از امام می‌خواهد در لغت عربی نظر کنند و اینکه دلیل این درخواست، وجود غلط ادبی در کلام امام بوده، فقط برداشت نویسنده است؛ اما در متن روایت درباره آن چیزی نیامده. بنابراین نمی‌توان این روایت را دلیلی بر وجود اشتباه ادبی در کلام امام صادق‌علیه‌السلام دانست. در روایت دومِ نیز در قرائت امام غلط ادبی وجود ندارد؛ زیرا هرچند قرائت مشهور «نادینا نوح» است، اما بنابر قرائت امام «نادینا» فعل و فاعل و مفعول آن «نوحاً» است؛ بنابراین، منصوب خواندن «نوح»، غلط ادبی نیست؛ البته اینکه در ادامه آیه: «فلنعم المجیبون» آمده، نکته‌ای تفسیری و به معنی آیه مربوط است و نمی‌توان با استناد به آن ادعا کرد که امام مرتکب غلط ادبی شده است.

خاتمه

آنچه گذشت تنها بخش اندکی از اشتباهاتی بود که احمد بصری در اظهار نظرهای به اصطلاح علمی خود مرتکب آن شده بود و به روشنی بر اندک بودن بهره علمی او دلالت داشت. البته اگر کسی بخواهد دراین باره تفحص کاملی داشته باشد، مثنـوی هفتاد من خواهد شد. با وجود این همین اندازه از خبط و خطاهای نهفته در سخنان او و بلکه بسیار کمتر از این نیز برای باز کردن مشت او کفایت می کند؛ زیرا برای کسی که خود را امام معصوم واجب الاطاعه می‌داند، حتی یک مورد خطا نیز قابل پـذیرش نیست و ارتکاب کوچک ترین خطا بهترین دلیل بر بی اساس بودن ادعای اوست.

نکته دیگری که یادآوری آن می‌تواند سودمند باشد، این است که به یقین پیـروان احمد بصری تلاش خواهند کرد آنچه در این وجیزه گفته شد را مورد نقد قـرار داده و خبط و خطاهای یاد شده احمد بصری را با هزار و یک دلیل توجیه کنند، هم چنان که بابیانی که پیرو علی محمد باب هستند و یا بهاییانی که سر سپرده حسـینعلی بهاینـد خود را برای پاسخ به انتقاداتی که از این دومی‌شود به آب و آتش می‌زننـد و دههـا و صدها دلیل برای توجیه نقدهایی که متوجه این دو و اعتقادات خرافی انهاسـت ارایـه می‌نماید. و بلکه این شیوه همه جریان های باطل است که می کوشند به هر صورت ممکن چهره انحراف خود را بزک کنند و با توجیه ضعف‌ها و کاستی‌ها خـود را حـق نشان دهند، اما در این باره برای آنانی که در جستجوی حقیقتند، توجه به همین یک نکته کافی است که براساس روایات امر ائمه علیهم السلام از آفتاب تابناک روشـن‌تـر اسـت و ذره‌ای ابهام و خلل در آن وجود ندارد؛ بنابراین آنان که می کوشند با هزار توجیه و ترفند حرف خود را بر کرسی بنشانند، با امر ائمه علیهم السلام نسبتی ندارند. چقدر مناسب است حسن ختام اثر حاضر، این فرمایش امام صادق علیه السلام باشد:

المفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إياكم والتنويه أما والله ليغيبن إمامكم سنينا من دهركم ولتمحصن حتى يقال:

مات قتل، هلك، بأی واد سلك؟ ولتدمعن عليه عيون المؤمنين، ولتكفأن كما تكفأ السفن فی أمواج البحر فلا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه، وكتب فی قلبه الايمان، وأيده بروح منه، ولترفعن اثنتا عشرة راية مشتبهة، لا يدری أی من أی، قال: فبكيت ثم قلت: فكيف نصنع ؟ قال: فنظر إلی شمس داخلة فی الصفة فقال: يا أبا عبد الله تری هذه الشمس قلت نعم، فقال: والله لامرنا أبين من هذه الشمس؛[1]

مفضل بن عمر گويد: شنيدم امام صادق عليه‌السلام می‌فرمود: بپرهيزيد از شهرت دادن و فاش كردن. همانا به‌خدا كه امام شما سال‌های سال از روزگار اين جهان غايب شود و هر آينه شما در فشار آزمايش قرار گيريد تا آنجا كه بگويند: امام مرد، كشته شد، به‌كدام دره افتاد، ولی ديده اهل ايمان بر او اشک بارد، و شما مانند كشتی‌های گرفتار امواج دريا متزلزل و سرنگون شويد، و نجات و خلاصی نيست جز برای كسی كه خدا از او پيمان گرفته و ايمان را در دلش ثبت كرده و به وسيله روحی از جانب خود تقويتش نموده، همانا دوازده پرچم مشتبه برافراشته گردد كه هيچ يک از ديگری تشخيص داده نشود.

مفضل گويد: من گريستم و عرض كردم: پس ما چه كنيم؟ حضرت به شعاعی از خورشيد كه در ايوان تابيده بود، اشاره كرد و فرمود: ای ابا عبد اللّه: اين آفتاب را می‌بينی؟ عرض‌كردم: آری، فرمود: به‌خدا امر ما از اين آفتاب روشن‌تر است.

و اخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمين

---

۱. *الكافی*، كلينی، ج ۱، ص ۳۳۶.

کتابنامه

الف) کتاب‌ها

قرآن کریم

نهج البلاغة، *قم، دارالذخایر، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.*

۱. آیتی، نصرت الله، *از تبار دجال*، قم، مؤسسه آینده روشن، ۱۳۹۴.

۲. آیتی، نصرت الله، *راه و بیراهه*، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، اول، ۱۳۹۴ش.

۳. ال محسن، شیخ علی، *الرد الساطع علی ابن کاطع*، بی‌جا، بی‌تا.

۴. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغة*، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.

۵. ابن طاووس، رضی الدین، *التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن*، اصفهان، مؤسسه صاحب الامر، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

۶. ابن فارس زکریا، أبو الحسین أحمد، *معجم مقاییس اللغة*، مکتبة الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۷. ابوحسن، *مع العبد الصالح*، انتشارات انصار الامام المهدی علیه‌السلام، چاپ اول، ۱۴۳۴.

۸. احمد الحسن، *الوصیة المقدسة الکتاب العاصمة من الضلال*، انتشارات انصار الامام المهدی علیه‌السلام، چاپ اول، ۱۴۳۳.

۹. بحرانی، سید هاشم، *غایة المرام*، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، اول، ۱۴۲۲ق.

۱۰. بن یزید، محمد، *سنن ابن ماجه*، بیروت، اول، بی‌تا.

۱۱. جوزی، جمال الدین علی بن محمد، *زاد المسیر*، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، *صحاح*، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ هفتم، ۱۴۰۷.

۱۳. الحسن، احمد *الجواب المنیر*، بی‌جا، انتشارات انصار الامام المهدی، چاپ دوم، ۱۴۳۱.

۱۴. الحسن، احمد، *ادله جامع یمانی*، بی‌جا، انتشارات انصار امام مهدی علیه‌السلام، بی‌تا.

۱۵. الحسن، احمد، *الرجعة ثالث ایام الله الکبری*، انتشارات انصار الامام المهدی علیه‌السلام، اول، ۱۴۳۳ق.

۱۶. الحسن، احمد، *النصیحة الی طلبة الحوزات العلمیه*، انتشارات انصار الامام المهدی علیه السلام، بی تا.
۱۷. الحسن، احمد، *خطبه احمد در مورد رؤیا*، پنجم، محرم ۱۴۳۲ق.
۱۸. الحسن، احمد، *خطبه ملاقات*، بیانیه۱۷شوال۱۴۲۴شهریور۱۳۸۲، بی تا.
۱۹. الحسن، احمد، *خطبه۵ محرم ۱۴۳۲*، بی جا، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، بی تا.
۲۰. الحسن، احمد، *متشابهات*، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدی علیه السلام، ۱۴۳۱.
۲۱. حسینی استرآبادی، شرف الدین، *تأویل الآیات الظاهره فی العترة الطاهرة*، قم، *مدرسة الامام المهدی* علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۷.
۲۲. حلی، حسن بن سلیمان، *مختصر بصائر الدرجات*، تحقیق مشتاق المظفر، بی جا، بی تا.
۲۳. حمیری، عبدالله بن جعفر، *قرب الاسناد*، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۳.
۲۴. خزاز قمی، علی بن محمد، *کفایة الأثر*، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱.
۲۵. خوئی، ابوالقاسم، *بیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالزهراء، چاپ چهارم، ۱۳۹۵ق.
۲۶. خویی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.
۲۷. دیراوی، عبدالرزاق، *دعوة السید احمد الحسن هی الحق المبین*، انتشارات انصار الامام المهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۳۳ق.
۲۸. رازی، ابن ابی حاتم، *تفسیر ابن ابی حاتم*، صیدا، المکتبة العصریة، بی تا.
۲۹. راغب أصفهانی، *مفردات غریب القرآن*، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۳۰. راوندی، قطب الدین ، *الخرائج و الجرائح*، قم، مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹.
۳۱. زمخشری، جارالله، مصر، *الکشاف*، مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولاده، ۱۳۸۵ق.
۳۲. زیدی، ضیاء، *رؤیا در مفهوم اهل بیت*، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام اول، ۱۴۳۵ق.
۳۳. سیدضیاء، خباز، *المهدویه الخاتمه*، فوق زیف الدعاوی و تضلیل الادعیاء، قم، باقیات، ۱۴۳۵ق.
۳۴. شهبازیان، محمد، *خواب پریشان*، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ۱۳۹۴.
۳۵. شهبازیان، محمد، *رهنمای کور*، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ۱۳۹۴.

۳۶. شیخ صدوق، محمد ابن بابویه، ***عیون أخبار الرضا***، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۴.

۳۷. شیخ صدوق، محمد ابن بابویه، ***من لا یحضره الفقیه***، قم، موسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، بی‌تا.

۳۸. شیخ صدوق، محمد ابن بابویه، ***معانی الاخبار***، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۹ق.

۳۹. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، ***الخصال***، قم، منشورات جماعة المدرسین، ۱۴۰۳ق.

۴۰. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، ***علل الشرایع***، نجف، مکتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ق.

۴۱. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، ***کمال الدین و تمام النعمة***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ش.

۴۲. شیخ صدوق، محمدبن علی‌بن بابویه قمی، ***الامالی***، قم، مؤسسه البعثه، اول۱۴۱۷ق.

۴۳. شیخ طوسی،محمد بن حسن، ***تهذیب الأحکام***، تهران، دارالکتب الاسلامیة، دوم، ۱۳۶۴ش.

۴۴. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان،***الإرشاد***، بیروت، دارالمفید، دوم، ۱۴۱۴ق.

۴۵. صفار، محمدبن حسن، ***بصایرالدرجات***، تهران، منشورات الاعلمی، ۱۴۰۴.

۴۶. طباطبائی، محمد حسین، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم، **منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة**، بی‌تا.

۴۷. طبرسی، فضل بن حسن، ***مجمع البیان***، بیروت، مؤسسة الاعلمی، اول، ۱۴۱۵ق.

۴۸. طبری، محمد بن جریر، ***دلائل الامامة***، قم، مؤسسه البعثه، چاپ اول، ۱۴۱۳.

۴۹. طریحی، فخرالدین، ***مجمع البحرین***، مرکز النشر الثقافه الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸.

۵۰. طوسی، محمد بن حسن ، ***رجال الطوسی***، قم ،موسسه النشر الاسلامی،چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

۵۱. طوسی، محمد بن حسن، ***الغیبة***، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، اول، ۱۴۱۱ق.

۵۲. طوسی، محمد بن حسن، ***الفهرست***، مؤسسة نشر الفقاهة، اول، ۱۴۱۷ق.

۵۳. عدة محدثین، ***الاصول السته عشر***، قم، دارالشبستری، دوم، ۱۴۰۵ق.

۵۴. *العقیلی، شیخ ناظم ،* ***الرد الاحسن فی الدفاع عن احمد الحسن***، *انتشارات انصار الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.*

۵۵. العقیلی، ناظم، ***الاربعون حدیثاً فی المهدیین و ذریه القائم***، انتشارات انصار الامام المهدی علیه‌السلام اول ۱۴۳۲ق.

۵۶. عیاشی، محمد بن مسعود، ***تفسیر العیاشی***، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، بی‌تا.

۵۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ش.

۵۸. الکورانی العاملی، الشیخ علی، ***معجم أحادیث الإمام المهدی*** علیه‌السلام قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، اول، ۱۴۱۱ق.

۵۹. الله اکبری، محمد، ***عباسیان از بعثت تا خلافت***، بی‌جا، بی‌تا.

۶۰. مجلسی، محمد باقر، ***بحار الأنوار***، بیروت، موسسه الوفاء، چاپ دوم۱۴۰۳.

۶۱. مجلسی، محمدتقی، ***لوامع صاحب قرآنی***، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۴.

۶۲. محمدی اشتهاردی، محمد، ***سوگنامه آل محمد*** صلی‌الله‌علیه‌وآله قم، انتشارات ناصر، ششم، ۱۳۷۳ش.

۶۳. مصری انصاری، محمد بن مکرم (ابن منظور)، ***لسان العرب***، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.

۶۴. مظفر، محمدحسن، ***دلائل الصدق***، آل‌البیت، ۱۴۲۴ق.

۶۵. مغربی، قاضی نعمان، ***شرح الاخبار***، قم مؤسسة النشر الاسلامی، دوم، ۱۴۱۴ق.

۶۶. مقدسی شافعی، ***یوسف بن یحیی، عقد الدرر***، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، سوم، ۱۴۲۸ق.

۶۷. النجفی، السید بهاء الدین، ***منتخب الأنوار المضیئة***، قم، موسسة الامام الهادی علیه‌السلام اول، ۱۴۲۰ق.

۶۸. نعمانی، محمد بن إبراهیم، ***کتاب الغیبة***، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲.

۶۹. نوری، میرزا حسین، ***مستدرک الوسائل***، بیروت، مؤسسه آل البیت، دوم، ۱۴۰۸ق.

۷۰. هلالی، سلیم بن قیس، ***کتاب سلیم بن قیس***، ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی، (اسرار آل محمد)،قم، الهادی، ۱۴۰۵.

۷۱. یزدی حایری، علی، ***إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغایب***، بـه تحقیـق سـید علـی عاشور، بی‌تا، بی‌جا.

ب) مجلات

مؤسسهٔ آل البیت، مجلهٔ ***تراثنا***، ج ۱۵، بی‌تا.

ج) سایت‌ها

http: //vb.almahdyoon.org/showthread.php?t=16641

http: //www.burathanews.com/news_article_29208.htm